اسئله و اجوبه در توحید
از حبیب الله رو صفه

۵۴۶۳

۶۲۳۶۴

اسئله واجوبه در توحید
از حبیب الله رودسری

۵۴۶۴ ۶۲۳۶۴

۱

اسئله و اجوبه

در توحید از حبیب الله بابا ارومیه

این کتاب بنظر صاحب ذریعه نرسیده

و از آن و صاحب آن بی خبر است ۱۲۱۱

[redacted]

هو المستعان

بسم الله الرحمن الرحیم

بهترین علمی [illegible] که معقول اهل خرد و [illegible] بسته به ذات [illegible]
خواص اعیان موجودات [illegible] از مقام عرش [illegible] عنصری را [illegible] حسب [illegible] استعداد [illegible] مستعد مقام عنصری علوی و
تنزل داده خلعت آفرینش بخشیده و از مقام [illegible] و نظم [illegible]
و دواعی [illegible] که بزبان [illegible] از [illegible] افعال [illegible] دیار
جسمانی از جمله لوازمات موجودیه [illegible] فرمین [illegible]
[illegible] موجب [illegible] و [illegible] و [illegible]
و در ایجاد [illegible] و [illegible] چنانکه [illegible]
[illegible] و [illegible] آفتاب [illegible] و [illegible]
با [illegible] قدرت [illegible] بجهة انتظام [illegible]
تمام [illegible] نظم [illegible] فرمود و [illegible] آورده [illegible] اسباب [illegible]



[illegible] و ابداع [illegible] الموالید [illegible] بسایط [illegible] ساخت
و عالم [illegible] که [illegible] نفس و جسم فرمود و جسمانیات را [illegible]
[illegible] فرمود و در ایصال فیض عقل بجسم [illegible] واسطه ساخت که از [illegible]
[illegible] قبول [illegible] تعلق [illegible] نماید تا از فیض [illegible] جمع [illegible]
[illegible] و قوه عاقله [illegible] عقلی و متخیله [illegible]
[illegible] که در بعضی ازدواج [illegible] تا [illegible] انواع موجودات
[illegible] متخیله [illegible] و [illegible] مطلوب
ارباب [illegible] باشد [illegible] حقیقت [illegible] نوع انسان
بسبب اختیاری بودن کمالات [illegible] اشرف موجودات
[illegible] و [illegible] و قوه ادراک معانی عالیه [illegible]
[illegible] در اثبات ذات و [illegible] فرمود
[illegible] افکار دقیقه و انظار عمیقه [illegible] استنباط مطالب [illegible]
[illegible] نمایند و به اندازه فهم انسانی معرفت خالق سبحانی.

حاصل نمایند و با کمال دقت و تحقیق به اسرار و حقیقت [illegible]
اعتراف بعجز و قصور فهم خود از ادراک [illegible] نمایند نه چون [illegible]
به عقل [illegible] با وجود کمال عظمت در وادی معرفتش سرگردان [illegible]
معرفت در مرتبه [illegible] حیران [illegible]
عاجز از کنه کمالش حیران [illegible]
با وجود آنکه عالم را [illegible] به حقایق الکلی [illegible]
از ادراک [illegible] و [illegible]
[illegible] کرده [illegible] انواع [illegible]
[illegible] ذات [illegible]
که [illegible] انواع [illegible]
نمایند [illegible] مصداق یا بنی آدم خلقت الاشیاء لاجلک [illegible]
[illegible] سرانید و [illegible]
خلعت اختصاص داده [illegible]

خصائص الوری [illegible]
[illegible]
نهایة ادراک العقول [illegible]
وغایة سعی السالکین [illegible]
در حق انسان [illegible]



معنی فرموده [illegible] خلیفه خویش گردانید و در خطاب مستطاب
اذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة [illegible]
[illegible] اولیاء و احباء خود [illegible]
آنچه [illegible] رحمة رحیم [illegible] قرار داد و [illegible]
خاتمه نبوت [illegible] درجات قابلیه اشرف افراد [illegible]
[illegible] نماید.
فالحمد لله الذی جعل اولیاء [illegible] و کشف لهم [illegible]
[illegible] فاطلعهم لوامع انواره و اطلع
[illegible] الاسرار [illegible] و اطواره [illegible]
الی [illegible] و [illegible]
[illegible] الی [illegible]
[illegible] و اصبحهم [illegible] توحیده [illegible]
اعظم [illegible] الی دار قراره

ثم الکتاب بذاته والاهدیته علی اکمل انبیائه واولیائه محمد و [illegible]

وآله وخلفائه لواسطة محبوبانه وخلیل ابن عمه واخیه [illegible]

الائمة عشر المعصومین خلیفة الخلافة ودعائم النبوة علیهم [illegible]

دائما ابدا مادام الکرمة

وبعد مشهور نظر ونظر ارباب الطبایع وعلوم [illegible]

درهر علت اطباء [illegible] درهمان مذهب [illegible]

که از روی [illegible] آن علت [illegible] کرده و بالطبیعی عموم [illegible]

[illegible] شده است که دربای نطفه کمال وقت [illegible]

لکن وقت تطبیق جزئیات آن مسائل [illegible]

رفع حجاب اشتباه از چهره مطلوب کرده مقصود [illegible]

واصل آن مطلب حاصل کردد ازآن جمله مسائل چندی [illegible]

تو به دستی [illegible] که بعضی علما که سمت [illegible]

که جواب [illegible] ناقل شده [illegible]

که [illegible] مختصر المخرج الی رب الغنی [illegible] هر یک از آن مسئولها

عنوان [illegible] بطریق [illegible] عقلیه ونقلیه حسب [illegible]

[illegible] نطفه ارباب نظر کشته در ضمن [illegible] ظاهر کردد [illegible]

رسالی [illegible] خانه [illegible] قبول [illegible]

[illegible] تمام [illegible] درا [illegible] ظاهر [illegible]

[illegible] الکلام [illegible] عند [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم سوال اول

[illegible] لازم است [illegible] اندازه ومقام باید باشد

[illegible] با [illegible] فرق داشته [illegible]

جواب

اعلم وفقک الله چون سؤال از تعیین توجه [illegible] در رتبه توحید داریم [illegible]

بیان مطالب توحید در رتبه تشخیص موحد اما در اطوار [illegible]

وجود را رشته طولی [illegible] فیضیه کمالات و ذاتی رشته [illegible]

وجهه بالقوه بودن کمالات و امکان استعداد منقسم [illegible] قسم [illegible]

از این دو قسم اول طول و عرض موجودات [illegible]

ابداعی متبرع مطلق و تأثیر امکانی مؤثر و فاعل حق بوجود [illegible]

ابداعیات و کلیات و در ابداعیات [illegible]

فیض [illegible] و قابلیت قبول ایجاد و اضافه [illegible]

ذاتی استعداد جوهری و قابلیت فطری [illegible]

قدرت غائیه ازلی [illegible] و بالذات و بالفطره [illegible]

متبرع به توحید [illegible]

[illegible]



[illegible] دیگر موجودات که از انواع ممکنه حدوث این ذاتی [illegible]

[illegible] رجحان ذاتی مرجح وجهه رشته و بالذات [illegible]

[illegible] و در کلیات امکان ذاتی

~~[illegible]~~ مظهر استحقاق ترشح فیض ظاهر [illegible] و مظاهر [illegible] قبول

[illegible] بلکه از امکان استعداد و تمام قابلیت [illegible]

[illegible] کرده و مخلوق بود و در کلیات

افراد نوع انسانی [illegible] امکان استعداد کمالات ممکنه [illegible]

فطرت آدمی [illegible] حق استحقاق استعداد [illegible]

[illegible] در فطرت ثانیه [illegible] رسیده [illegible] و کسب استحقاق

قابلیت [illegible] و بنابر این نوع متفاوت [illegible] مخالف است

[illegible] در هر مرتبه تحصیل کمالات [illegible] استعداد ترقی [illegible]

[illegible] خود [illegible] گردد و نیز [illegible]

[illegible] ذات حق [illegible]

بجهة قوة استعداد و استعمال نفوس در مراتب حصول نظری مختلف نتیجه حاصل آید
در این منافی نیست لهذا عموم اهل نظر در آفاق و انفس در نیل به
طریقه دلیل این استدلال از معقول ترتیب داده و انتقال از محسوس
به کلی سبیل عقل دانسته و خواص اهل بصیرت و غور نظر دقیق از طریق دلیل
جوهری و عدم ذاتی هر ذره از ذرات عالم امکان به شکل نظم بر یک استعداد
جمیع حقائق و معانی با جهات ترکیب برهان که موجود [illegible]
رجوع می نمایند پس ادراکات افراد انسانی در این مرحله متفاوت است
قوای نفس و موقوف در حوزات المعروف بقدر المعرفه چنانچه مولوی در مثنوی
فرموده آن تفاوت هست در عقل بشر که میان شاهدان اندر صور
الطرق الی الله بعدد انفس الخلائق پس هر نفسی به اندازه ادراک خود
تعالی به در جسم خود کمی نسبت داده که ترتیب با آنچه [illegible]
و همه احاد ناس به واسطه ادراک خود مجملی قائلند تا در لفظ همه [illegible]
لا اله الا الله گفتوا به یک جهت قرینه و تفاوت افراد ناس در این حصول
است

[illegible] عقل [illegible] است عقل [illegible]



بدان ای برادر [illegible] است و از اینجاست که السبل الی الله
بعدد انفاس الخلائق [illegible] در سلوک مقامات [illegible] به اطوار مختلفه است
فرقه ای [illegible] ما رأیت شیئا الا و رأیت الله بعده و طایفه ما رأیت
شیئا الا و رأیت الله معه و فرقه ما رأیت شیئا الا و رأیت الله قبله
و طایفه ما رأیت شیئا الا و رأیت الله فیه حتی شخص واحد با اختلاف حالات
[illegible] و ملاحظه اعتبارات در حالات متعرفه حاصل گشته [illegible]
[illegible] بر ترائم کلمات مختلفه بوده چنانچه سید بشر در حالی [illegible] گوید
[illegible] گوید و در مقامی [illegible] نفسی برآید و به سبب اختلافات که در
ادراکات افراد بشر است علماء رضوان [illegible] توحید را به طرق چهار
درجه منقسم فرموده و صاحب هر یک از این مراتب را [illegible]
[illegible] نور توحید در هر رتبه فروغ نموده [illegible]
[illegible] هر یک به نسبه ادراک خود توحید [illegible]
توحید که در السنه و افواه [illegible] مشهور [illegible] حقیقت [illegible] توحید [illegible] است

در ضمن کلام معین گشته درجه توضیحش بیاید خواهد شد ان شاء الله در بیان

مرتبه اول از ایمان

گفتن لفظ لا اله الا الله است لکن قلباً فاقد یقین و یا بمیزان ساکت نیز له

نیز فرقه برحسب بخود لسان اسلام از منسلک است لکن بدلا حق ثابت

یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم باین مرتبه از ایمان حق داخلند در شأن

مخاطب بخطاب قولوا اسلمنا شده بهمین ادعا نیز یقولون است و دنیا لعموم [illegible]

الله خیر و ما هم بمؤمنین به مرتبه حفظ دما و اموال از اطلاقات اسلامی نقل از اسلام

کما هو عن ابی عبدالله علیه السلام ان الاسلام تحقن به الدماء و تؤدی به الامانة

و تستحل به الفروج و الحجیة بعصم صاحبه من الدنیا من السیف و لسان او عزل لطف

به ایمان لکن توصیه در این مرتبه بحسب ظاهر مسلمان است و له جنت

بنار است و در باطن از افراد ایمان نیست و هرگونه شر از کلیه ایشان

خیرهم جان له لا و عادت است اری ما فهم فان دیگری است

دیگر از مقول فرموده که پیکره در کل از دل شریعتی اسلام حدود دین از ایشان لا یکشف

حرامه



خواه بغیر الله و الدین و در این باب به تقسیم فرموده خواهی مراد داد

در این جهان اینها را وسیله جلا مجهولی خیره

مرتبه ثانی از ایمان

تصدیق از جانب لکه اسلام که تصدیق به عموم المسلمین برحسب قلب و لسان

کون عاری از نور ایقان بمنزله قشر حدودات بمنزله معنی بعقیده

مفهوم لفظ عقدی بر قلب بسته از فواید دینوی رسته اعمال غریب

ارادی معمول لکن از درجه یقین معروف است و به اعتقاد و معرفت

غیر ایمان و لیس بعرفان چون عاری از تکذیب است مستحق بادی

فرع جنت نه در دنیا نه در عقبی حجه اخروی داشته چه در آن الحکم

بر حقیه کاشفه لکن عقدات غیر متقن بزوال بادنی شبهه

توقع غلبه فابر ضعف بحراف جنس مورد انقاع است

نیز از اوست علما اسلام بجنبه احکام این عقیده احکام و قوانین

وضع کرده ملاکش گوینده و شخص عالم با آن اصول الحکم

که بعضی از عرفاء این سلاک را حق و معتقدین به اتحاد و انشاء مرتبه
الحقی بیان فرموده‌اند و متکلم در مقابل متبع بوده و مقتضی شرع
متبع از تحمیل این عقیده است از قلوب عامه بطریق المجادله

مرتبه ثالث از او حکمند

و حکمیه و اثبات مکشف برهانی و نور سببیت که من اجمالاً به مرتبه اول است
و صاحب این مرتبه نزدیک بر این بطریقی است که اثبات علت الموضوع
نماید و لا اثر بموثر خلاف جهة موجودیت در اسباب و مرتبه علم وجود
رب حاصل میکند و حیث عبودیت در عالم ملاحظه کند قطع معبود
حالی [illegible] و تفکر و تفرج در اسباب فهمیده مع التوجه الی الغایة
المطلوبة جسم [illegible] که جمیع مخلوقات [illegible] کلهم [illegible]
الیه چنانچه از نوشته علویه شاعری مرتبه فاذا نظرت الی
السماء بنظرة فاری السماء تدل انه واحد واذا نظرت
الی الکواکب بنظرة فاری الکواکب کوکب [illegible] و از شاعر [illegible]



سعدی سروده برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتریست
معرفت کردگار این مرتبه متأخر بر خلیل است حیث قال ان الله یأتی
بالشمس من المشرق فأت بها من المغرب لهذا در مرتبه پس [illegible]
سلسله موجودات اخس علة سفلیه ترتیب میکند و دانسته در طول
بعضها ارفع و اعلی بعض کوتهد اقرب منه الی الاصل منتهی برور [illegible]
دعا [illegible] به علة العلل است دفعاً للدور و التسلسل و تری الکل [illegible]
حادث [illegible] الواحد القهار ان الله اجل من ان یباشر الاشیاء [illegible]
واحد الصادر منه الا واحد از عدم [illegible] فاعل [illegible]
[illegible] به جواب [illegible] باللذات
کرده [illegible] من الروابط من العلیة والمعلولیة که در جای [illegible]
تمام ممکنات [illegible] وجود داده و ترجیح طرف [illegible] از عدم از [illegible]
فهمیده قطع موجودی که واجب به ذات خود موجود [illegible]
الترجیح دفعاً للدور والتسلسل [illegible] این مرتبه در رتبه و مقام از [illegible]

الیقین مهجور دور و ارباب یا ثمره محروم است حاصل این که طریق ارباب یقین اول است

تحصیل علامات تعینات جایست که وجودش مرآت ذات واجب تعالی بعض تعقل تفسیر

ممکنات است و ملتفت شده بخشنده موجودش فرموده سرتا بشوند الی آخر الوالم

الم تر الی ربک کیف مد الظل به بیانی شاهد این است و نیز از او محمد

علی التحیات هست چو جانها نهای جسم کی نشان سبحانه ولی از ارکان و ارکان

پس حق مرجح در بیان مسیح این موجبات دلالت بر ثبوت عالم وجوب الا سب

الاثر والموثر والاثر یعنی صانع مصنوع امر که موجود حق است

امر خدا که خلق و لطف کن عبارت از ارادت به مفعولات که مصنوع

که عبارت از وجوب مقیدات در پیش چو جان کن که فیض مقدس است

در مکاتب تقابلات مطلع و منشا و ظهور آمده دلالت بر وجوب امر دارد

مرتبه رابع از توحید

توحید حکما رتبانی وجودی است که مقام مقامات مقام مقصود است

الکشف بالبرهان والمشاهده بالعیان از این تقسیم ابراهیم بس وجوه

---

ان العلم بوجود المعبود وجوده الواجب اگر استفاده از دلیل قاطع و برهان ساطع

کرده توحید برهانیست و موجب الیقین و اگر حاصل از ذوق شهود و عیان

کرده توحید عیانیست و موجب عین الیقین در مثل به منزله دیدن مسموع از

یعنی لب لباب و این مرتبه غایت قصوی از توحیدات موحد بین افراد البشر

و حید آن کس از جهة کشف بالبرهان و المشاهده بالعیان متفارق است

دائم توحید الواجب و ذات الوجود کشف برانی که مرتبه الیقین است عقلیه

عالم سه گانه که دانسته عقل و نفس و جسم و عالم اجزای عالم وانی

آن کس تابع عالم جسم و بعضا و انه علی کل شیء شهید و جلالت شان و ساری

در عوالم و جوانب ارتعاشیه سریان قوام تغیر اصلی عوالم بعد با استقلال است

الوالم که ما در الطول انتزاع عالم اثبات شده فاعل آیه ایشان که طریق

استدلال ذات وجود و مصدر الکل و فاعل و غایة منتهی گردد به

به مقدمه برهان خیر از این عوالم همه ممکن بوده و هر الوجوب النفس والنفس

والجسم والاعراض اول وجوه که طریقه ماخوذ از وجوب و طریقه مقدمات است

الذین یستشهدون به علیه لا به علی غیره کما قال تعالی شهد الله انه لا اله الا هو

اعلی الطرق به عبادة به قیاس است لانه اجلی و اجلی و انور و اعلی

از آنکه استدلال براو از غیر او صحیح نکرده کما قال سید الشهداء ایکون لغیرک

من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک متی غبت حتی تحتاج الی دلیل

یدل علیک ومتی بعدت حتی تکون الآثار هی التی توصل الیک عمیت عین

لا تراک و لا تزال علیها رقیبا و خسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبک نصیبا

پس در نظر حکیم متأله خود وجود در اثبات ذات حق کافی است و از وی

کرده بی نیاز است هم بدون حاجة الی الاستدلال من الآیات و غیرها

المخلوقات یعنی بالبینة استشهاد به ذات الوجود و وجوده المعبود

کما قال صدر الحکماء فان الآیات المحسوسة هی اشعة الشمس و ذرات الوجود

تحت انوارها و اخفی من ... الظهور ... عن جهة الشمس و الکافی ...

اوهنا فکیف یوقف ... وجود الشمس ... مع ان نورها

وعظمتها یبهر ابصار الناظرین فکیف بشمس عظمة جلال الازل و نور الاشراق



حاصل استدلال پس اثبات ذات حق از او راه است که نمود و دلیل او شیء دیگر از

ذات است موجود به وجود او باشد مع ان کتمانه ادراک به استدلال اخص

و حصول منزلیه اخص است از اینکه با وجود آنکه لعلها بر فلسفه نسبة به ادراک

نور وجود است چون خفاش نسبت به نور شمس است تا به رسد به معارف عالیه

از این مطالب آنها مع ضعف استدلالهم بذوات العوالم و هیئات الماهیات

لان وجودها و ظهورها و تواتها منه و به و له و الیه پس طریقه حکمای حقه الهیه

که استدلال از ذات وجود است اجمال آن این است موجود اگر واجب است

فهو المطلوب والا مستلزم واجب خواهد شد به علت موجود اگر واجب نباشد

ممکن است و سلسله موجودات ممکنه اگر منتهی به واجب شد فهو المقصود و الا یلزم

الدور و التسلسل و کلاهما باطل و تفصیله موجود از حیث موجودیت و وجود حقیقی

اصلی است نه مفهوم عام بدیهی که منتزع از حقیقت است بلکه وجود حقیقی به حیثیه طرد

و ابا از عدم است و منشأ اثر اصالة داشته حقیقة عینی ذی حقیقه است

و مفهوم عام بوده لایکون الا ... علیه هذا المفهوم لذاک الحقیقة ...

نورانیة وقوة ظهور لذا ظهر منها وهی الظاهرة وانها المظهرة لغیرها
اگر این حقیقة حقه واجب است همان مطلوب والا مستلزمه
نحو وجودی که در اجمال ذکر شد که هو نور بعض الکل و به معنی آنکه
موجود حقیقی ابداً وجود است نه ممکن و امکان در وجود حقیقی صورت
ندارد چه امکان بمعنی سلب ضرورة وجود و عدم و با جواز طرفین
و مساوی و تساوی نسبتین یعنی احتمال وجود و عدم در ذات وجود ممتنع
بلکه محال است لان ثبوت الشیء لنفسه ضروری است و سلب الشیء عن
ذاته ممتنع و هکذا نسبة الشیء به نقیض شیء ممتنع خواهد بود
و سایر چیزها که به ذات خود موجود گردیده محتاج به وجود غیر بوده
بجهة آنکه کل حقیقة به ذاتها جامع است جمیع اشیاء را که از سنخ
ذات او باشد و عاری است به ذاتها عن ما هو من غرائبها و چون
الوجود العام سوای سنخ العدم لهذا جمیع انحاء العدم
از وجود اصلی دور و از شائبه امکان مهجور است و اذا لم یکن



ممکن کان واجباً فهو المطلوب و به این طریقه قوم
در صراط مستقیم چنانچه اثبات وجود واجب گردید بدون استدلال
از غیر ذاتش اثبات وحدة وجود هم مؤید بطرز اخص به واسطه شرافته
چه وجودیه استدلال بر وجوب ذات او نموده بر
وجود حقیقی کاشف از وجوب ذاتی گردیده که با جزاء ذات وجود
موجودات نسبت آنکه وجوب ذاتی وجود حقیقی ۲ واحد بوده ۲ یعنی واجب الوجود
تعدد در او ممکن نیست چه در صورت تعدد اگر وجوب وجود
در هر دو یعنی هر دو باشد و مع ذالک از یکدیگر هم باید ممتاز باشند
بمعنی آنکه مابه الامتیاز غیر مابه الاشتراک باشد تمایز در حال
نقص است یکی علة دیگری معلول خواهد شد و اگر وجوب وجود
جزء در هر دو باشد هر دو مرکب گشته منافی با حقیقة وجود خواهد گشت
لبساطة حقیقة الوجود من کل الوجوه و اگر وجوب خارج از هر دو بوده
عارض ایشان گردیده وجوب ذاتی نخواهد گشت لهذا

لهذا آنچه در محال بود امری وجودی واجب گشته والمراد از بود حقیقی

لدن حیثیة النفی اما حیثیة وجود او حیثیة عدمیة ولذلک وحیثیة الاثر

حیثیة وانها حیثیة عدم الاباء عن الوجود والعدم والا یصح ان یقال انه

خرج من العدم حولا شیء من انحاء العدم ولو کان عقلا تقلب قلبی حیثیة

الوجود ولکونه مساویا وهو المقصود فلا ما فی لو تکافا مکانه مرتبة من فوق التمام

پس هر شئی که عقل اولا ثانی فرض کند بعد تحقیق النظر علی اول خواهد

دولت تمیز خلاف و صرف شئی لا یثنی فیه لهذا انقسام یافت ولا مع ذاته

بذاته انجیات وبرای او اعتراف امکان بجهات نامتوقف باشد

لذاته علی کثرتی شهید فرموده ذات اقدس اعلی است والنظر الی ما فیه

هذه الطریقة واحضر بها حیث انها یک تنها بطلان التسلسل ولا بد حدوث

العالم ولا تعتبر ما یتطرق الیه المنع ولو اثبت الملازمات المفروضة

ولکن لطول المسافة مدا [illegible] ومقصود از این وجود که جلیل در است [illegible] است — اشاره الی الطریق والدوار

حقیقة وجود است که اول الاشیاء در خارج بود ومقدم عام بر همه آنها است



وهو الظاهر فی کل شیء فیه غالب فکل ما یری وهو الوجود الحق الصرف

عن جهة ما یلیق بی عدم کی عدم نبا باز باشد در قدم وهو الوجود وانه علی کل

شئی شهید اثر مرتبه حکیم باشد در مذهب او عظیم باشد

واما مرتبه [illegible] ماخوذ از وجود حقیقی کلی

در این مرتبه که در مقام خود اسم کردانت وجود حقیقی ثابت شده مقرر گشت

که حقیقت جوهریت مجرد دارند ذاتا وصفا جمیع کمالات مطلقه ذاتیه

مفیض بر ما دون حق به عالم بر ذات حق است وعلم منفرد بر ذات حق

علم بجمله اشیاء است لکونه مبدأ لجمیع المراتب التی تحتها مادی الی الحوادث

وجهة وحدة داشته برهان وحدة و وجوب حق است عقلا متفق

بر این صفات اگر واجب است فهو المطلوب والا فینتهی الی الواجب

الوجود المتصف بهذه الصفات لذاته وبذاته لبطلان الدور والتسلسل

و چنانچه ذاتا ولیس ذات واجب متعال است فعلا وصفاتا ولیس

بر فعل و صفات [illegible] کمالیه ذات واجب لا یزال لهذا است

طریقه بعد از طریقه وجود دارد      ولانه لما کان حالا لذاته

قابلا بنفسه عالما قادرا بالفعل دل علی انه وجد حی قیوم علام بالحقایق

کلها قادر علی کل ما یشاء لان واجب الکمالات والفعلیات

لایجوز کونها ما [illegible] بل یجب بضروره ان یکون اکمل واجل من الموجودات کلها

پس وحدت وتجرد عقلی ذاتا واکمل وافضل بودنش فعلا ومعانا دلیل

بر وحدت ولا بطه ذات واجب است واتم فوق التمام بودن

صفات وفعل اوست لکن در نظر عارف که در مراتب

وحدت تقدم بمجاهده سالک کاشف است امثال این گونه براهین

غیر از حیرت وعمی وسقوط [illegible] جزئی افادات نخواهد که چنانچه خواجه

نصیر الدین فرموده      ره عقل جز پیچ بر پیچ نیست      بر عارفان جز خدا هیچ نیست

ز دان نکته ای با حقایق شناس      ولی خواجه گر ندانی قیاس

که بس آسمان وزمین جهند      بنی آدم و دام و دد کیستند

پسندیده پرسیدی ای هوشمند      بگویم اگر دوست جواب آید پسند



که هامون وکوه و دریا وکوه وفلک      پری آدمیزاد دیو وملک

همه هر چه هستند از آن کمترند      که با هستیش نام هستی برند

تنبیه الهامی      اعلم ان طریقه [illegible] فی معرفة الحق وصفاته

وافعاله لکمال اشرف لعله طریقه الوجود من حیث الوجود لکونها [illegible]

بهم الی الکشف عن احوال ذاته بتجرده ولب اطنه وفعلیته کمالاته ولکونه

مبدءا للوجود وشبیها بمبدئه وهو [illegible] للوجود [illegible] بمقوم لوجوده

لیعرفه ولکونه ظاهرا علی افعاله [illegible] فانه عزوجل [illegible] مبدء

له تاره وبعض اللطیفات منه علی المخلوقات [illegible] کمال الدلالة مع

المبدء الاول والموثر الاول      واز این وجوبات [illegible] مسلم

که [illegible] از عقل در این طریقه عقل اول [illegible] الی اخر العقول الطولیه [illegible]

که مبادی عالیه وانوار قاهره [illegible] فی کل الجهة لکن حکم سالک

که در مراتب توحید طریقه [illegible] طرق تصرف      استدلال [illegible]

تقییم داده از عقول نزولیه در [illegible] عقول صوریه [illegible] که در [illegible]

برای انسان حاصل شود بدین طریق که ان لله من نوع البشر مظاهر و مرائی

هم المشتمل علی ... ذکره ... و ادلة علی ذاته این توجه استدلال

از معقول است نه توجه ذاتی بالعیان می کند کما قال افضل الکمل و اکمل العقلاء

حتی رای نفسه بلا شک الحق یعنی نفس خود را شناخته مراتب کمال ادراک ایشان

و نفسه متعلق بوحدة و وجوب خود کرده و هم چنین چنانچه عقول بر ...

لابتغاء الاذعان الاستدلالی و الحالة الاضطراریة و بالجملة الحادة و

ولو احتجنا منها ما منعت من فتح الربوبیة والدالة علی ذات الواجب الوجود

وحده لذلک عقول البشریة لخلقهم ما خلق الله و نفوسهم ...

و مکنهم من مقام فتح النورانیت والتفهم لصفات الله اولا علی الله

و شهدا علی ذات الواجب الوجود الکبریا که اوصاف جمالیه ...

دوات لعدم حرکة الی ادراکها و تحصیلها ثم ال الی قربه ...

و اکمل من عقول العامة ... عقول الملائکة و لذلک بر ذات ...

مریم اعلی منها ... عقول العامة البشریة در مرتبه حس مظهر آثار اولی شد

روید



الوصف اولی از ایشان ظاهر گردد که حاکی از سیره فاطر است

بعلاوه استدلال نظر معنوی عقلی به کیف عقول انسان که طریق

استدلال منحصر به برهان عقلی بوده است چنانچه شخص عارف بر نفس

در سالکی که مراتب سالکانی ... تعدد مراتب کمال بر آن نمود ...

نفس عارف ... جسم نفسه مظهر الله و هم چنین دلالة عقول ...

بر وحدة و ذات الاحد باعتبار اتصاف نفوس زکیة است بصفات الکمال

باعتبار النفس الکاملة للصفة المستقلة تحت انوار الصفات ...

و نفس الامر صفاته دلت علی ذاته بجهة اینکه ... رقبه و لطف ...

مبدا الکل فی رتبت هر چه ظاهر است اوست ...

فی عالم الشهادة حیث کانت فانیة من الصور المرئیة ...

نفسها از ادراک ... الصور التی فیها مع ... چنانچه ...

... ظاهر در ظهور آرد و ... ذات ...

عدم ... ظهور ... در این مظهر جهة ... نفس ... الصفات

و جسمانیة البقاء پس همواره در نظر عارف بصیر جلوه گر طرف وجه الله است
نه فقط از تعقل برهانی از راه اهل طریقه فرقه اگر دائم دانست
بر بودن حضرت اوست آنکه گفت

اما طریقه با خود ادراک نفس کلیه

استدلال عقلی بطریقه عقلی بر وجود مجرد نماید ما ره در اول ادراک
بطور نفوس جزئیه و مرتبه تمام رتبه نموده از انوار ما هر و بی بطلان بر بد شد که
اگر نفس متصف بصفات کمالیه گردد و مبدأ او بفیوضات الهیه نزدیک شود فعالی
نسبت باجرام صوریه ما به استقلال از اتصال ذات نفس لطیف بدون مادیه البته
خود نفس واجب لذاته واجب است و الا منتهی الی الواجب لذاته البته بنده
الصفات دانا و بکند نفس جوهر حی عالم قادر است بسیط بسیطه مجرد
بر ماهیات و لذا و لهذا بر ذات و دانسته که اتصاف نفس بر این اوصاف
ذاتی و اصلی است لذا واجب الکمال او لا بالکمال من الوجوه پس
ما ره در ترکیب بر این ترتیب عقلی گشته که نوری از انوار الهی نفوس ما نفس
بسیط



بسیط است فی ذاته و از جوهر حی عالم سمیع بصیر و هیچ جزء از صفت قدم عاری
نیست بلکه بسیط صورت و ممکن است پس از حالت محتاج به مؤثر است
و قیوم عالم قادر حی و به اشرف و الطف و این نفوس مجرده در اول
نفس جوهری که بوجهی به نظر نفس خالی از تجسم اجسام به عقل بالقوه است
و بعد از طی مراتب عقل نظری عقل بالفعل گردد و منتهی بکمال استکمال
بودن ممکن و تمام هیچ به جمیع است پس بار مکمل لازم دانسته که تا بسیط
این سیر از خصوصیات نفسانیه و هیچ کمال رتبه عقل بالفعل گردد و لهذا
مسلم نفس جوهری است که دائمی و بکمال رتبه عقل فعال است و لهذا نفوس مشتمل در آن
کمال فعال و به مرتبه شده یعنی در وجود جوهر مادی به عقل فعال بالعقد
و لذا بر وجود به اول ذات مقدمات است خالق و در برهان عقلی ادراک
علی هذا طریقه نفس با دلیل عقل توافق دانسته مقدمات آنها
برای هر یک از طریقین وجه رجحان است اما در تهذیب نفس
بودن مسلک حالی سالک مرجح است و در طریقه عقل

ان المعنی مقصود العقلی بالحقیقة هو العقل الفعال تحقیق الانحراف نقطه الحقیقة بالعقد و اجابة العلم

و هیچ یا ذکره العقل

اشرف بودن طریق بر مراتب و لذا بعد از ترقیه دلیل آن است بدانکه

اینکه دلیل عقل اشرف از دلیل نفس است لقربه علی المعهود و بعدها

من المطلوب اذ لها علاقة الی ما بان و العقل لرابعة عن هذه

العلایق اول من ذات الواجب و اقرب من المقصود

لکن وجه رجحان در هر یک از عقل و نفس ملاحظه عقول و نفوس

... نه با عبارتی که استدلال از شأن ایشان بر اثبات

حق اعراض آن کامل تر باشد بلکه اینکه عقولی که در

نفوس مسعوده نفوس کلیه الهیه است که عقل و نفس هر دو اثبات آن

در این جهت است رو داشته جمیع استدلال عقلی ممکن بود و با نفی

النفس ابقا کلیه ما بقی      اما طریقه ماخوذ از جسم و عوارض جسم

استدلال از جسم و عوارض جسم از حرکت مطلقا موافق اصطلاحات حکمیه

از حکما و متکلمین بر ذات صانع تعالی ذکر شده مستغنی از بیان است

لکن با جمله بیانی مختصر اراد التفصیل فلیرجع الیها و اما در بیان مختصر کفایت است



و بر هوا که اجسام در جسمیه بمنزله ماده هستند و ذات جسم شرکت بجمیع

تمام شده و در نوع جسمیه اتحاد دارند و بحسب عدم تفارق و تمایز اجسام از هم

و امتیاز افراد و اختصاص هر یک ... خارج خواهد بود که غیر از جسمیت ... عن نفسه ممنوع و ما یکفی

شد مقادیر و جهات و اشکال و صور و کیفیات و غیرها و علاوه این نحو

معارفه از جهت جسمیه ... نمی توانند شد در ادراک الکثر فی الجسمیة فیلزم ...

فی الامور المتعارفة اتحاد الشیئة و المعلول من هذا المطلب پس قوه مخصصات فصولیه

اولی بیه غیر از جسمیه و جسم و لذا قوه قائمه بجسم هم نمی تواند کرد هر

که اینکه ... از جهت ... پس این قوه بعد از تنقیح و تبیین

اجسام موجود شده ... برتر شود و الا تقدم شیء بر نفس خود لازم آید و این محال است

پس ... اجسام در مرتبه جسمیت ... گردد ... که از عالم جسمانی خارج و از غیر

قوه ... گردد ... در عالم خلق ... مبدء عقل

که این ... است ... اجسام که از عالم خلق است

بود ... اختلاف صور و کیفیات و لذا ... از عقل ...

من حیث انه عقل و لذا به مرتبه رفیع موصول دارد چنانچه سرّ و حاکم است
دفی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد الله الحق والدلیل علیه الوجوب
و استدلال بر ذات حق از احوال و عوارض جسم ظاهر است بی ثبات
به واسطه عوارض و استقصای احوال او که جسم است جسم از او خالی
نبوده فردی از او عاری نیست اما والاگاه لطیفات والا فی
تبعض الدقائق کالذرات و اجسام بالطبع مقتضی مکانی
نیست کل را آن مکان بهر طبع ایشان گردیده بالطبع ساکنند و حرکت
و انتقال از آن مرتبه و محل بغیر ما تر شده حرکت نخواهد از هر مقوله
که باشد و تمام حرکات جبلی خود حرکت نیست ما را از حرکت
دلیل بطلان نفس منفی بر حرکت میشود غیر حرکت و ان حرکت منتهی باشد
و با معنی از عقل و معنی که دال التقدیر بین جزم المطلوب والمودی الی المقصود
و که از جهة مکیه و جانیه ام ولذا بر ذات احد دلالت دارد لکن تعقیبه
لطیف جز المطولات لیس الا و عجیبه که موسی ربیع کی نیست شروع از
کلیات



از کلیات حوالم رجوع خیر توان بجز با نهایت نظر به این نتیجه واجب
که منازل سایرین و معالم دین و مسالک اهل یقین و صراط مستقیم
حکما و انبیاء و مرسلین است و نهایت سلوک و ریاضت اهل الله الوصول بحضرت
ناتج معانی معاشقین است و طریق توحید واحد حق کوی این
طرق نموده و نیست طریقه فکر و ترتیب مقدمات سالک این مسلک گشته توجه
گردد چنانچه حکما و اهل اطلاع ما لهم لقائه و با بردن چه صفت الهام و
القاء روح فایز شده به مقصود رسیده اند که متوجه معاشقین که ذوق و ساکن
به آیات شاقه نمود فانی از خود باقی بحق شده متوجه این مراحل را
منید علم الیقین به عین الیقین شده و التحقیق کما هو شیمة الانبیاء و طرق
سوی او و فیه طریق اکثر سبیل السلطان و اکثر سود ای کشف غیر از سودای ایمان.
گردد سرور شبیه ارحق در مقام از طریق و تصدیق است فیضی عن طریق
التوحید و تحقیق عقیه التوحید و آن قسم از توحید که نمود
شاهد و عیان است و تو بهیر را نمی و معه جسته را نه به عه عیانیه

تصوری بنمایید به کمال جمیع اطراف است بطرز مختصر در کثرت بیان بعد

فرموده است اما موحد صوفی شاهد و لوازمات اثبات ذات موجود

و تحقیق کمال آنکه ذات الهیه بالذات تمام و کمال را اثبات شده

الدوادات الصمد برای شاهد [illegible] را کثرتی نموده مرتبه تحقق برای [illegible]

حق دون الذات الی ماسواه نقاباً ادواتاً با اعرف [illegible] از او [illegible]

ما تعرف عینش که [illegible] جمله اشیاء او [illegible] که چنانچه داشت

الدنس [illegible] فرموده اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید دال بر توحید

جز وجود واحد در شهود به نه بینند آنکه از جمله کثرت معزول [illegible]

ظاهر و محقق داند که به اطلاع وحدت در کثرت گویند چنانچه عارف کبیر

فرموده در عالم ترکیب اگر [illegible] در کثرتها [illegible] از [illegible]

جامه پوشیده است خارج ز جهانی و جهان غیر تو نیست بیرون ز زمانی

مکان از تو پر است [illegible] وجود ما همه [illegible] حرف [illegible]

حرف [illegible] اضافه [illegible] که به ذات خود معترف

معاینه می بیند که آفتاب
در هزاران آبگینه تافته
پس به رنگ هر یکی تابی بتافت
عیان [illegible] جمله یکی
موزات آثار تجلیهای مختلف
[illegible] درمیان [illegible]



و بعین ذلک نشأت [illegible] و له حقیقه واحده متعلقه متفاوت الدرجات

و المقامات که برای هر درجه و مقام خواص و لوازمی است که به او مربوط

و از او متفرع می گردد در مقامات بالبداهت و مظاهر و تمام آنها حق بود

از جمیع حقایق حقیقه الحقایق [illegible] نزول برای [illegible]

[illegible] چون [illegible]

پس حقیقه وجود است که با وحدت ذاتی و مراتبه محض موجودات از جمله اشیاء

غیرتش غیر در جهان نگذاشت زین سبب عین جمله اشیاء شد

[illegible] ذات [illegible] غیر نگذاشت

تا این معانی صادق آید [illegible] در اولیا [illegible] مبارک [illegible]

[illegible] و هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله [illegible]

[illegible] در همه نظر [illegible] سیمای [illegible] محمود [illegible] گردد

و از تحقق [illegible] علی انه [illegible] واحد [illegible]

قال [illegible] در تجلی [illegible] اینما تولوا

چنانچه دانه الله‌تعالی فرماید انما تولوا فثم وجه الله وسنریهم آیاتنا فی الآفاق

وفی انفسهم پس از ملاحظه وجه الله که سهو آمده نظره اولی وجود حق و

ربط محض بینه [illegible] ربط معلولیت به اعتباری حرف است و در ما

نظره از جهت کثرت [illegible] وجود جمیع اشیاء مربوط به این ربط است

[illegible] موجود حق را جلوه اول بیند باقی همه موهوم و مجازی باشد

هر چیز جز او که آید به نظرت آن نقش دو بین چشم احول باشد

پس در نظر ثانی فانی از این مشاهدات [illegible] فانی از این

فانی شده غفلت از ربط و ارتباط نماید فلذا لا ینظر الا الله ولا یری سواه

الا ایاه [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و در این مرتبه از توحید الی الاطلاق و اما

مقام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گردد

و در این مقام [illegible] جبار الملکوت و قهار الجبروت لمن الملک الیوم

[illegible] لله الواحد القهار [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]



چون قلم اینجا رسید و سر بشکست موحد در این وادی مقام

[illegible] [illegible] اولیا [illegible] الحکمة [illegible]

که صاحب رتبه وفی فنا [illegible] [illegible] فانی [illegible]

[illegible] این رتبه [illegible] المقصود الحق [illegible] الوصول [illegible]

و [illegible] دیگر از مقامات توحید [illegible] عرفا و مقصود [illegible]

نهایات [illegible] [illegible] [illegible] در این مراتب [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] به اندازه استعداد ذاتی [illegible]

تا در سلک عرفا محسوب شده در طریقه حکما و صوفیه ثابت کردند [illegible]

اصطلاح [illegible] که موحد [illegible] و [illegible] و [illegible] جمیع

این [illegible] و [illegible] وجود واجب [illegible] توحید ذاتی [illegible]

ذات حق [illegible] واجب شده [illegible]

ازلی ثابت ابدی دائم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] ظاهر فی الظاهر و باطن فی البواطن

قرب غیر بعیده و بعد غیر قریب جامع اوصاف متضاده است و هو المحیط کل شیء و فی دعوا السلام الذی مؤمن مهیمن الهی الذی است روز بی زوالی لا قرب و لا بعیده ولا وصل ولا بین .

و اما توحید صفاتی

شد السلم والجود والعفة والرحمة والرأفة والتکلم والسمیع والبصیر الی الاوصاف در جمیع مراتب با توحید ذاتی مطابق بلکه موافق است مشاهده توحید صفاتی که اجل مراتب است و شرح ما بیان کردیم تو افق آن را .

با توحید صفاتی نیز بین مراتب که در هر وصفی از اوصاف یک کثرت نظر موحد باشد اوصاف غیر متعدده که صادر از افراد کثرات مظاهر اوصاف ذاتی دیده که به استعداد موصوفین از ذات ایشان جلوه گر آمده لا حول ولا قوة الا بالله چنانچه در ذاتی توحید کثرت وجود بینش نمیده و نداند ککذا در توحید صفاتی از آن اثبات جلوه و علم مشار و علم تصور نمی نماید که در هر فردی از افراد ممکنات برنفی متعین وحدی محدود

و ظاهر



و ظاهر است از آن معانی چنین دانسته و دانسته و واحد ککذا معانی مشارک سمیع و بصیر است که در مقامات متعدده نماید و مرتب باز ال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به الی آخره ثم هذه المقامات و کذا فی جمیع الصفات فکیف بالظن فی المراتب والدرجات و تطهیر السم من الران او المرآة من الصدأ و اللمعان

سؤال ثانی

معنی اینکه خدا در همه جا هست و هیچ جا و مکانی خالی از حق نیست اگر خالی باشد موجود نمی شود چیست

سؤال ثالث

معنی حدیث داخل فی الاشیاء لا کدخول الشیء فی الشیء و خارج عن الاشیاء لا کخروج الشیء عن الشیء چگونه تصور می شود بیان فرمایند

اعلم نور الله عینک بنور الایمان که اثبات احاطه و حضور و ... حق جل و علا و معیته او با کل موجود قریباً الیه و بعیداً اگر غیر نسبت منفی بحسب قرب است

بعد ال بعد / بعد ال بعید

و در کتاب چنانکه در اثنای ذکر کلمات قصار بجلیه بیانی شده که دو عمده داشت

و احاطه قیومیه و جهت صادقات اکثرت مستغرقات و تعدد کلیات وجودی [illegible]

است ما حقیقه والسبحان کل الوجود کلی اسباب بجواهر [illegible]

عن الغایات [illegible] واحده [illegible] و کثرت [illegible]

[illegible] است نزول [illegible] الصوره فی المرایا المتعدده

[illegible] پس حقیقه وجود [illegible] موجود معلول

و متقوم بوجود [illegible] متقوم است [illegible]

[illegible] و قال [illegible] قرب [illegible] حبل الورید [illegible]

اقرب [illegible] اقرب [illegible] ذات [illegible] حقیقه

واصل موجودات واحد [illegible] در تعینات جسمانیات [illegible] ذات

واحد حقیقه واحد بوجود حقیقی است [illegible] ذات [illegible]

[illegible] پس تمام آثار ممکنات [illegible]

[illegible] در ترتیب افراد [illegible]

[illegible]

---



لا تخفی و لا تظهر در آثار و امکان [illegible] ذات [illegible]

خواهد [illegible] از رفع اعتبار غیر الذات بالشرط و اعتبار پس اطلاق [illegible]

بی متقوم و ذات متقوم است و قول المقوم للوجود فی متقوم به [illegible]

علیه السلام داخل فی الاشیاء لا کدخول شیء فی شیء کدخول الجزء فی الکل

سواء کان جزءا خارجیا او ذهنیا [illegible] و دخول [illegible]

و مع [illegible] اخیر [illegible] است و لذا قال علیه السلام خارج

عن الاشیاء لا [illegible] الحکمه [illegible] الاشیاء [illegible]

[illegible] معلول [illegible]

لکن [illegible] شیء من شیء [illegible]

جهت قرب و دخول به اشیاء [illegible] ذات اشیاء و علیه

ذات اصلی است بلکه اشیاء [illegible] حقیقه

وجود حق است چنانکه [illegible] طریقه علوی [illegible] حضرت مولوی [illegible]

[illegible] واجب الوجود [illegible] ما همه [illegible] وجود حق [illegible]

با خود حجابی با وجودیم همه لیس ساری در حقایق مخلوقات و سبحان

حق بوده لبریان کلی در مظاهر تعینات نامه در ظهورات کما قال العارف

عجالک غیر من الحقایق سافر ولیس له الا جلالک ساتر تجلیت

فعف ستورها فنمت بما تخفی الضمایر السرائر و تشعشعات سبحه دراو

وجودی از انوار عالم جبروت تا بر افراد واعداد است در عالم ترکیب اولی از

از حیث حقیقة الظلال به انبه لیه باطنی و دانی بر موجودات کرده تنزل

داعاله و ما سواه بالارتباط دالطبقه و جهه قرب به اشیاء از رهایی حیث

الیه اشاره کرد جهة لعبه لیه کمال اخیرتنه که بالکوله خاکم شیخ رفرشته

فانظر الی الحق منزها عن الخلق و لا تنظر الی الخلق و بکسوه سوی الحق

و موضع کل الاشیاء محیط به احاطه معنویه وجودیه لتقوم به وجوا

و شئی از ذات وجود خود خالی نمیتواند شد در دل این قوم شئی تهی بوده

معدوم است و کذالک در حقیقه حق حق لیه وجود ندارد و معدوم نبود

ابدا نیست طیورات افعالی در حوادث مختلفه بحر ایراد که تجلی ما محلوظات بسیط

ناظر تجلی ماکان در فندا

ان الحوادث امواج و انهار

ادیم و حقیقت باکل نخ کلها

هیبت تکثیر فیها فیض اسرار

و هو مرتش فرموده شیخ محمود

هر نقش که بر تخته هستی پیداست

آن صورت آن کس است کان نقش آراست

دریای کهن چو بر زند موجی نو

موجش خوانند و در حقیقت دریاست

ولنعم ما قاله بالعارسیه

بیت

وجود اهل جهان خیال است

حقیقت تو وجود قربان

[illegible]

۲

جهة لعه از حیث ظلالیه

ذات انبیاه یا بالعلوم



خوش آنکه سماعی دارم سراسر اینم حق به لیه فوق خلق ...

بی آنکه بگونه ... در رقص معنیه آیت مطلق ...

تنها یه و از آن سوی از تبرید اطاعت ... ذکر حقایق سرقه

با زمان وجود المسرقه الکاه در الصریه مقید تنجیح وجود موجودی شده در الحکم

عدم بوده از انهم با کمی موجود ناحیه و لا شک فیه که او حق اسما با تحققه حقیقه

این است تحوار من اعتباریه که اشیاء لیه اوجب منه

و بعضی از حکما بجهة افکار خود در تحقیق احاطه حق و بودن او در جمیع الکیفه

چنین گفته اند که ان الله لم یکن جسما و لا جسمانیا کانت نسبته الی الاشیاء

و الامکنه نسبة واحده و کذا نسبته الی الزمانیات و المکانیات و حدة

این بیان هم در این مطلب و جهی لیه لکن هر الملتفت بتعدد مع مده

لکن مفهوم و جوهر منطقی در زیاده از ما ذکر در این قسم از معارف حاره

ناقم از حق بیان لیه فهمش منوط ذوق و وجدان عقب البرهان است

و هو تخصیص فضل الله و تعلیمی لذلة لمن کان علی بینة من ربه و هو

العلیم الحکیم پس دانه اشیاء کونه حقیقة الحقایق و تکون الحقایق

نه تصید لعاجم به لیه لا اله حول تنزل ... این نوع فرقان و نصر و فانی ازخود

برای

در صورت کثرت سبب لازم

که بغیر حق موجود نبوتند

و هو حج الان البعد

منتم تحقیق

خوت من آهوی خم ...

... غزال ایسح و جودا

آینه تهورست از سفر و داده است

که این نقش برای محورست افزوده

خارج من الاشیاء لکنه عنه وجلّه سواء مطلقاً ظلاً لا کخروج شیء من شیء
بان من خلقه منفصلاً عنه مباینةً صفتاً لسواه ... تعالی عن ذلک علواً کبیرا

سؤال رابع

شیء از عدم چگونه موجود گردد و موجود چگونه معدوم میشود شیء نیست شیء را
عدم موجود کردن محال است

اعلم ارشدک الله الی نور الوجود که در السنه و افواه عام و در میان علما
متفق و مشهور است که جمیع ما سوی الله مسبوق بعدم بوده حادث است
یعنی نبوده و بود شده و ظاهر کلام در این است که این سابقه عدماً
زمانی بوده و یا عدم ذاتی است تحقیق این مسأله دو قول در علمای حکمت
و متکلمین است اما ... الجدال ... جمهور حکما قائل بر آنند که اشیاء ۹ [illegible]
مسبوق بعدم ذاتی بوده و در زمان قدیم است یعنی ذات موجود معلول است
و معلول در مقام ... معدوم و موجود ... نتوان ... بینهما به
تصور نتوان بین العلة و المعلول نتوان کرد ترتب وجود المعلول علی وجود العلة



پس موجودات عالم در زمان قدیم لکن ذاتاً حادث لانه از جهة
العلة و به المعلول ... تمیز بینهما واسطه ... و متکلمین قائل براینند
که موجودات مسبوقند بعدم زمانی یعنی در زمانی نبوده بعد موجود شده اند
و کلمات انبیاء علیهم السلام و حکما متقدمین مطلق در حدوث است بی
تبیین و تخصیص زمانی و یا ذاتی  پس بمذهب حکما تحقیق این که از عدم اشیاء
چگونه موجود شده بدانکه عدم مادهٔ اشیاء گردیده موجودات
از عدم بوجود آمده اند کما قال علیه السلام فی الجوشن الکبیر فی فقرة یا من ۲ [illegible] باشد
خلق الاشیاء من العدم  نه اینکه اشیاء را از عدم بکلمهٔ ... زائده
که دلیل بر ماده بودن عدم و اشیاء است کما یقال صنع الخاتم
من الفضة  و ماده بودن عدم موجودات ... وجه ... وجوه ...
الطرف ... که عدم داخل در ... و سبب ... موجود شده
الطرف اول که اولی و افضل است این است که ... از عدم ...
مطلق است ... ... وجود ...

وجود حق وجود مطلق الذی منه و الوجود المترتب الذی هو معلومه چون
وجود مطلق در حقیقت تجلّی فعلی مادهٔ اشیاء لطیفه محفوظ است در عالم به لفظ
بکلمه‌ای مسیح و بسیار است شد صفت الرحمن الرحیم لهذا وجود حق
مادهٔ همه است نه موجد کل موجودات از وجود مطلق که نفس و نفس باید
مادهٔ اشیاء بر هو الوجود المطلق نفس [illegible] الشیء والماهیة الاعیانیه صورته
کما قال به بعض العرفاء کسعد الدین حموی و غیره [illegible] مادهٔ عطائی القوم
مثل هیولی الذی فی [illegible] العذبه [illegible] الحسنیه [illegible]
ماده بودن تشبیه وجود مطلق از [illegible] و خطه وجودیه ماده [illegible]
اسبابیه و به المطلق [illegible] و لکن ان [illegible] کما قال [illegible]
الاشیاء من [illegible] و هو الوجود المطلق و ما [illegible]
این وجود است که [illegible] محدود از [illegible] عقلیه و نفسیه
عاری از [illegible] طبیعیه [illegible] کما [illegible] المجرد [illegible]
تسمیه ما [illegible] از [illegible]



پس وجود مطلق که جهت [illegible] به موجود است عدم محل وجود است
که مقید و تعین متعین خاص و وجود کلی اشیاء است که [illegible] موجود
بدون نقش الی تحریر
که لوازم الاشیاء التی المقید بصرفه و مطلقه الوجودی [illegible] تحقیق
معنی سوال که از عدم چگونه موجود شده است یعنی عدم که وجود مطلق باشد
که عدم محل وجود های مقید است از [illegible] و [illegible] علی [illegible]
حلول [illegible] و وحدة [illegible] منزل که [illegible] مراتب [illegible]
تعدد و تفرق در [illegible] و [illegible]
[illegible] موجود گردید و معدوم شدن این موجود به این است که از
از [illegible] به تقدم [illegible] عالم تجرد [illegible]
معدوم گردد و عدم به این معنی [illegible]
الی الحق [illegible] چنانچه مولوی در مثنوی [illegible]
نقل نموده از وجودم [illegible] در عدم [illegible]
تعبیر [illegible] که [illegible] وجود مطلق است [illegible]

[illegible]

والطبايع وما كان من احتلاف فى الطبع تفرع من ذلك الرادو
وبى نقطة اولها واكرمها الصورة والثانى الهيولى واولث
العدم ولربان ولهكان نشى علاه وكذ شيخ رائس دركتاب ابان نموده
كما قال كما كان ابد ما لم يكن فلابد له من مادة موضوعة توجد فيه
او معها او عنها وهذا من الكائنات الطبيعية محسوس ولابد له من صورة الطبيعية
من عدم تتقدمه لان ما لم تتقدمه عدم فهو ازلى ولابد له من صورة لحصلت
فى المادة فى الحال والاّ فلاد ماكانت ولم تكن فاذن المبادى
للطبيعيات الكائنة ثلثة صورة ومادة وعدم ولكن العدم مبدأ لانه
لابد منه للكائن من حيث هو كائن وله عن الكائن بد وهو مبدأ بالعرض
لان ما بالفاعلة لكن الكائن لا بوجود الا كالمرتفع ودر جاى ديگر سبزوارى
در سبب حكماء اوائل از مبادى در حس شمرده عدم مرجح لعله ندان وامكان
وجود المقدم مع وجود الحادث تقدما دهريا ثابت على ما ذكر عدم
از مبادى لعله بقوم موجودات بمعنى انه لابد منه فى وجودات

٢٦

مع دون والطبيعة وبين الكل وابن معنى عدم را در نقطه اربيات
السان در سبزوارى برابر قرينه پس عدم كوم عدم جسن اربون
كرده اما اين كه چون عين جسم مكان سابق در موجوده كه نقيات سابق از خود رحميه
عرا از خود مطلق بمعنى معدومش كه اعلى خود به ولهذا عين علة المطلق است بار
حقيقه مع موجود حق است ٩ نادى الطرق واستعدادات عدم
مراد از عدم ما هيت جسمى ما هيت است كه جزء بن نفسه نيست وحصول آن
از عدم جسوره ثم بين موجودات سابقه ومستفادات موجود كرده دلان
بر وره الشيء بحواشى بالمحية المعنية مانند اين استعداد عدم
مقصود از عدم عدميت كه حكماء ارساطو از مبادى اشياء طبيعيه كرده اند ودر استعداد ليس
اين سبب را ارسطو نفى نمايد چنانچه سبزوارى رحمه الله در اسرار الحكم
انه قال ان الحكيمه الاين موجودات وامثالها الاين متقدمات على الرئيس
الثلثه الاواين كيف تساوى الطبع الكلية فى نسب الرادو شر
على ما بتار والرادو سى اول الحكيمه داستبدا ما انشاء بها ربى
را العدم

(margin, beside the line beginning «حقيقه»:) اوقات كونه اولهم را هيولى

پس معنی قول ما [illegible] از عدم چگونه موجود شد یعنی موجودات
از صورت و هیولی و عدم موجود گردد و معدوم آن این آثار و پس [illegible]
به انتقال اوست از نشئه مرکب جسمانی فانی کون تجرد یا بقی
اما همچنین سؤال که موجودات چگونه از عدم موجود آمده‌اند بنا بر مذهب
متکلمین که قائل بودند اشیاء مسبوقند بعدم زمانی یعنی [illegible] موجود بعد
موجود شده‌اند اینست که موجودات عالم ترکیب بعد از تنزل عوالم عقول
و نفوس که نسبت بما دون معدوم بودند در مراتب ظرف وجود جسمانیات
در آن نشئه تنزل بمقام هیولی که قوه محض بود بمنزله عدم است
بعد صورت بر هیولی اضافه شد اجسام مطلق وار جسم مطلق اجسام
عنصری گردیده و بعد از ترکیب عنصریات بمقتضای امزاج صورت
رجال نفس نباتی و حیوانی و نفس ناطقه انسانی اضافه شده
به نباتات نوعی از انواع [illegible] [illegible] اشیاء [illegible]
[illegible] موجود خارجی آمدند و مبدئیت این موجودات از عالم [illegible] تمام اللوازم



كما فسر اهل الشأن [illegible] [illegible] الا انسان
سؤال خامس
مقصود از انقطاع که میگویند جسم من جسد من عقل من نفس من
این مرکب و هیئت
اعلم عرفك الله نفسك [illegible] ربك [illegible] که ابتدای قوس صعودی
که از جمادات نوع انسان است من حیث السیر الی الله تا جایی که از اجزاء
[illegible] الجوهریه تمام موجودات در این قوس حرکت داشته و سیر کند
[illegible] جسم و ابدان عنصری [illegible] از انتقال ارکان و حصول امزاج و امثال
نفس حاصل گشته و بین تقصیر که حرکت حق تسمیه بنفس مقدس
و نفس رحمانی ارکان اولیه موجود که وجهه ایجاد و اعداد مرکبات
صاحب کیفیات متضاده اربعه [illegible] به درجه مرکبات [illegible]
چهار کیفیت [illegible] کماهی در محله [illegible] از چهار [illegible]
مرکب و ما نفس غیر محتاج الیه است و این ارکان [illegible]

پس معنی قول ایشان که از عدم چگونه موجود شده یعنی موجودات
از صورت و هیولی و عدم موجود گردد و مقصود آن این است که هرچه از آن [illegible]
به اجمال است از آنکه مرکب جسمانی فانی گردد که تجدید یابی
اما تحقیق سؤال که موجودات چگونه از عدم بوجود آمده بنا بر مذهب
متکلمین که قائل بودند اشیاء مسبوق بعدم زمانی یعنی در زمانی موجود نبوده
موجود شده اند این است که موجودات عالم مرکب بعد از طی عوالم عقول
و نفوس که نسبت بما دون معدوم بوده در رتبه ظرف وجود جسمانیات
در آن از تنزل بمقام هیولی که قوه محض بوده چون از عدم است
بعد صورت بر هیولی اضافه شده اجسام مطلق و از جسم مطلق اجسام
عنصری گردیده و بعد از ترکیب عنصریات با اقتضای مزاج صورت
و بعد از نفس نباتی و حیوانی و نفس ناطقه انسانی اضافه شده
به نباتات نوعی از انواع متوافقه بالتعاقب [illegible] [illegible]
[illegible] بوجود خارجی آمده و مقصود این موجودات از عالم جسمانی بعالم الارواح

و حاصل سخن آنکه موجود که معدوم ظرف
صور موجودات [illegible]
موجودات [illegible]
[illegible]



[illegible]

کاهی از انسان و انسان باز الی الله کوتاه قوس [illegible]
سؤال خامس
مقصود از لفظ که می‌گویند جسم من جسد من عقل من نفس
این چیست و چیست
اعلم وفقک الله تعالی لعرفان ربک که ابتدای قوس صعودی
که از جمادات نوع انسان است من حیث السیر الی الله تا آنجا که [illegible]
و آنجا که الجوهریه از تمام موجودات و در این قوس حرکت داشته سیر کند
جسم و ابدان عنصری لبعد از انتقال از ارکان و حصول مزاج و انضمام
نفس حاصل گشته بر این تفصیل که حضرت حق سبحانه بفیض مقدس
و نفس رحمانی ارکان را موجود کرده و بجهة ایجاد و امداد مرکبات
صاحب کیفیات متضاده اربعه قرار داده که در درجه مرکبات از این
چهار کیفیه با خارج است که ما بین [illegible] و نقصان از چهار تا [illegible]
مرکب و ما یفتقر غیر محتاج الیه است و از این ارکان مشتغله بطبایع

[illegible]
زیاده

منفاده عند اجتماع لابد از قصر و انفعال و لذی الصلاح و الاعتدال
کسر و انکسار در سوره و کیفیات یکدیگر نموده حالت کیفیتی در اوسط کیفیات
حاصل گشته که مزاج گویند لکن نه وسط حقیقی که آن محال است
بلکه حجاب را نسبی قریب به وسط حقیقی که اعتدال حقیقی گویند و هر وقتی از ترکیبات
حاصل در واسطه این مزاج مستعد قبول یا فاقه صورت و بنشاء آثاری
از منبع فیاض میشود که حجاب قریب بود بلو از اوسط حقیقی اشرف هستند
لهذا انسب ابنیه از اعتدال حقیقی مزاج معتدلست و صورت معلقه برای او
احسن و آثار او حفظ اجزاء از تفرق و تشتت است و اقرب اعضاء بوسط
مزاج انسانست و نفس متعلقه برای او اشرف و اکمل انفس است که مبدأ
المحرکة و عدم الحس من المبدا پس حقیقت نفس انسان [illegible] عوالم روحی است
از آن جوهری ترقی که بعد از حصول ترکیب مزاج بروی قطع [illegible]
جمادی و نباتی و حیوانی که در هیکل انسان ظهور و بروز نماید یعنی بعد از
استکمال مقامات جمادی رتبه نباتی [illegible] که نفس محی برای او افاضه شده
[illegible] سی وقوع عارفی ذات وجودم مشکلهای مشکوه وجودم که

۳ قران شد حقیقه و دانا [illegible] ترکیبات

رقیقة نفس رحمانی [illegible]
قبض منزله وجود [illegible]
فائحه شبتری [illegible] ترجمه فرموده
هر بیت [illegible] اثر در اشاره
[illegible] از دل [illegible]
حقیقه [illegible] نفس شد [illegible]
تو [illegible] ورها [illegible]



در جسم مستقر شود کما قال صدر المتألهین علیه الرحمة النفس الانسانیة
ما دام الجنین فی الرحم درجتها درجة النفوس النباتیة علی مراتبها
عند تعلقها درجة الطبیعة الجاریة فالجنین حینئذ نبات بالفعل حیوان بالقوة
اذ لا حس و لا حرکة ارادیة له بالفعل و بهذه القوة یمتاز عن سایر
النباتات و اذا خرج الطفل من جوف امه صارت نفسه فی درجة
النفوس الحیوانیة الی اوان البلوغ الصوری و الشخص حینئذ حیوان
بالفعل انسان بالقوة ثم یصیر مدرکة للاشیاء بالفکر و الرویة الی اوان
البلوغ المعنوی و الاستعداد العقلی فی حدود الاربعین غالبا ان کان
من اهل الاستعداد و الارتقاء الی حد النفس القدسیة فهو حینئذ انسان
بالفعل ملک بالقوة و الا فهو اما شیطان من الشیاطین او غیره بالقوة
و بالجملة ان ساعده التوفیق و سلک سبیل القدس [illegible] بالقوة
القدسیة یصیر بعد الموت ملکا بالفعل [illegible] و ان ضل عن
الطریق الیه و خرج یصیر اما شیطانا [illegible] او یحشر مع الحیوانات

و در مقام دیگر از کتاب ... بیان نموده

روزها گشتم همه صحراها بجو — از جمادی به نباتی سفری کرده رفت

بعد از آن گشتش بقصد جوانی برد — چون رسیدم سوی ... [illegible]

بعد از آن در صدف سینه ... — ... [illegible]

بار دیگر پس از آن ... — ... [illegible]

بعد از آن ره سوی ... — همه ... [illegible]

انتقال ... سبیل الالهام ... [illegible]

رتبه ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]



فی الطول تا غایة الغایات انواع رسیده تا واجبی باب الابواب ...

اوست ... کرده براین طریق که ... [illegible]

... شده چون که مقام نبات و حیوان ... تا درک رتبه انسانی کنند

اما ... الاول ... والاخر ... فان قیل انه ...

ادنی ... جمال ... نبات و ... چنانچه عارف حکیم ...

فرموده از آنجا ... [illegible]

و کما قال الله عز و جل یا ابن آدم خلقت الاشیاء لاجلک و خلقتک لاجلی

... غایة الاشیاء قرار داده که ... [illegible]

... واحد ... و خلقتک لاجلی ... [illegible]

غایة ... [illegible]

... [illegible]

مولانا در مثنوی این مراتب را بطور احسن بیان نموده در مادهٔ نطفه

از جمادی مردم و نامی شدم — وز نما مردم ز حیوان سر زدم

[illegible]

مردم از حیوانی و آدم شدم    پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
حمله دیگر بمیرم از بشر    تا برآرم از ملائک بال و پر    وز ملک هم
بایدم جستن ز جو    کل شیء هالک الا وجهه    بار دیگر از ملک قربان شوم
آنچه اندر وهم ناید آن شوم    پس عدم گردم عدم چون ارغنون    گویدم انا
الیه راجعون    لهذا حقیقة نفس روحانی یعنی نفس انسانی بنا بر مسلک
محققین از حکما    از اول حصول ترکیب جسمانی افاضه شده و هر یک از صور
جمادی و نفس نباتی و حیوانی که بمنزله قوی و مشاعر و آلات او هستند
به استعداد و اقتضای محل بترتیب ظاهر شده و استکمال کند در هر یک
در واقع و نفس الهی بسیط و اصل این افعال و آثار حقیقة
نفس انسانیت مثلاً تو لک جست تعقیب ادراک کند
فسبحان الکامل اینست و اینست نفس ناطقه و کمل لوازم
پس نفس ناطقه از منبع ملکوت و منبع جبروت بوجوده ذاتیه حدود
وحده العقلیه تنزلات کمل قوی است قوه عاقله در مقامات و در رتبه



قوه مشترکه حیوانیه شده حساس است و قوه نباتیه در درجه فروتر
غاذیه و منمیه است و قوه محرکه که گفته در عضلات ساری در جسم که در هر نبه
از مراتب [illegible] کمالی محدود و متعین شده مسمی به اسمی است حتی در مقام
منزل از مراتب وی و ثبات بسیط تقابات شخصی عضوی مسمی به اعضای جوهریه
گردد و جوهر از الحقیقة ادنی درجه ذات خود واجد الحیثیات و جامع کمالات    قوای و احساسات
لب [illegible] کما قال بعض الفلاسفه من ان النفس ذات اجزاء فلکیه نباتیه
و حیوانیه و نطقیه لا بمعنی ترکبها منها لانها بسیطة الحقیقة بل بمعنی کمال تجردها
و جامعیة و انها البسیط لهذه الحدود پس ناطقه انسانی من حیث الذات
ذات شئون است و ادراک محسوسات تنزل بمرتبه حواس که
مبدء قوی مدرکه گردد و استعمال آلات حسیه نماید چنانچه در وقت
الطار عین باصره است و عند السماع اذن سامعه و هکذا فی الجمیع چه
بحسب ذات کل قوی و آلات است و در مقام نیل معقولات با لکلی
مراحل عقل شده مجرد به علی نحو البساطة استوان نظر [illegible] البته

در بزرگ عالم و النفس ما قال علیه السلام من عرف نفسه ای نفسه الملکوتیة

الالهیة عرف ربه ای عرفت آن جوهرة الملکوتیة الالهیة است ربه حتی یعجب ...

و بنا برای بعضی از حکما انسان دارای چهار مرتبه از نفس یا نفس است

٢ که رقیقه نفس کلیه الهیه است اول نفس ناطقه انسانی دوم نفس حیوانی سوم نفس نباتی که عبارت از

صورت جمادیه و نفس ناطقه عبارت از جوهری است مجرد از ماده که تعلق به بدن گیرد

و جوهر حدیث مروی از کمیل که یا اهل کوید قال سئلت مولانا امیر المؤمنین

علیه السلام فقلت ارید ان تعرفنی نفسی قال یا کمیل ای الانفس ترید ان اعرفک

فقلت هل هی الا واحدة قال علیه السلام یا کمیل انما هی اربعة النامیة

النباتیة والحسیة الحیوانیة والناطقة القدسیة والکلیة الالهیة

و علی کل التقادیر نفس ناطقه انسانی از تمام دارای ذات است

و واسطه فیض ملکوتی نازل که در عالم جسمانی به هیکلی مرکب است تعلق گرفت

از اول تکون بدن و ما یستعد طی نماید مراحل نباتیه و حیوانیه و بعد

التولی ظهور آثار و افعال نفس ناطقه بعد از بلوغ حرکات و این معنی

ارعای



و این نفس از خارج بدن بوده و داخل اعضا هم نیست بلکه تو

اراد اتحاد و تجلی نفسی که توجه اول و ظهورش از قلب است جسم

نظر و توجه حق تعالی به اعانت سایر قوی و آلات

اثر شیر بتکمیل اعضا رسیده هر یک از بدن می‌شود و به واسطه آن به

تولید انما و لطایف بیرون و این جوهر مجرد از سنخ مجردات

ملکوتیه و منبع لطایف الهیه است که کمال جنبه آن تجسم با اجسام

داشته عبارت از انسان است و لطافتی که از آن در حصول

ادراک کلیات و ترتیب مقدمات و انتاج نتایج صادر می‌شود

دلیل واضح بر مغایرت نفس با بدن است که بعد از نوع مجرد

افاضه بر آن و ما ظاهر شود چه بدن جسمیت از اجسام و هیچ یک

از اجسام را این گونه ادراک و تصرفات نبوده و نفس ناطقه

مدرک ذات خود و به وجودش حاضر است و کل اجسام غافل

از ذات خود و از غیر و جمیع اعضا به هوا اشاره می‌شود

بنفس بدانها وشئ راجع به هو عزیزت راجع است با اجماع و
وجود او تقطایر نفس با بدن ثابت شده در مجلس حق به که ذکر است از جمله
نسبت جمیع اعضاء بر لفظ من واما صحیح است مثلاً دست جز بابی جمع
جسم من گوشت من . اما نسبت اعضاء به یکدیگر غلط و اجزای جوابی
از عالم امر است انبیع حق بعد فیض مقدس بیا
یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی لکن اصل اعضاء
از عالم جسم است کتهما من الاخلاط والاخلاط الاربعه چنانچه
مجلس و مشاهدات و فی الجسم سوره کونوا صاها با
کما فعلنا بیابانا [illegible]
از حضرت رسول اکرم علیه السلام که دارای مقام نبوت و دارای
بود و بعضی از موارد از قرآن و احادیث و از تعهد و جهد یک
در سلوک و اقرار مجتهد و یک و عبودیت و اظهاری می شود
ولی از حضرت والا است ما ترد در بعضی از عبارات خلق بجلالت



شئ اما خالق السموات والارضین بغیر ابها که بمه عنان
الوهیّه محض است غیر ابراز و اظهار می شود و حال آنکه بر او یک
نمود و لهذا با ابراز اظهار از کی و عدم اظهار از کی به دلیل راه
اعلم اعبدک الله بنور المعرفه که ادار
برای شخص سنه تفقه در دین به تحقیق مسائل فرعی و عملی
ان آیاتی بطور یقین است که شک و شبهه از او را ایرد
در کمال الیقین حامل احکام فرعیه و معتقد به مطالب الهیه
اما فروعات عملیه در مذهب اثنی عشریه برای مکلفین از او کله
تفقه به دلیل اجمالیه موقوف است اما ائمه از ادله تفصیلیه حجتی
برای شخص است که قوه استنباط و استخراج احکام فرعی از ادله
مفصله را داشته باشد که مجتهد گویند واما ائمه از
احکام از دلیل اجمالی برای مسلمانات که این قوه را نداشته باشند
لکن متمسک به دلیل اجمالی گشته عامل شوند به این قرار ترتیب از ناخواهد

هرا ما قاله المجتهد فهو حقی و کل ما قاله المجتهد فهو حقی فهو حکم الله
فهذا حکم الله فی حقی در کمال اطمینان است لکن لب فرجه احتمال
وجود آن است که [illegible] حاصل گردد و اما احتمالات [illegible]
که عمده دین و اصل ایمان و منوط بطور القان [illegible]
ما از عالم ربانی و عارف صمدانی آنکه [illegible]
و موارث الایقان و ما از آیات حقه و اخبار محققه استنباط نموده
بحث بر اطمینان نمود اما آنچه از عالم ربانی و عارف صمدانی
مشتبه و مخفی شد در ادراک ماهیت و کلما قال [illegible]
و لنفس اللدنیة و الخوف و اما آنچه استنباط از آیات و اخبار
فهو بعد فهم تفسیر الایات و الطلع بصدد الاخبار و درک [illegible]
مراد المخبر لان فهما محکم و متشابه و مطلق و مقید و عام و خاص و
ظهور الکلام و غیرها پس آنچه مقصود از این دو کلام [illegible]
و تعیین [illegible] مسلک و اشتباه [illegible] اگر در نظر [illegible] ادراکات [illegible]

انّه بدی علیهم السلام [illegible] اخبار شبهه واقع شده که [illegible] اعتقاد
[illegible] داشته باشد اگر [illegible] استنباط بمقام تحقیق اخبار و
[illegible] آیات بر آنچه خود [illegible] شبهه [illegible] الاخبار [illegible]
[illegible] آیات و اخبار [illegible] که [illegible] التحقیق و الله [illegible]
[illegible] شبهه [illegible] الاخبار و الله
الایات و تسلیم الشبهه چنانچه در سؤال ذکر شده [illegible] الجواب [illegible]
[illegible] و الذی [illegible] اما [illegible] الظهار [illegible]
[illegible] شان [illegible] خالق السموات و الارضین و اما الله [illegible]
[illegible] علیه و سلم و [illegible] از مجالس اهل القرآن کما رواه بعض من الرواة
و ذکره بعض الثقات [illegible] الشبهة بجهة کشف حجاب [illegible]
از روی حقیقه بسبب [illegible] و [illegible] الظهار [illegible] مع الاقرار
بالجبر و [illegible] رحمان بجهة [illegible] و مقام [illegible]
در هر جا [illegible] حق [illegible] و مقام دیگر [illegible]

فرق دیگر آنکه خاتم من حیث علم بهمین جهت انبیاست ولذا از لسان رسول الله اوتیت
جوامع الکلم خطاب بوده و بهمین جهت داراک این مقالات
بعد از معرفت و فرق میان نبوت و ولایت [illegible] و احتیاج هر دو در
درجی دو [illegible] اولی [illegible] و این است و [illegible] علی [illegible] گروه
بعض الحکماء [illegible] نبوت وضع ادوات [illegible] و ولایت کشف حقایق
الغیب و اگر کشف مراتب الهیه [illegible] از جهت ولایت [illegible] از جهت
نبوت [illegible] و عکس [illegible] نبوت مرات [illegible] و جهت [illegible] و جهر
تجلی و مظهر تجلی و ولایت [illegible] از جهت حضرت [illegible] و نبوت [illegible] از جهت تجلی ظهور
بنابراین فرق [illegible] بشریه [illegible] و افراد [illegible] عالم [illegible] بیش
[illegible] اسلام [illegible] نبوت [illegible] که [illegible] الحق است [illegible] از جهت ولایت
که علی الحق است [illegible] و دیگر من رآنی فقد رأی الحق [illegible]
و فرق دیگر [illegible] شیخ سعد الدین حموی [illegible]
که نبوت وضع حجاب است و ولایت رفع حجاب [illegible] رفع الحجاب [illegible]



و بهم اسم فی نظر النبی و علی هذا [illegible] حضرت موسی
اطوار سراج حقایق که [illegible] بشریه و رفع [illegible] حقیقة [illegible]
و در جای دیگر [illegible] کشف [illegible]
و فرق دیگر [illegible] المتوسطین [illegible]
نبوت [illegible] و نبوة التشریع [illegible] اخبار از معرفت ذات
و اسماء و صفات و نبوة تشریعی مع هذا [illegible] تبلیغ
احکام است و القیام بالسیاسة و الولایة قیام العبد بالحق عند
الفناء عن نفسه بتولی الحق ایاه پس کشف [illegible] حقایق [illegible] ازلی
در حال این فناء و تولیه حق است و الحق [illegible] و خاتمه [illegible] وضع
حجاب بشریه بروی این دقایق [illegible]
و احکام الحکام [illegible] و این [illegible] مراتب [illegible]
[illegible] فرماید [illegible] رجب [illegible]
دارد آید [illegible] احمد [illegible]

اگر حضرت حق نقاب از چهرهٔ واحدیت رخ نکشیده هر آئینه بجهة عدم ادراک تشنه دیده

وجمال او برای ابد رخ ننماید                و اما تفصیلاً [illegible] از دلیل

اطلاعات حضرت و تقوی و عدم ادراک حضرت مصطفوی اوصاف

الوهیت را مانند بعضی از آیات و اخبار مربوط بفهم حقیقه در رتبه نبوت

و ادراک کمال درجه واحدیت و منوط به ذکر آیات قرآنی است

و اخبار و ادعیه ربانی که بشنوند. باتصاف حضرت نبوی باوصاف

نبوت و کمال و ولایت که اوصاف الوهیت است بعضی ما فی السؤال ثم حکم [illegible] ازل

و ما برانه ملاهر بمقتضای افهام سامعین در هر مقام حکم فرموده

و در لحظه ادراک طالب و فهم سائل و سامع منه و از این جهه

کلموا الناس علی قدر عقولهم فرموده حتی هذا ابی در لغه برون

شدن بمعنی [illegible] از بابمعنی [illegible] است     و در اصطلاح انسان

مبعوث من الحق الی الخلق مخصوصاً بالوحی و المعجزه     انتهی قوله

حقیقه و اقسام انبیاء محتاج به بیان است که در دعوة الفاء علوم



در نبوت [illegible] و کیفیة الفاء و الحاء فانه فیه انتساب مختلف [illegible]

پس بنابراین ذکر طلب انسان بعزیزه دانستن قابلی و مستعد هر نوع [illegible]

مغالطه     و علوم [illegible] ارو رای عجب عجیب اعلام الهی بر دو قسم است

شرعیه و عقلیه اما شرعیه از علماء الطریق تقلید منهما الی الانبیاء

ماخوذ است اما در حق انبیا بموهبت الهیه بطریق الوحی و الالهام

اما عقلیه بامقتضای غریزه عقلیه بعد از طی طفولیت بموجودات منقسم

بضروری و نظری اما البدیهی که بدون کسب علم بکیفیه الحصول ذکر مسائل است

کعلم الانسان بان الکل اعظم من الجزء والظاهر من الفضاء المدیه

و البسیطه که بسیب ترتیب بدون کسب و تحصیل حاصل شود و الا غیر

من اله     بغیر ضروری و نقابل اما الکسبی که حاصل از کسب و تحصیل است

و هر دو قسم از کلام علی صاحب السلام محصول     العقل عقلان مطبوع

و مکسوب و لا ینفع المسموع اذا لم یکن المطبوع کما لا ینفع الشمس و ضوء

العین ممنوع     و قسمی دیگر از غیر ضروری نیز اینست     که [illegible]

نماید و در یکی از دو راه که در بعضی احوال دفعةً حجب عوالم این جهان
و کشف و رفع حجاب حضرت بر آید و در برخی از اوقات تجلیات
استدلال انفتاح بروح شده ارشاد فرماید شده جابجا تدریجاً و مستقلاً
که استنباط و اختبارش گویند چنانچه اولی آنرا وجدانی نامند
و غیر وجدانی که کسبی است محض تحصیل و علماء رسوم است و دومی را از حق
انبیاء متداول و علماء ربانی و عرفای حقانی تحصیل علوم حقیقی
از تحصیل تزکیهٔ نفس و السنه اهتمام حرف قابلیت
فرمایند که رفع حجاب ظلمات از چهره نمایند
صاحب طریقت ملهم بعلوم غیبی شوند و حقائق اشیاء بر ایشان
مکتسبه ... الفاظ ... معانی
انتقام علم دور ... معرفت ... خلاف
... اکنون ... معلوم
معلم حقائق و مقتدای ... حفاظ

۳۵

این مقصود و ... نخبه است ... صاحب
بی نظران اعتقاد ... اصول ... و مقصود ... احوال
... حقیقت ... بطن و ظهورات
و ... علوم ... حقیقیه اما علوم حقیقیه کمال اتفاق
و ... ظلمات ... اشراق حاصل شود
اوراق ... علوم ... جواب
در وحی و الهام ... مقام ... اولی
... ملفوظه ... الفاظ
... سماع الکلام ... المتکلم بالکلام ثالث
... سماع الکلام ... و اولی
... مقام ... و الآثار
... کلام است ... مرتبة الولایة ... دارای
هر سه مقام ... حضرت کبریائی است

و لذا ولی رتبه از مراتب انبیاء و نبی از جنبه ولایت کاشف اسرار
از جهت نبوت هادی ابرار و بلحاظ وجهه ولایت اتم و اکمل از نفس خود بلحاظ
نبوت است اگر تفضیل ولایت از نبوت شنوی مقصود این شخص واحد است که جهت
ولایت در او ارجح از جهت نبوت است نه حب نبوت ببعضه آنکه ولایت ماخوذ از
ولی بمعنی قرب است و این نسبت جنبه ولی است لقربه من المحبوب
و در اصطلاح بمعنی قرب حق عز و جل است و هو لطف فی اله دائماً و دائماً و مطلقاً
و این جنبه حقانیه و اشتغال بحق است دائماً و نبوت جهه خلقیه مع الترحم
الیهم و لذا گفته اند الولی اشرف لکونها ابدیه بخلاف نبوت که
غیر منقطعه و ولایت و نبوت هر دو از مقامات شخص نبی است که در ازمنه
سابقه اسم از ولی بوده چنانچه شیخ سعدالدین حموی فرموده که انه فی
الادوار السابقه قبل دین محمد صلعم لکن اسم الولی علی کل متقرب من نبوته
حضرته تجری اسم النبی حیث انتهت النبوة الی محمد صلعم و انسد است
باب النبوة بعده و قال الذی بعدی یظهر الولی فی دینه مقبوله
حضرت



مقصود از حضرت الحق عز و جل در دوره المحمدیه علیه آلاف التحیة و ذکر
سموا اولیاء و ما سموا و ما سموا الانبیاء الا اسم و لا انبیاء
الا بعد من اولیاء الله دین علیهم السلام پس اولیاء در این
انبیاء لیه و به اسم نبی مسمی اند دوره المحمدیه که انبیاء اسم
ولی مسمی شده اند باب نبوت گردید اگر اولیاء احدی کشف
حقایقی که از اسرار الهیه است بر بعضی بنمایند و اگر خود خاتم انبیا
بلحاظ وجهه خلقیه از کشف اسرار رخ نماید سبب بعدت کشف حقایق
از او نشاید که در بعضی از اوقات کشف استتارهم نماید لهذا
لهذا نبوت غایتی و غرضی دارد و غایت حرکت کل موجودات سلوک
کل موجود است که غایت رسیدن بمقام آدمیت است و مقصود
کل آدمی درک رتبه نبوت چنانچه از خاک کثیف نبات لطیف
و از نبات کثیف تر لطیفی غذای حیوان و از حیوان لطیفی غذای
انسان و از غذای کثیف لطیفی و از نطفه کثیف قلب متولد و از کثیف

داشته منزلتین نصف کرده تا یکی عالیش و بالغ گشته آن معتکف
گرده و تحصیل کمالات که و مدارج کمالات آن زمان مقدار جهت
بجهة ائمه در سلسله محمدی علیه السلام مصدق انبیاء قبلها جاء و اسلام است
و مرادها مولدات ائمه طاهرین مؤمن گویند مستور فی عقب ادبیات
بالعب ذه و باهرات با این همه تارک دنیا و شهوات دنیا
شده راه نمایند مع هذا معرفة لحقائق الاشیاء بدا که
حکیم عارف است و ان اوصلوا اله ۳ الی مقام الوهیت داده باللسان
دفت الرفع ولی خوانند و مخصوصا بالوحی والمعجزه نبی است
و ان خصه مع هذا بالکتاب رسالتش نامند و مخصوصا بنسخ الشرایع
السابقه اولو العزم است و ان خصه مع هذا کلمه کانت نبوة خاتم
گویند لهو عترة کاتبه فلا تنفق من المواد العنصریة کما بینه بحر الحکماء
الماضی مولانا حاجی رحمه الله پس خاتم النبوة علیه الصلوة والسلام و التحیة است
کمالات کل موجودات و تمام محیط کمالات ساغانه و مقصود بلا الحق



که غایة الغایات است و در سلسله صعود انقضت بالذات از مقام حضرت خاتم
معانی نسبت الا رتبه الوهیة خاتمه درجه امکانیت تا لی رتبه رحمانی اگر در عالم
حیثیه نظیر الی الخلق و بعض الحجاب اظهار عجز و عبودیت فرماید
از باب ان هو الا وحی یوحی است نظر بجهة حقی و جهات دیگر در مقام
دیگر اظهار اوصاف الوهیت نموده کشف استار از روی اسرار نماید کما
اظهر لمن تدبر الروایات و تتبع فی الاخبار کما قال الله فی القدر
لولاک لولاک لما خلقت الافلاک نفس نبوی واسطه در خلقت فرموده خود آن حضرت
نظر بنایه اشاره باین مطلب فرموده کما قال اول ما خلق الله عقلی
و عقل محمدی واسطه خلق اول خلق شده پس جمیع موجودات باسطه مصدر و بوجود
نفس مبارک مثل که حیث قال اول ما خلق الله نوری و حقیقت سابقه خلق نمود
چنانچه در جای دیگر خلق الله الاشیاء بالمشیة والمشیة بنفسها او فرموده که در جای
مبادی ماف الربیة است و در مقام اظهار ولایت و جنبه حقی بیان فرموده که
من رآنی فقد رأی الحق در رتبه شخص مبارکش را رؤیة حق نموده و فنا ما

و کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین  در خصوص الکلمة سؤال فرموده بودید
و قال بها رأیت ربی فی احسن صورة فقال یا محمد بم یختصم الملأ الاعلی فقلت
انا اما اعلم یا رب فوضع یده بین کتفی فوجدت بردها بین ثدیی فعلمت
ما بین السماء و الارض  و قال اشرقت الارض کلها و ارتفعت
و معاریجها یعنی ارض الوجود و هی ارض الله الواسعة التی [illegible]
بالمهاجرة فیها الی دار المعبود  و هی فرار از کثرات ما سوی
در جواب این سؤال کافی و شافی است  والله هو الموفق و المعین

سؤال  مرام حضرت رسول است که در این فقرات مذکوره
که در اخبار وارد است که با حجاب [illegible] و نفس جسمانی از حدود [illegible]
گذشته بمقام قاب قوسین رسید در آن زمان قیام و سیر تمام عوالم با جسم
خاکی او چگونه تصور میشود و خرق التیام در اخبار که اسم وارد نیامده
اسم نورانیه قبلست ابراز کشف و الدلائل که مستند معراج
حضرت رسول اکرم از جسد مبارک [illegible] است لهذا استبعاد عظیم از عقول عباد



در آن واقع و اختلاف عظیم در خصوص کیفیه آن از علمای شیعه و سنیه
الی الان جاری است  اما سبب استبعاد امتناع خرق و التیام افلاک است
که لازمه گذشتن و عبور کردن از آنها است و گفته اند سموات [illegible]
مخصوص سکون در [illegible] ما یقصد حرکت آن اجزاء باشد به سموات محرکه
مستدیره دایم الحرکت جز بمخصوص [illegible] در محل مخصوص سکون ندارد
تا تحرک بحرکه خود قصد اجزاء منه [illegible] است و ثانیه بملاحظه اجزاء
ملکی مانع از قصد جوهر مخصوص است که محل عبور و عروج حتی از آن نقطه
استبعاد دیگر وقوع انفعال کیفیه در حرکات شده مثل ورود
فضیه مع عدم فقدان جسمه العنصری محل سکونه چنانچه از [illegible]
ردی فیها حرارت  والله ان جسم محمد لم ینقص عند رفعه
و اما اختلاف در کیفیه بعضی از علماء سلیمین و فضلای متکلمین برآنند
که این قضیه شبیه در منام بود چنانچه بعضی از سلاک در اثنای سلوک
و مجاهده و اشتغال بذکر و مراقبه نظایر این واقعه در رؤیا مشاهده

که سیر جناب عالیه که در مقامات شامخه رسیده‌اند و عالم ...
در محل استقلال خود عنوان نموده کمال کفرش نیکو در تعریج معراج
و عجایب از محققین هر دو طایفه بر این رفته‌اند که این واقعه عجیب
از حضرت نبوی در حقیقه بجسد لطیف روحانیه خود بوده الجسد ... بنحو
که نفس ناطقه نبوی مجرد از بدن شده بنفسه خلع جلباب بدن
از تمام قوای لطیفه که نهایت کمال و در لطافت اتصال بعوالم مجرده
و ذات عقلانیه کل موجود ... سیر مطلق عالم وجود بجمیع الاجزاء
کلیا و جزئیا دفعة نموده لعدم التزاحم و الترتب و حصول الزمان
فی الکائنات المادیة المجتمعة المرتبطة الحرکة موجهة و بعضی از اهل
سنت و جماعه که مذهب حکمه اشعریه است قائل بمعراج جسمانی از مکه
الی المسجد الاقصی لا الی فوق السماء صدرا من وقوع الخرق ... فلک
و بعضی از سنت نوعا ... عرضی که مأول اصول حکمیه و غیره قوا ...
بجوفیه اند بر آن رفته‌اند که معراج حضرت نبوی بجسد کثیف ...



بجسم لطیف که ... وضع کثافت ... از خرق لباس جسد الشریف العنصری ...
عیسی از اول حرکت از محل سکون خود تا مرتبه وصول قاب قوسین او ادنی
عالم الالهیات الی حین وصول به ... مجردات هر کی از او ... لطیف ...
مثلا جسد ... باری در کره ناری و خاکی ... در خاکی و ... متعرف ...
خود لطیف ... با جسم لطیف که عین این جسم ... جوهر و ... جسد
... از سموات گذشته بقرب محبوب ... چنانچه از عقل ... 
وقوع امثال این قضیه امتناع ... هم ... از جسم ... لطیف که ...
و حکم عقلی عقلا ... در ... و جمله ... 
علیهم ... ایشان ... که ... در حقیقه ... جسد ...
و ... از آنکه ... و از آنجا تا فوق السماء ... ایجاد ...
... داشته ... و ... از ... 
کن ... کیفیه معراج ... 
... از ... حاصل ... رفع ... 

الکمال بانه اشباع حقیقی برود و مطلقا بر سلم بودن با دلیل عقلی اورا نفی
حسن دارشود و این قسم تعقل موقوف به بیانیست که کمال وجوه
قسم سه گانه بر وجوه است   نفس ناطقه انسانی سه مرتبه وجهت باید
ما فات ما ینبغی بتدریج بقوه سرفراز گردد و ایضا انسان سماع کلام الله
ویرا قوه ایست که بعلم جمیع المعلومات او اکثر این چنین است   و این لطیفه
قوه الکائنات باذن الله   و بسبب اتصاف نفس ناطقه باین خرق
کمال دو قوه است   قوت قوه ادراک معقولات   و کمال قوه
تحریک   جمیع و نفس قوه ادراک بالنقش کلی و اسباب قوت حیوت
موجود است که سماع کلام و رتبه ملک حاصل گردد   و از حصول کمال قوه
تحریک ادراک مذکور ماده کاینات مطیع شوند و نفس در قوه مقصود بسته است
[illegible] و هر صورتی که در خیال النفس منبع دارد
تمثل نموده امر و فی الحال در خارج موجود شود و ماده [illegible]
بان خود نفس گردد که مجرد تفرد تا هر ماده چنین عوارض تن انجام

یعنی قوه قوه علامه اثرانی
والی الاعلی عقلیه منار حسی
و قوه قوه عامله
عملی باکمال
منقول شعاع انجذب
از حس مرک



در نفس ناطقه موجود شد بحسب قوه تحصیل کرده قابلیت حد الهی حاصل کنند
و بحسب کمال و ضعف انفرادا و اجتماعا تفاوت و اختلاف در قوه پیدا   در این خوارق
شود پس هیچ کمالی مراتب ثلث با اندازه کمال قوه متفاوت است
کمالات انسان است و اعلی مرتبه قوه مقامی است که شنیدن
خواهی باشد که سماع کلام است و مکالمه شود تا مرتبه که اقوی لذات
در حیز امکان متصور باشد رتبه که اقوی و اعلای حواس است   و هو الشرف
باذن الله   پس ما بدان مرتبه و مرتبه نتواند تمکن تواند بود تا در آن مرتبه
عقل اول و صادر اول است از واجب   و فوق آن مرتبه مرتبه واجب است
من دون واسطه بین المرتبتین و جمیع افعال و آثار ربوبی از صادر
اول در لا زمان و لا مکان صادر گردد   و آن مرتبه رتبه حضرت خاتم الانبیا
در معراج آنچه در حتم کشف گشته ظاهر گردید که اول ما خلق الله روحه و نوره
حضرت بوده در صعود در این رتبه استیجام گردد   پس [illegible] اول مرتبه
موجودی در رتبه خاتم الانبیا در حوزه ترقی تام باشند که مظاهر آن باشند

و بدان که نقطه قوسین سر بسر بهم کرده‌اند و دایرهٔ وجود باین تمام شود
بدین تفصیل که وجود موجودی که اول صادر است از جنبهٔ حق عقل اول است و ادنی مراتب
موجودات امکانی است نزولاً و ادنی وجودی که بمرتبهٔ وجود رسیده در سیر نزول
بر او منتهی گردیده جسم مطلق است که اخس موجودات امکانیست نزولاً
و آن جسم [illegible] لهذا امکانات نزول [illegible] حکومت بما اختلف صورانهم لطیفه نورانی
لسبب طبایع مع تفاوت الدرجات و المراتب تا اثر از جسم مطلق
موجودی نه و هیولی است بالی جسم مطلق از صدر است تا نخیر موجودات کون است
و مادی‌ترین انواع جسم مطلق جسم عنصریست و منتهی الیه وجود هیولی و ادنی ابتدای
سیر صعود از بسائط عنصری به مقامات از اخس الی الاشرف
به مرکبات از معدن و نبات و حیوان و انسان و مراتب
انسان از جهت عقل عملی و نظری متفاوت بهم انسان قوای اکمل
[illegible] در مقام صعود مرتبه نبوة و بالاترین مقام نبوة اتصال بعقل فعال است
پس مرتبه وجود در صعود منتهی بعقل فعال شده و عقل بواجب که در [illegible]

از این



از این مقام بالاتر در صعود مقامی نیست و در این مقام ثم دنی فتدلی
فکان قاب قوسین او ادنی بیان فرموده در مرتبه حضرت ختمی مآب در صعود
مقابل معلول اول در نزول گشت [illegible] الواجب [illegible] من غیر واسطه [illegible]
اول ما خلق الله عقلی او روحی بیان گردیده چنانچه شاعر گفته
دو سر قوس حلقه هستی بحقیقت بهم تو پیوستی و هر چه از کمالات ثابت
از برای قوس نزول است در صعود [illegible] و خاتم بالفعل موجود چنانکه افعال او
کمالیه صادر اول بالفعل [illegible] جامع جمیع کمالات [illegible] و کلیه [illegible] است
از او و در انسان [illegible] کمال الهیه و ما اعرفنا الله [illegible]
لهذا در خاتم تمام آثار ذاتی و تصرفات اختیاری [illegible] قدرت حق
الصمدانیه در انسان افعال و حرکات کثیره اراده [illegible]
در نشئهٔ وجودی مع کونهما معلولات که نفوس زکیه انسان بعقول
مستفاده است انفصال از [illegible] که عقول [illegible]
مع کونهم علل و مبادی للتوجه الاول الی القرب والوصال

دختر که الثانی الی الجنة والوافی در حسابه [illegible] مردی او حوری

که افضل و اکمل موجودات به نسبت تشبه بمبدء المبادی را دارد

کما قال [illegible] علیه لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل

اگر از [illegible] ساعت جسد الحادثه مجرد و کرامات مر اقتضای حواس خود

بوده حاضر گشته حق آن داشته برای [illegible] مذکور است چنانچه از تمام امور

بخبر است کثیر و خوارق عادات بی حد ما در گذشته حاضرین و

معاصرین عصر بوده [illegible] دیده و متواتر به ما رسیده محال الوقوع

نخست در وقوع [illegible] مگر از کیفیه [illegible] از اصحاب او عادات

الهی و سیر معنوی خود خبر داده [illegible] اخبار از معراج نبوی تفصیل

مذکوره در کتب اخبار در [illegible] از لفظ مبارک [illegible] از این مکاشفات

لکن در چگونگی و تحقیق آن دقیقه کثیره استبعادی به مقام نزدیک

کاملات و با وجود اینکه مقدمات مذکوره کافی در این مرحله

اما تطبیق آن دقیقه به کلیات و قواعد حکمیه و صوفیه بدین قرار است



که کیفیة عوالم [illegible] عالم عقل عالم طبع عالم خیال [illegible] [illegible]

و در بین کلیات و جزئیات اجسام عالم طبع و سایر حرکات. و اقوا [illegible]

تحقق و تقدم مکان و حصول آن لازم است لبطلان التداخل الاجسام

و عدم [illegible] و البطوء و بما [illegible] از آن [illegible]

پس وقوع [illegible] حرکات در طبقات استادی [illegible]

و در خیالیات و [illegible] الطبع از وجود آن

بی نیاز [illegible] از حرکت خیال افعال جدیده حرکات کثیره در آن

[illegible] ممکن [illegible] عدم تغیر [illegible] حرکات و کیفیه حرکات

[illegible] اگر در حرکت خیال از شخص مخصوص [illegible]

افعال [illegible] حرکات کثیره صادر شود [illegible] طول دارد

[illegible] الحالات [illegible] در عالم طبع بیشتر از دو دقیقه نبوده [illegible]

خیال [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

بل نقول کیفیة حدوث الصور فی وجود الخیال و ما یشبه النفس فیه من الابداع
کیفیاتها و احوالها من طرفة عین رأی و ذلک من الحس لا لکن بعین البصر
لا بعین الحس کما رآه اهل المکاشفة فی ثان قبیل فی لحظة و بصیرة
ما یقع فی تعاریف السنین من الحرکة الدنیا من عالم الطبع و قد یقع ایضاً
و الاولیاء و لبعض المکاشفین ان ما یراه ببین الحس ای ادا البصر و بل ذلک
من عین الرائی نفطاً کما من زرقة السماء من نفس الاحوال ها وجود مع قطع النظر
من المظاهر من خیال او عقل او حس و هذا الروح لذلک کالنفس المدرکة
لذاتها و تلک الصورة حقیقیة و الحق انها صورة حقیقیة موجودة فی الواقع
الا ان شرط تحققها وجود الرائی و حفظه ایاها و الثقات کما ارکا
و الطبری تابی در عالم عقلی در حرکات و افعال انسانی باهم برکت
و نشئات و طول مدة موجود گردد و در یک لحظه عالم جسمانی طرفة ذاتی موجود
با تمام مطابقه در وضع و لباس و کیفیة شخص خاصی و تحرک می نود
تفاوت من الاوضاع و الکیفیة فی العوالم النشئة و قال الشیخ الکبیر الجلیل



فی رسالته المسماة ... هذه نسخة عظیمة کبیرة من ان تنسب الی
الذین یعرفون قدرة الله فی وجود الخیال من عالم الغیب و ما یحدثه العالم من الاحوال
من النفس الفرد و الطائفة و من وقف علی حکایات الجوهری رای عجایب من ذلک
حیث ذکر عن نفسه الا امور کثیرة خرج من الحس و دخل فی الخیال و له قوی من ذلک
تشکلها کلها الاحکام کما تختلف حکم العقل فی العادة من حکم البصر و حکم السمع
و العلم و غیر ذلک من القوی العادیة و اختص الله اولیاءه بقوی شکلها فلا یکاد
الا ما هی علیه لحسب ما یعرض من الاسرار من سواد الحال فیه لغایة و من ذلک
الاسباب بعینه المرادات لمن تطلعها فی الاذن الخیال انتهی کلامه رحمه الله
پس حاصل انبیا علیهم الذین الحق و الشارع نابر اینکه و اینکه حواس ایشان در
حب ازل او دار سعیة عقل و خیال و تکوین لطف در جسمانیه و تجرد ایشان
پس نکته کرمی از ماده کما یاتیت طبیعة ایشان در این عالم عنصر
نقل و له دو نوبات و کمالات عوالم کلها در لحظه خانه بنا بر احاطه کمیه جود و جا
جوانب فی المستنبطه بحسب اراده نشئة و انتقال جسم لطیف ایشان به آن

[illegible]

و من یکیه از اعلام [illegible] ور [illegible] تقدم الله [illegible] تعبیر شهود [illegible] که

[illegible] در [illegible] اماکن [illegible] و [illegible]

[illegible] متقی [illegible] [illegible] لهذا [illegible]

[illegible] از [illegible] و [illegible] الکلام [illegible]

[illegible] [illegible]

سؤال

مراد از امر بین الامرین در خصوص جبر و تفویض از ائمه هدی رسیده و مرجعیه

مذهب [illegible] است [illegible] تفصیلا ادله بیان فرمایند

بدان وفقک الله علی سواء الطریق که این حدیث شریف [illegible] از ائمه

طاهرین در خصوص رد جبر و تفویض وارد شده و از تحقیق معنی

امر بین الامرین عقول علماء عاجز و از ادراک مراد از این کلام [illegible]

ادراک فضلاء قاصر است لکن حکمای [illegible] و علمای ربانی

در عرآن گوهر مقصود تحقیق نموده [illegible] الحق [illegible] از چهره مقصود [illegible] سووده

[illegible]



گوید و در این رساله مختصر [illegible] بیانی [illegible] تا از طرف افراط

و تفریط [illegible] کردد و این قسم از بیان [illegible] بر اکر افعال

[illegible] که [illegible] بر سبیل جبر است و بطریق تفویض و [illegible]

مردود [illegible] امر بین الامرین است [illegible] علماء کلام و فقهای اسلام

[illegible] از اتفاق بر اینکه فاعل افعال اختیاری انسان [illegible]

خالق حق سبحانه [illegible] قائم [illegible] افعال عباد

[illegible] العبد الی من قام به لا الی من اوجده [illegible]

بر سه مذهب اول جبر و آن مذهب اشعری [illegible] معتقد آنان

لا مؤثر فی الوجود الا الله [illegible] الخلق [illegible] ایجاد [illegible]

[illegible] و یحکم ما یرید [illegible] و قائل بر آنند

که [illegible] مخلوق [illegible] حق [illegible]

ایجاد [illegible] مخلوق حق [illegible]

بی واسطه مخلوق خداوند [illegible] و اسباب عادیه [illegible]

یعنی عادت او جاری شده که ایجاد احراق عقیب المماسة از نار
ظاهر شود بدون آنکه نار را دخلی در احراق فکذا در افعال عباد
که مقارنا با اراده و فرق میان افعال اختیاری که ایجاد آن
مابین وی و اضطراری آنکه بغیر اراده آن واقع گردد محض مقارنه اراده
در اول ای اختیاری و عدم مقارنه در اضطراری است و حق دون بعضهم
پس جمیع افعال عند الاشعری مخلوق حق است ابداعا و ایجادا
و همو با انتسب کسب در فعل حق ... محض مقارنه اراده عبد است
در ... بدون تاثیری در وجود و آنکه بسوی حق بود ... کسب
علاوه ... بر این جاری شده که افعال ... که ...
... که ... دارد
که ... در ... و ... علاوه ...
بر این جاری شده که عادت الله که ... از ... بعد از
اراده او ... ترتب ثواب و عقاب در این مقارنه است



و اشعری در اثبات این مذهب تمسک بوجوهی جسته کرده بعضی از آن
این است لکن اگر ایجاد فعلی با اختیار از عبد بودی عالم بجمیع جزئیات آن فعل
بالتفصیل شدی چه ایجاد با اختیار بی علم بجمیع تفاصیل فعل آن فعل
متصور نمی شود و که ... در حصول جزئی ... نزد ... بجمیع
جزئیات ... و علم بجمله جزئیات بالضروره باطل است
پس ایجاد فعل از عبد با اختیار غیر جایز و دلیل دیگر آنکه حق تعالی
عالم بوقوع فعل از عبد است فعل موجب و واجب شده موجود گردد
و اگر عالم بوقوع نزد فعلی ممتنع گشته مقدور عبد نیست و حق سبحانه تعالی
عالم بجمیع اشیاء است لهذا موجب و ... ام افعال ... دو ...
... لبعید ثانی مذهب تفویض است و ... آن
... قایل بر آنست که فعلی ... بحاجت ... از ...
را اصل این مذهب مبنی است بر این که ممکن در مرتبه امکان ...
... بعد آنکه واجب گردد موجود تواند گردید و بطلان

2 ...

[illegible]

اصل این مذهب ثابت شده که ممکن ما لم یجب لم یوجد [illegible] این آیات

[illegible] حدوث از دلیل کرده‌اند مفعول بمفعول، اما المفعول اگر [illegible] افتقار

و ترک بودی [illegible] الجبار [illegible] و عالی [illegible]

کلمات [illegible] لیس [illegible] و استقلال ثابت است و اما المفعول

و ترکه [illegible] گوید من عمل صالحا فلنفسه [illegible] و دیگر آیه [illegible]

و من اساء فعلیها

ان هو بما تعملون بصیر [illegible] فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر و اعملوا ما شئتم و غیر ذلک مما در [illegible]

چنانچه در خصوص جبر آیات کثیری واقع است [illegible]

[illegible] مذهب محققین علمای امامیه

و حکمای اسلامیه است [illegible] که فعل [illegible] حقوق [illegible]

و مخلوق حق است [illegible] که [illegible] امر بین امرین است

و ادراک حقیقت مراد [illegible] ادراک [illegible]

ابی الله ان یجری الاشیاء الا باسبابها [illegible]

ترتب مسببات بر اسباب [illegible] اسباب [illegible] سبب الاسباب



لهذا باید دانست که ایجاد موجودات مرتبه [illegible] حق است که [illegible]

و فیض منبسط عبارت از اوست [illegible] بجمیع [illegible]

که از ذات [illegible] جمیع المراتب بسیط است [illegible] بسیط

و [illegible] ان الواحد لا یصدر منه الا الواحد که ارتباط

[illegible] داشته و [illegible] چنانکه [illegible]

حقیقت و این [illegible] در اعیان و حقایق [illegible] علی

و از آن مرتبه مسمی [illegible] شده و [illegible] که [illegible]

تجلی و ظهور که چنانچه حق [illegible] الم تر الی ربک کیف مد الظل

تا [illegible] جسمانی از جواهر و اعراض جسمیه قائم [illegible]

[illegible] جواهر [illegible] و اعراض [illegible]

که از قبیل [illegible] و حقیقت از فیض منبسط است [illegible]

از [illegible] اسباب [illegible] که جواهر [illegible] لهذا

احتیاج وجود [illegible] ذات [illegible] موجود [illegible]

[illegible]

[illegible]

از آنکه آن در نفسه از روی ترکیب کثرت وجود ... داند

کان الموجود افاضة جوهر ایجاد لموجودیة الاحتیاج الی ...

آفتاب وجود کرد اشراق    از در و دیوار برافکند آفاق

... به اشراق از آن جهت که منشأ برکت موجودات    کل شیء

و نظر به نفس وجود مطلق با شیئیات و موضوعات و مظاهر محسوسات

کل معلول ... من عند الرب    نسبت به این دو نظر در تمام اشیا

از جواهر و اعراض دو جنبه ... جنبه من ربه که وجه ذات ...

... وجه لنفسه و شخصیة موجودات و نظر به این دو وجه

مقصود از کلام مخبر صادق و ادراک معنی آن حاصل گردد    و هو المراد

و التفویض ... نظر به اسباب ...

و قطع نظر از اسباب فاعله کون جمیع ... به استناد

مسببات و افعال الی العلة الاولی ... در نظام

کل جبر از افعال محض ... باطل است لقیام الافعال بالوجوه المعروفة



ولیعرف افعال الانسان من افعال النبات و الحیوان

و التفویض نسبی نظر به اسباب ظاهریه محسوسه که نسبت صدور افعال

و ایجاد ... جزء و اصل مرتب داد و ... مستقلا در صدور و تقدیر ...

از جهت العلیه که فیض وجود ... مربی و خالق تمام اشیا با اسباب ...

... محض است که محسوس که قابل ... خالق اشیا ...

چرا ... خیال محال کس ...

و این ما ز ان احمق ...    و لهذا قال علیه السلام القدریة مجوس

هذه الامة ... تفویض منفی است ...    بل امر بین الامرین

... قرار ... اعطای سبب ... فیض وجود که سبب ...

... موجود ... ملاحظه صدور افعال از علل قریب که ... قائم ...

موجودات عالم ... جوهرا کان ... کرده که بیان ...

تفویض ... نظر حکیم ... عارف

بصیر ... که نظر ... افعال ...

حضرت نور الجمال [illegible] و نظر ببین لیس یحل که اثبات [illegible] را بها

[illegible] فاعل اشرف الاشیاء است [illegible] واحد [illegible] والاستقلال

و همین معنی مراد [illegible] صادق [illegible] صبح [illegible] والفعال

سؤال [illegible]

ما تجسم اعمال که بعضی از اخبار و احادیث [illegible] از ارات در عالم جنان

و نعیم و درکات نیران و جحیم [illegible] الحول [illegible] جسمانیات

و [illegible] صورت واقعی و وجود خارجی داشته باشد چگونه است

بیان فرمایند — اعلم ایدک الله وایانا بالنور

توضیح قول بوجود درجات نعیم و درکات جحیم [illegible] علی وجه

الانحصار [illegible] ایات [illegible] از ایات و اخبار است و در عالم

جسم موجود گشته [illegible] فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره

ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره مصداق این مقال و در هر عالمی از عوالم

موجود [illegible] انتظام برزخی [illegible] جسمانی [illegible] صوری در هر یک



و در این عوالم جنان و نیران نسبت بموجودات این عوالم موجودات

لجهة اینکه جنان عبارت از [illegible] نیران [illegible] اوست

[illegible] الم در هر [illegible] از نسخ [illegible] همواره [illegible] است

واما تجسم اعمال [illegible] حقیقه [illegible] در عالم برزخی و تجسم اعمال

[illegible] صعودی محتاج به بیان است چنانکه [illegible] طبیعی و دار جسمانی [illegible]

[illegible] عالم وجود که عبارت از دو سلسله [illegible]

[illegible] سلسله نزولی [illegible] صعودی [illegible]

[illegible] طبیعی و دار جسمانی که [illegible] از عالم [illegible] برزخ [illegible]

[illegible] حاصل بین العالمین است و هر چه در سلسله نزولی است

[illegible] عالم علمست و تمام عوالم صعودی [illegible] عالم جسم

و عوالم نزول [illegible] علی ترتیب [illegible]

[illegible] المواد [illegible] مقام قوه [illegible]

[illegible] در هر عالم [illegible] جسم موجود [illegible]

محجوب است بالی المبدء و المعاد      و این قسم از که نفوس کاملت

از نفوس است که به جسم که به ارواح بیواسطه از عالم درخشید گویا مثل از اینست

سنه، نامعلوم است و با نسبه به بعضی از نفوس چون نسبت داشته واجب

است پس وجوب با لذات نسبت و تعلق منیع کرد که لذت الوهیت و اتصال

و نسبت از اصل باطل جز منبع نشود، با آن لیس السبعه الفراق این دو وصف ذاتی

از لا موجود و محقق است ثابت و ثبوت لهم لانهم مع المبدء فی دار الذات

پس نفس و جسم در سلسله نزولی مراد است تا به اسفل سافلین طبیعت رسد

و ذات طبیعت گرده و عالم ترکیب      ما بر این در مبادی که عالم عقول و کون

باشند مرتبت در سلسله نزول هر عالی نسبت با دانی کمال کالشمس نسبت به دانیه

دارد کمال فرشته با دون بوده مستغرق بحر انوار جانان است و نسبت

با هر درجات وصال و هر سافل درک نشئات عالی که

و نسبت خود از نسبت با فوق مستهلک در درکات نار فراق و عظمت جلال

دو الم فراق کما قال رحمه الله      فلکل حظ الی السادی المنیطه



فکل من المبادی المتوسطه لذة فی ذاته و عاریة فی فعلیه بجهتین و شوق

الی جانب قربه و جهتین منه لنقصه را بحق لدیه الی ان ینال روح

الوصال و تجرع من الم الفراق و الوبال و الهبوط فی مهوی النقص

و الامکان و ذلک هو الخسران فما سواه الی فوقه .

پس حالات جواهر ملکوتیه عقول و نفوس نسبت به جواهر نفیه

که اهل جبروت و مهیمنند به الم فراق در وبال و نسبت به نفوس

سفلیه که اهل ارضیه اند سبب لذت وصال در جانان انوار جمال

لهذا عوالم علوی و جواهر ملکوتی نسبت با دون بجهت خلقیه کمالات

و قرب ذات در نعیم وصال و بجهت نسبت با فوق بعد از درک

جلال فوق در الم فراق پس ادراک علویه و فهم مافوق برای

مجردات علویه و مبادی اسفلیه بجهه قرب ذاتشان و بعد او

یکنوع از جنت و نار است کما قرره کثیر من الحکماء

و اما نیران و جنان در عالم ترکیب نسبت به انسان بکار و حالات او

در دل شائبه فوق جسمانی تا به اهل یقین که مقام وحدت در ...
عین سماوات و نظر بر احوال ساخته ان حسب ... بالیقین ...
البال محدود است اما وار جسم جنی وار ... و ...
هرانی احس در جهنم و جان است ... و ان شکم الله داود ...
انجا است و جز ... دار مکان ... ملامهم خیر الطیبه والکاس
اجمعین لحمات و ... این حال قول شخص ... اهل
حضرت رسالت حیث قال اری اهل الجنان فی ...
اهل النیران فی ... پس هرچه در این عالم ...
حق و اخلاق مرضیه و احسان است ... به اشخاص جان است
کما قال الله تعالی ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم
بان لهم الجنة و هر چه ... ارتب ... و در اخیر ...
... است کما قال الله تعالی انما یرید الله لیعذبهم بها فی
الدنیا ادنی ... اقترب للناس حسابهم وهم فی غفلة عنها معرضون



از ادراک او معزول و بلوازم طبیعیه مشغول الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا
باشد تا از خواب بیدار کند از تشاد خود گرفتارت کند
پس شخص مادام در حیوة دنیویت بتلا به دو قسم از لذات و عقوبات
که در هر قسم در حجاب جسمانی و درکات نیران مرجو و ماندن شخص بیگانه
از آنست نقیه و محدود است لکن در یک قسم لذات جانی
و عذاب نیران اخلاق مرضیه و ملکات رویه به شخص عاقل
غیر شعور به از آنست محجوب است غفلت خود حجاب ... از تمتع
ظهر الفساد ... وهم فی غفلة عنها معرضون و در رفع این حجاب باید از
حیوة دنیویه به که در حال سلوک و ریاضات الهیه این حجب را
و یا در حال ممات شده که کشف ... از ورای حجاب جسمانی
بیرون خواهد کما قال الله فکشفنا عنک غطائک فبصرک الیوم حدید ... شاهد ... انکار ... نماید
و قول الله عزوجل ... کردن ... قول ... رفع این حجاب
اما شخص حی عاقل ... طبیعت مستغرق گشته در اسباب طبیعیه

مشغول کرده بوده و افکار است   با سببها از جنبه خارجی   سوی آن
رو به سپهسالاران بلی   چون سبحان به سر بر ترقی   ایجاد
رنجانیده   از جهت سالک حاضر که ملکات . و جمیع [illegible] ما بقیه در
کلام قلب و جان چنان با به حجابات سماوی هم آغوش و از جهت
تجلیات ربانی به ذات [illegible] به واسطه مراقبت و حال محبوب کرده بوده
خیالات دولت ظهور و حال آنکه در بعضی طبقه مسجون [illegible] مشهور
هر کجا لطیف رخی باشد چه [illegible]   جنت آن کوچه باشد هر جا
هر کجا تو با منی من خوشدلم   گر بود در قعر گوری منزلم   دلبران
شاهد و ظهور که جنات آیه از قرآن است   [illegible] اعد الله [illegible] وعد
المؤمنین لیدخل المؤمنین والمؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار
که در حول [illegible] ترتیب و معلق به نزول سکینه در قلوب فرموده و [illegible]
[illegible] لطیف [illegible]   اما قسم دیگر از جهت [illegible] مولانا [illegible]
دلدادگان [illegible] نسبت به انسان در حضرت خیال است [illegible]

و تولدات این بهشت و نشر محال حشر آنکه شخص در حال [illegible]
در برزخ [illegible] و از تعلقات [illegible] و با [illegible] فرو رفته
معاش حاضر از مطلع شهی و منظر بهی گرفتار به یکی از این [illegible]
با ترتیب [illegible] که بودی بر اسباب طبیعت که در جان است
و با تحقق [illegible] که با جنب بر انقلابات [illegible] از [illegible] بدن
جهت اختتام دم در آستانه تمام [illegible] است [illegible] که هر دم خیال
حس گند پس با خود عالم خیال که مجمع صور محسوسات محل [illegible]
تحصیل کرده بوده هیچ [illegible] گونه شر در خارج که اعدام شده بلکه
اعدام [illegible] هر اثر خانه [illegible]   [illegible] باشد خیال
ابرار [illegible]   تو خیالی بر [illegible] بین روان   از خیالی [illegible]
و جنگشان   بر خیالی [illegible] و نام [illegible]   [illegible] به دام اد
یعنی از حصول [illegible] صورتیه [illegible] و [illegible] که در [illegible] حاصل
[illegible] حقیقه که در [illegible] گردد [illegible]   عکس [illegible] بستان [illegible]

[illegible]
تا رگزدم بر تو [illegible] شود
تا [illegible] کیمیا [illegible] بود

غیر ظهور و تجلی بعض از اسماء الهیه است در اثنای سلوک و مراتبات

بطور اولیت جلوه نماید و بجنبه قوه و تقرر موجودات خیالی دائم او

۲ در آغاز حال — از ترقی باز توقف کرده و سبب شده حصول استتهای خیالیه و حجاب

و در حضرت خیال بتکثر [illegible] تفسیر شده باقیه و اله کرده خیالچه از تبریز

و فیه ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین در وصف جنان و نار الله الموقدة

التی تطلع علی الافئدة در حق نیران وارد است بهذا در حضرت

خیال هو است و موهومات محض تصور نفس موجود گشته ما حضرت

ادکن در حضرت خیال هر دو تا بسیار [illegible] ورد وارد و حال الاولی کل [illegible]

العبد واراد اراده الحق و مراد کذا در عالم خیال تمثل بعقیده

العبد و تجلی حسنة الحق واجد ~~[illegible]~~ خیال خیالچه

صدر الحکماء والعرفاء فرموده در حضرت خیال [illegible] حق تابع

اراده عبد است هر چه تخیل انواع از صور خیال جسد یابد و در کثرت التصور

داده است که کنه حضرت واجب الوجود ذهنی موجود گرداند و حاجب

۲ مجسم — حاجبهای خیال [illegible] / آن خیال [illegible] / گر بود اندیشه ات گل گلشنی / ور بود خاری تو هیمه گلخنی



این جا حسن تخیل بالنسبه الی المتخیله معذب و یا مسرور است خانه مشخص غیر

از حیث مال از هر جهة اسباب زندگانی مهیا او حاضر لکن در اندیشه

یکی سبب خیال معذبه در نیران باشد و فقیر فاقد همه اسباب لکن جمیع

الوجوه هوای متنعم شده در جنان حضرت مولوی در مثنوی فرموده

و بیان هر دو نتیجه خیال است [illegible] یک خیال نیک باغ آن شده

یک خیال زشت زین ره نقص — آن آزار [illegible] شده — و آن خیالی

عالی بر نقص — اگر منظر و مستند در مضیق فقر و محبس [illegible]

تحصیل مقدمات [illegible] جهد نتیجه با غش [illegible] — و اگر مقدار [illegible] در دست

تمثل بسیار وی موحش تخیل نماید مطالب موذی [illegible] ایجاد حق

موجود ذهنی ما لذا منظر است خانچه گفته برای آنچه گفته است

آن خدایی کز خیالی باغ ساخت — وز خیالی جنت و جای گداخت

پس چه داند [illegible] کنکاشهای او — پس که داند [illegible] های او

و دیده با این مهر [illegible] در خیال — [illegible]

و جنت جحیم این دو عالم از نشأه جسم و خیال باشد قابل تبدیل است لهذا
اصلاح جنت و نیران حضرت خیال که عالمی است کبیر و تبدیل جزای اعمال
و ملکات کون حیوانی که اخلاق رذیله است در عالم صغیر و صورت
جنان و نیران در عالم بقا و دار آخرتی جویباری بر توان کرد این
کون خیالی سبب اضافت است انسداد و انفتاح مقام استطراد
بطل بر این جهنم جوادها و نفس شریر است [illegible] بغیر از طی بر
دامن آن نفس کش را انحطاط گیر شاید به یزدی توبه و تربیت او انج
حضرت عزیز بر نو جنان کرده و دروغین تجسم اعمال در عالم باقی امان از سمت نیران
هر آنکه کند نه با یکی ز نو انجابست بلکه اینکه این استطراد صراط اقوام
به ادق تر از مو محدود در جهنم طبیعت است من اعتصم نجا و من تخلف هلک
نار با دیگر جنت ها در وادی وادی جسم و نشأه طبیعت بر وجود اگر
ملکات این نارها در حالت خمود بود این صراط از دشتی نگذارد
چنانچه در جواب سائل حضرت صادق فرمود جزناها و هی خامدة



معلوم است طی این صراط مر طالب سالک را بسته به سلوک طریق نفس توان
کرد و بعثت الله علی سرّک کما و عقبت علی وجوله و صاحبان صراط
در هر عصر به هدای هذه صراطی مستقیم الحمد لله کشید گیسوش پوشش محفوف است
لکن ادخلوا فی الدحجه لمناسبت چنانچه در این شأن پر حق که تفسیر آن را
فطرت نفسی بهوای نفس ادعای حمایه که کون هجوی افراخته و برای
حیه خوام از رشته‌ای خود وای سر شته صدای صوت الی امام کم الدمی شیر و جال
لواحه [illegible] طرف خود خوانده حق بلا از تو دانشان در رسانده خود
که صاحب طریقه رهای شده بفه است و دمی از دعوت نفس‌زده بدان
اولیا و حال لدی وجود شاخ ابرار و لسان قائل ارکان اعمار این [illegible]
دعوت [illegible] گوش ساکن رسانه [illegible] جنه و کبری حق
عشق جنه لهذا ای طرف دعوت [illegible] تا بانجام [illegible]
و اما درجات جنان و درکات نیران در عوالم صوری
بر اکتساب نفس بر وجود و درجات [illegible] شده موجود است

علة و دو لو الحی مع زوال آنکه هستم حس ورنه بداخودی

بتی بوجودات اخروی است قوة وانم کماله از جا لیست نظیر

موجودات لدن من حیث قوة الادراک و لقاء الدرک بو

سنه الدلداذ و قوة الایلام لسبر وجود خابن وورک تیر

بعد الادراک الممات در دار آخری بالضرورة موجودات

لقاء النفس مع ملکاتة الخالیة خانچه من نابت فانتقالیة

وغیره من الاخبار مثل ان الناس مجزون باعمالهم ان اور اثرت

ان الابرار لفی النعیم وان الفجار لفی جحیم ودر کتاب مبارک ان

الذین فتنوا المومنین والمومنات ثم لم یتوبوا فلهم عذاب جهنم

ولهم عذاب الحریق در حق اشرار و بشر الذین آمنوا و عملوا

الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار در حق ابرار

آیات و اخبار که وارد در باب وجوب جزاء دشکر

و تطبیق با تجسم اعمال که ملکات نفس حاصله از تکرار عمل است

[illegible]

[illegible]

[illegible]



ما به الامتیاز نیست و دو مثل انت فیهن و بهذا هی الجنة التی وعد المتقون

وهی التی اعدالله شر اعد لیس نمود صورتی متقنه از جمیع خیال بجهة

شخص بوده است وجودی ذهنی داشت و هیات اعمال حسنة وسیئة

زوجوات و ملکات سابقه که بر آنها نعم الرفیق و بئس القرین بود

ورنه اجره بهمان صور و ملکات منقطع عنه زمع الحجب والموانع در ولایت

الوراف والراعلی او کمانش و فیما قاله المولوی

نه که جنت سایه آلت مسابقه بلکه از اعمال و نیت سابقه این بار

از آن بکرمه مرادست آنها از طاعت زنده است ۹

خانچه گوید آن هی تعین که در زرع مرتبه گشت ۹ واو از مقصد محسنه زنت

واو از سما کنفت واو از ظلم سوخت واو از حکمة الف حاجت

نفس با حرکت الی وجود اخروی با قوة تاثیر و شدة الوداد و جسمه

اجسام از آنجه در مخزن خیال بود هستم خانکه در عالم کبیر خیالی

موجودات ذهنی است وجود از محسوسات لقاء الجنة و دار

عه

واو از المحبة حرکت واو از المقصود

و از هیئت عقلت نفس [illegible]

واو حرکت و ترقی

[illegible]

دعوی الحضرة... الکبری امارة البشر نیابة علیه عالم العقل الجسمانی
تقسیم ... وقضاء الهی لیه بظاهر الجنة والدوزخ که ... الجنة
در آنجا است ... دارد آنچه در بالا ... و در عالم خیال ...
نفس ... از صور جسمانی ... که ... کرده ... ملکوت
و تحوی ظاهر در دار آخرت ... بی ... خیال ... والجزاء
... الکبرا که ... العقل ... الصورالی ...
... وما ... المشهوره وبراه ... پره
بامرتبه ... وجود من الحسنات ... الاربعه
والوجود ... و در امکان المرئی ... حسب النشأة ...
فی الاولی ... فی الظاهر ... حسب النشأة ...
... قیاس ... وارد
... حسنات ... و در عالم ...
عالم موجودات بوجود ... وعدم ... محقق



الجنة و دار حسی ... جانی ... حسی ... الجسمانی
... بودن ... حسنات ... که
و ... والصدم اجتماع النفس والبصر ... اثبات ... الطبیعة
عالم جسمانی ... کلی ... لکن ... الکتاب
... و ... مجتمعاً ... مراتب موجودات
... النفس مع ... ثانیه ... که ... کمالات
و ... احساس ... والمرکبة ... ملکات
خلقیه ... جان ... بصورت
... افعال و ... گردیده
و ... خانچه ... ای دریده پوستین یوسفان
گرگ برخیزی از این خواب گران گشته گرگان هر یکی خوهای تو
می‌درانند از غضب اعضای تو ... از خواب بیدار گشته
در ... گرفتار ... کنند پس حسب این عوالم ... بر جان

[illegible] از [illegible] علمی [illegible] هر یکی

از [illegible] آیات حجت [illegible] الشمس [illegible]

[illegible] دوام [illegible]

ولو [illegible] ملکوت الارض

سؤال [illegible] سؤال [illegible]

[illegible] تغییر [illegible]

[illegible] معتقد [illegible] عدل [illegible]

در شدت [illegible] و حال آنکه [illegible]

[illegible] فرق [illegible]

شدت [illegible]

محض [illegible]

و محافظه با این [illegible] سریع الزوال [illegible]

دوام عذاب [illegible] دوام و شدت [illegible] عقاب بیان شود



اعلم ارشدک الله ای سائل [illegible] چنانچه [illegible]

[illegible] نفس انسان [illegible] اکوان حقیقت [illegible]

[illegible] مقصود از این سؤال [illegible] شدت [illegible] ضعیف [illegible] درجات [illegible]

و دوام عقاب [illegible] اهل عذاب [illegible]

دو قوه علمی و عملی [illegible] شدت و ضعف مختلف [illegible]

افعال و اقوال [illegible] از این دو قوه ملکات [illegible]

گردد [illegible]

که مراتب [illegible]

[illegible] افعال و اقوال [illegible]

ملکات [illegible]

[illegible]

[illegible] جمیع این مراتب [illegible]

حسنه برای نفس انسانی [illegible] کرده [illegible]

[illegible] الآدم [illegible]

داگر [illegible] جمیع [illegible] انفعال کند [illegible] انفعال

از [illegible] والد [illegible] موارث [illegible] گرده [illegible]

[illegible] و [illegible] در [illegible] و [illegible] انها از [illegible]

[illegible] و دوام [illegible] کمال

و دوام ادراک [illegible] ادراک [illegible] الم [illegible] عذاب [illegible]

[illegible] الم ادراک [illegible] و کمال و قوه ادراک [illegible]

و [illegible] دوام [illegible] جمیع [illegible] شعور [illegible] انفعال و [illegible]

دوام و ادراک [illegible] از [illegible]

[illegible] انفعال [illegible] نفس [illegible] ادراک

[illegible] از [illegible] و [illegible] از [illegible] النفس [illegible]

[illegible] ادراکات [illegible]

[illegible] و [illegible] النفس [illegible]

و [illegible] انها [illegible] و دوام [illegible]

کما

و در [illegible] نفس [illegible] ادراکات [illegible]

57

کما قال [illegible] [illegible] انفعالات و [illegible]

و انفعال [illegible] حرکه [illegible] او [illegible] و [illegible] فان [illegible] الحرکه [illegible] او [illegible] عبارت [illegible]

~~[illegible]~~ [illegible] و [illegible]

و [illegible] ادراک [illegible] و ان کانت الحرکه [illegible] عبارت [illegible]

[illegible] دوام [illegible] و شدت عذاب [illegible] [illegible] الی [illegible] و دار [illegible]

[illegible] مع قوة ادراک النفس [illegible]

ادراک [illegible] النفس [illegible] که [illegible] رفع الموانع [illegible]

[illegible] انفعال و [illegible] که [illegible]

[illegible] المعلول و المسبب [illegible]

[illegible] انفعال [illegible]

و [illegible] المعین [illegible]

[illegible] دایم و عذاب [illegible] النفس و [illegible]

ادراک النفس و دوامه که [illegible] ذات [illegible] عنها

کما قال ... انا لنظلم للعبید بل کما ان الملک ما کسبت قلوبکم
که ثابت ثابته و ملکات راسخه باشد مکتوب در صفحه ذات نفس
باشد و هو المعبر عنها بالتوبه و اذا الصحف نشرت و کما قال ... والتقون بالجنا
عن ... لهذا الکتاب لا یغادر صغیره و لا کبیره الا احصاها و در ووجدوا ما عملوا حاضرا ولا یظلم ربک احدا
حقوق تجسم اخلاق و تمکن ملکات مع الدوام و الثبات احادیث
متکثره و اخبار متظافره وارد است از آنجمله حدیث مروی از قیس بن عاصم
حیث قال وفدت مع جماعة من بنی تمیم علی النبی ص فدخلت علیه
و عنده الصلصال فقلت یا رسول الله عظنا موعظة ننتفع بها فانا قوم نعبر فی البریة
فقال رسول الله صلی الله علیه و آله یا قیس ان مع العزة ذلا وان مع الحیاة موتا
وان مع الدنیا آخرة وان لکل شیء رقیبا وعلی کل شیء حسیبا وان لکل اجل کتابا
وانه لا بد لک من قرین یدفن معک وهو حی وتدفن معه وانت میت
فان کان کریما اکرمک وان کان لئیما اسلمک ثم لا یحشر الا معک
ولا تحشر الا معه ولا تسأل الا عنه فلا تجعله



الا صالحا فانه ان صلح انست به وان فسد لا تستوحش الا منه وهو فعلک
و گفته ان کاملا لک من افعالک چنانچه مولوی در مثنوی فرموده
در زمانه نحو ... سرمند زان یکی و فهر وان دو فرزند آن یکی یاران
دیگر رخت و مال وان سیوم وفی است آن حسن الفعال
مال ناید با تو بیرون از قصور یار آید لیک ناید تا بگور
چون ترا روز اجل آید به پیش یار گوید از زبان حال خویش
تا بدینجا بیش همره نیستم بر سر گورت زمانی بایستم
فعل تو وافی است زن کن ملتحد که درآید با تو در قعر لحد
پس پیمبر گفت بهر این طریق با وفاتر از عمل نبود رفیق
گر بود نیکو ابد یارت شود ور بود بد در لحد مارت شود
گر حریر و قز دری خود رشته در بیابانی اندر این خود کشته
پس ... آنکه انقبا وحطامه بجهه خبث باطن در روانه جهان
دیگر رشت ... ... در ... مار شدم ... فردم

وحجاب و آیات ملکوت که لازم غیر منفک نفس است پس چنانچه در دار دنیا
اعمال و احوال الهیه ملکات ستوده و در عقبی ملکات صورت نمایان گردد
و در دار دنیا هر چه موجود شده [illegible] از نتایج نفسیه [illegible] گردیده است
که سبب [illegible] ملکات است انتهی. المجمله کمال ادراک النفس و دوام وجود
[illegible] النفس [illegible] والحکومة الالهیة تقول که [illegible] بهذا المطلب و رحیم
[illegible]

سؤال

معنی اینکه فرموده حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در [illegible]
چگونه است و حال آنکه [illegible] ظاهراً [illegible] و در حالتی که [illegible] محال است
با آنکه [illegible] حکما و [illegible] جوابی بیان نما
اعلم ارشدک الله الی حقایق [illegible]
نفس ناطقه انسانی از مقام عقل هیولانی که عبارت از تعلق به بدن است که [illegible]
الاشتراک و مرتبه الامتیاز [illegible] مرکب با آلات جسمیه [illegible] سبب استعداد قوه
فکری و توجه بر مقام عقل فعال [illegible] به عقل مستفاد [illegible] آن رسیده



[illegible] و این است [illegible] حقیقی و [illegible]
که در [illegible] نهایت و اگر [illegible] بمرتبه [illegible] قوه [illegible] گردد
[illegible] محسن گشته [illegible] روح الله
و سماع الکلام [illegible] ثابت [illegible] این [illegible]
به [illegible] در قرب قاب قوسین [illegible]
خاتمه رسد که مقام لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل
و این صورت نفس ناطقه [illegible] جمیع [illegible] مبدا که از [illegible] ملکوت
و جواهر [illegible] و در این وقت هر کجا [illegible]
و تحقق با خلاق الله [illegible]
[illegible]
موجود [illegible] و از کمال الکمال [illegible]
والزجاج المملوة الصافیة [illegible]
[illegible]

چنانچه شیخ گفته [illegible] روز [illegible] نجم [illegible] وهاب [illegible] الله

و [illegible] جمع و الفتح [illegible] که نه فتح و الا خسر [illegible] و قول الشیخ الکبیر [illegible]

اما [illegible] و [illegible] کلها [illegible] پس [illegible]

[illegible] محض نسبت دارد [illegible] کن [illegible] موجود شوند و

هکذا در حضرت خاتم [illegible] قوم [illegible] دارد [illegible] چنانچه این [illegible]

[illegible] در [illegible] بطریق بیان فرموده عبدنا اطعنی اجعلک [illegible] قدیر

اما قول الشی کن فیکون [illegible] تقول للشی کن فیکون [illegible]

[illegible] مقام هر قسم تصرف از [illegible] خاتم ممکن نه چنانچه [illegible]

[illegible] عشر [illegible] و [illegible]

در خیال [illegible] در [illegible]

محبت [illegible] و در قرب حضرت [illegible] سرگرم [illegible]

در سیر [illegible] سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی

المسجد الاقصی [illegible] پس [illegible]



این مقام [illegible] الانسان [illegible] هکذا [illegible]

[illegible] جمیع کمالات [illegible]

در این قسم [illegible] چنانچه مشهور است که آنحضرت [illegible]

[illegible] در کمال اطمینان [illegible]

[illegible] نفس حضرت [illegible]

در این [illegible] چنانچه [illegible] آنحضرت فرموده [illegible]

[illegible] فرموده

[illegible] متعدد فرموده [illegible] از جمله [illegible]

[illegible] تمام [illegible] عالم وجود [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] اوراق و [illegible]

[illegible] لیس [illegible]

[illegible] الی [illegible]

[illegible] الی [illegible]

کما نسب الی راس الوسیله در اسم آن کمال بتوالقوا من حیث ...

الله حسبه فی الکتاب الی من وضع الحروف اهل حروف و نفس کلمه و ولا

کتاب بین حق به و فیه کل رطب و یابس و هو الله امام المبین الذی کل شیء

احصینه فیه القرآن الناطق کما او ام و انه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم

لهذا خود قرآن با تمام کلمات و مخارج دفعة واحده نازل بود چنانکه متعدد

تا از مشاهده او به ظهور تدریجا در لطف بعضی از اسمای ممکنه ظاهر سازد خاتمه

الثانی که ابتدا ابر عیسی است و ... دیگر اگر تصرف در حیات ناظرین

... نقش ... خیال و عدم عقل ... که ... هر چی از ناظرین ...

... مخصوص ... داد ... گفته ... جهت حضرت ...

... کمال ... از ... حضرت ولی ...

... اعلیه ... در مکان ...

لکان ... مسمی ... دیگر الوجود ... کمالات ...

و ... الحرف و الطبیعه ... الوجوه ... اکبر است



و ظهورات و تمکین آن تجلی بوجه آنها اشیاء و کثرات به نقوش جنبه الهیه

بجنبه لکلیه ... جسمانی و ملکه شدن ... اوصاف و اخلاق ... روحانی

... اله ادب ... نفسه ... تصرف در اجسام خود ... ابدان

عالم ... که دارای دو جنبه شده افعال و ... چنین ازاو

جاری و ظاهر گردد جنبه عقلانیه و جنبه ... و جنبه ... اجسام

گردیده ... متغیر گشته و بالطبع متقضی مکان ... گردیده

در اجسام ... مانع از کون ... طبیعت ... عالم ...

گردیده ... تغییرات ناشیت ... تمام احکام ... جسمی ... عارضی

... جنبه عقلانی با ... هم ... کشند ... عالم ...

و خواص ... ناشی از ... جسمیه

گرفته ... طبیعی مانع ... شده ... غلبه ... الله ...

... ظاهر ... تصرف و احاطه ... عالم جسم ... وجودات

که ... مانع از جسم ... نبوده ... پس حضرت ... که ...

... چنانچه ...

... که ... و ... جدا است

... مانع ... احاطه ... است

نه آنکه در عالم طبع محال باشد بلکه برای ظهور نفس ظاهر و شایع [illegible]

[illegible] و بعضی از آن را حکما هم صاحب کشف ذکر کرده‌اند و جائی هم از جواب

سید الحکما ربما قرار داده در حجب ذات و در عوالم اثبات عالم مثال [illegible]

نظر به شاهد [illegible] بدین ترتیب کرده‌اند [illegible] و هم از روایت [illegible]

[illegible] و از اشراقیه [illegible] عالمی متوسط مابین عالم غیب و عالم

[illegible] و عالم شهادت [illegible] اثبات که [illegible]

و عالم شهادت مطلقه و عالم اشباح و عالم برزخ و [illegible]

حقیقت و مثال منفصل نامیده‌اند [illegible] مثال متصل گویند

مثال منفصل جسم عظیم [illegible] و مثال متصل [illegible]

[illegible] طبقات آن [illegible] و لطافت [illegible]

[illegible] عالم [illegible] و [illegible]

در ارتفاع عالم عقل [illegible]

الکشف [illegible] عالم حس [illegible] این عالم [illegible]



و بین الطبقتین طبقات غیر متناهیه البدایع و العجایب [illegible]

عنیه [illegible] العوالم [illegible] و الغرایب صور خیالیه و صور

[illegible] صور روحانیه [illegible] عالم هیولی [illegible]

[illegible] و [illegible] و حرکات [illegible]

[illegible] و [illegible] مثال [illegible]

[illegible] و [illegible]

از بلاد آن [illegible] عالم [illegible]

[illegible] و [illegible] بدنیه [illegible]

[illegible] صلی الله علیهم [illegible]

[illegible] و [illegible] در حکم [illegible]

[illegible] احکام [illegible]

و خوارق عادات [illegible]

[illegible] و [illegible]

ولذا این باب بشمرده اند چنانچه در روایت آمده است که امیرالمؤمنین

دو سه روز بقول رسول [illegible] آن عالی جناب [illegible] و تسلیمات علیه و تحیه

[illegible] از شبهای ماه رمضان الاعظم مهمان [illegible] کس از حجره به بهجه در رمضان

[illegible] افطار [illegible] سه لقمه بیشتر [illegible]

در شب [illegible] افطار [illegible] که [illegible] از اراده

[illegible] رفتن [illegible] که [illegible] آیات [illegible] شده

[illegible] طبیب [illegible]

[illegible] ما قال [illegible]

[illegible]

[illegible] دیگر از [illegible]

[illegible] علیه الرحمة پس [illegible] حضرت [illegible] از [illegible]

[illegible] از اوصاف [illegible] و شمائل [illegible] در هر قسم [illegible]

مبارک [illegible] که [illegible] در عالم [illegible]

[illegible] حاضر [illegible] شد
[illegible]
[illegible]



در حکم و احاطه مقتبس است چنانچه از [illegible] این گونه کلمات جایز نبود

بود از حضرت مبارکش امثال این خوارق عادات [illegible] ممتنع [illegible]

از [illegible] ما [illegible] فیه [illegible]

گر تو با آینه دیده جلیت
در آینه معاینه [illegible]
و [illegible]

ای مظهر ذات و نفس رسول — [illegible] علم تو [illegible] عقول

ای بتو مختوم کتاب وجود — وی بتو مرجوع حساب وجود

داغ کش نافه تو مشک ناب — [illegible] تو آفتاب

[illegible] و تنزیل و حجر — عالم [illegible] دیگر

آدم از [illegible] تو موجود شده — چون تو [illegible] شد

[illegible] کشته تو [illegible] — نه فلک از [illegible] آب

[illegible] — [illegible] تو نور الهی

[illegible] از تو [illegible] — نور [illegible] و ظلمت [illegible]

[illegible] — [illegible] گوهر [illegible]

[illegible]

سؤال: تحقیق عادت تقدم ولدیلر ادوما جواب ویرز بهشت

بدیعه کی بعد و اولکون حق عز و جل ملائکه سجود ایچون

کون ابلیس ان نسخه ده اعتراض ممنون چه‌گونه در حقیقت

شیطان وجن حبیب ... مرتا تابه تعواعد عرفا و حکما

سؤال ایدک اله ... (ل) که ای‌اسید

خلقه اولادیع الزان ... حقیقه خلقه حضرت آدم ابو البشر

و ... و حوا ... و ... اغوای ابلیس ... نیکیفیه

خاص ... ذکر کتب سماوی و اخبار ... و تواریخ و کتب

و ... انبیاء کرام علیهم السلام ... و حکمای الهی ... بر کتب

... و ... اخبار ... رسیده

... اهل هر مذهب ... و ... ابوالبشر

... و ... و ... و جمیع ...

... انبیاء کرام ... الله ...

معتقد بر این فرقه گشته‌اند اصحاب ... در کیفیه و تحقیق آن

و بعضی از تواریخ قدیمه و جدیده بسبب ... کتب منزله و اخبار ...

... و اصحاب شرایع جاری گردیده و تقریر قصص ... در کتب

سماوی و احادیث ... اصحاب ... و اصحاب ... بعضی از تواریخ

... که از ... و ... و ... اعیان ... محتویات

... امثال این قصه ... مخصوص ... و بعضی دیگر

از اصحاب همان تواریخ ...

قصص دیگر که ... وقوع این حکایات ... کتب سماویه

و ... اعتقاد بحکایات اخبار و قصص ... چنانچه ...

تاریخ حکما، امام شمس الدین محمد شهرزوری کتاب نزهة الارواح

که در احوال حکمای متقدمین ذکر آدم و شیث و ادریس ...

... آدم ...

آدم ...

در ترتیب ادلّت، آن موفق گشت و فرزندان حوّا را با یوسف و
داماد مذکور اگرچه که بعضی از نقشات آدم ثنا دیدم و نمایانه آن ...
گشتم و عبارت ... و حاشی آدم را ... و کارهای جلیله
فانما عظیم الله جلیل الشأن و بنی من ذریات ابنیاء و رسالت ۹
و اگر اجتناب دهریه که مذهب ... به تشبیه برگشت ... عجب اللّه
تا این قصه شد، مطلب بهتر از این مطلب ... تا این تمکین شده ...
و اینها لزومًا ... و فصل اسرار ارائه الطهار محمدی علیهم السلام اجازه
دارای ... بنفسه و بنصه ... جسم و ... مطلق ... لهذا
حوادث ... اجازه ... و ... داده ... علیه السلام و چون ...
تا بعض ائمه از آن ... علیهم ... که اعتقاد ... و ظواهر
آیات، و اخبار را ... که امثال این قصه و نظایر این ...
هستند الحق ... قانونی ... این مسئله ... واحد ... بیان
مراد و دلایل ظواهر را ... قدر ... که اعلام ... باید
سید



دلیلی از ظاهر نداشته بلکه مطابق واقع و نفس الامر بیان است
لهذا مجملی از آن مفصل در این رساله ذکر میشود لتأخذ کل نصیبه
موقوف داوران خلقت آدم و اغوای شیطان و ما ... 
خالی سخن از این ... اصل اول ۹ قدیم بودن
عالم اگرچه ... و اما حادث ... 
تخلف المعلول عن علته التامه اصل ثانی
در تحقیق حقیقت ملک و جن و شیطان است اجماع ...
شده منطوق کلام حضرت سبحانی ... و اخبار ... 
جن ... حکایت شده ...
... الی اثبات ... و محققین از متکلمین ... که ... جن
و شیاطین ... اجسام لطیفه که حیات ...
... که شکلهای مختلف ... لهذا ... ظاهر ...
و در ... روایت ... و اشکال مختلفه ظاهر ... 

و اما جن هم لاکن بنص اهل شرع ایشان نفوس ناطقه اند که ان الملائکة والشیاطین
اجسام لطیفة قادرة علی التشکل بالاشکال مختلفة و خلاصه رای محققین این
است که منزله و ایشان براینند که هر سه فقط در نوع انسان اختلاف ایشان
در افعال و عوارض است الذین لا یفعلون الا الخیر فهم الملائکة والذین
لا یفعلون الا الشر فهم الشیاطین والذین یفعلون الخیر تارة والشر اخری
فهم الجن و جز معتزلی از متکلمین بر آنند که هر سه مختلف در نوع بلکه مشترک
در جنس و هر یک فصل منوع و ممیز دارند چنانچه در ضمن کلام مسلوم اشاره
و اما حکماء الحکماء پس در حقیقة ملک و جن و شیطان را از
معارف مجرده بوده اصلا در اعتقادات ... الحکیم والهادی ...
الا علیها حقیقة حسنا ... که شک و وجود ... خارج از حصن ...
الزامی است لهذا انطباق و اجماع از متکلمین براین شده که ملک و جن و شیطان
اجسام لطیفه حیوانی بوده که مثل ناس و بهایم ایاب و ذهاب داشته بلکه
عمل در خصوص ملک از تفاصیل اقوال دو قول است قول اول در ملک ...



و شیطان است اما تحقیق حق که ماخوذ از حکمت متقدمین و متأخرین
حکمای موحدین است و حاصل در جن و شیطان چنانند که تحت جنس مجرده
حال در تجسم مثبت و گفته اند که اینها مجرد از اجسام بوده بعضی با ملک
مجرد از اجسام و ماده و اجرام بوده ذاتا و فعلا و بعضی مجرد ذات مجرد و افعال
تعلق ماده داشته تعلق تدبیر و مجردات صرفه ماهیه عالی ...
از تدبیر اجسام ... ذاتا و فعلا که ملائکه مقربین عبارت از ایشان
بوده کما قال و من عنده لا یستکبرون عن عبادته و طایفه ثانی که
فعلا تعلق به ماده دارد ارواح متعلقه بجهت تدبیر اجرام لطیفه بسیطه و اجسام کثیفه
مرکبه و ادانی بشریه است اشرفها حملة العرش و اخسها ملائکة البهایم
ارواح عقلیه و مجردات ارضیه المتعلقه بالاجسام الجمادیه والنباتیه
والحیوانیه و تحقیق دیگر موجودات ملکوتی که ارواح مجرده
علویه و سفلیه باشند بر دو قسم است یک قسم تعلق به ماده و اجسام
نداشته ذاتا و فعلا مجردات نه تعلق حلولی و نه تعلق تدبیری

و در پیش بعضی از اکابر صوفیه مذکور و مشهور است و معلوم است این طرف ...

عقل اول است که مخاطب بخطاب اقبل و ادبر در حدیث قدسی شده که با آن

ادبر و طرف التفات ... مستغرق بحر انوار جمال است

نوع ثانی کروبیون که اهل جبروت هم باشند ...

هستند که سبحان ... انواع ... خود ...

وجودی در همه عمومی خود ... بود در واقع ... جلال ...

... عظمت ... خود ... و ...

که ... و ... منتهی ... مشتاقه ...

که اول ... اعظم ... روح اعظم است ...

یوم یقوم الروح و الملائکة صفا ... قلم اعلی ... عقل اول و

... عقل محمدی علیه آلاف التحیة اطلاق کنند ...

... طرف ... الخلق عقل اول ... روح الله

... ترتیب السبب ... و

قسم دیگر ... [illegible]

... اول ... [illegible]

... نوع است ... که ... باشند

که ... مستغرق ... [illegible] ... عظیم ... است

... [illegible] ... متواضع ... و ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... ان الله خلق آدم ... ابلیس ... [illegible]

... است ... [illegible]

... [illegible] ...

که ... عقل اول ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

وکل آن عالم علوم و تمام این ... الروح الاعظم الی روح
القدس در اصطلاح حکما ... عبارت از عقول ... نیز باشد
علی الترتیب المذکور فی کتبهم و اما عند الاشراق و مشائین سلسله
عقول نیز گسسته بلکه در طول متفاوت الدرجات بحسب القرب الی
المبدء والبعد عنه که در واقع مبادی موجودات گردیده مسمی باسم
ملائکه مقربون و کروبیون است قسم ثانی از موجودات
ملکوتی که تعلق به اجسام داشته علو ادراک و استکمال ارواح متعلقه به اجسام
که اینها که روحانیات گویند و هو [illegible] قسمان قسمی به اجسام لطیفه سماوی
متعلق بوده متصرف در افلاک تصرف التدبیر والتحریک که ملکوت
اعلی عبارت از آن است و هم نفوس کلیه سماوات اند و هی
منطبعة فی اجرامها و قسم دیگر متعلق به اجسام عنصریه گشته
بسیطا او مرکبا للتدبیر والاستکمال و یقال لها الملکوت الاسفل و در هر
قسمی از این دو قسم اجناس گردیده و طبقات متفاوته و طوائف مختلفه



علی حسب تفاوت [illegible] موجودات در سماوات و ما بین فلکین
کلیه [illegible] جزئیه ... بحسب ... و کثرت کرات علوی
موجود و مشغول تدبیر است ... استکمال بحرکه ... در ... که (اجرام سماوی از عنصر)
و در ارضیات ملکوت کلیه طبایع و ارواح جزئیه که در
جسمانیات و نفوس کلیه و جزئیه نباتیه و حیوانیه و قوای منطبعه
در حیوانات و قوای فاعله جمیع قوی از قوه طبیعیه و نفسانیه و حیوانیه گردد
من افراد الحیوان الی ما شاء الله موجود بوده و بحکم خالق لا یزال در تدبیر
و تصرف در آنها و حکم نفس ناطقه که در حکم روح القدس بوده نسبت به ما بدون خود
از قوی و مشاعر و [illegible] در ادراک [illegible] کرده [illegible]
قوی او متعلق الدوله جوهر ملکوتی کما دل علیه قوله فسبحان الذی
بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون از جمله در هر فردی از افراد انسان
در عالم جسمانی ادراک ... موجودات که عبارت از قوی و طبایع
و خواص و قوی است ... در هر نقطه از نقاط ... انسانی ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... ملکی ... باشد ... [illegible]

قوه حیوانیه و نفسانیه و طبیعیه و قوه جاذبه و ماسکه و دافعه و هاضمه که خوادم

طبیعیه باشند ... [illegible] ... چنانچه ... [illegible]

... [illegible] ... که ان الله ... [illegible]

و ... [illegible] ... و تمام این ... موجوده ... [illegible]

... ناطقه ... [illegible] ... نفس ناطقه

... [illegible] ...

و ... [illegible] ... و ... [illegible]

... از جمیع ... [illegible]

از ... [illegible] ... موجود ... [illegible]

... خالق الاشیاء ... [illegible] ... حیوانی

جمیع ... [illegible]

... [illegible] ... نفس ناطقه شده ... [illegible]

نا ... [illegible]



و ... [illegible] ... نفسنا

و ... [illegible] ... موجوده ... [illegible]

... [illegible] ... و ... [illegible]

... السماء ... [illegible]

... [illegible] ... که ... [illegible]

... [illegible] ... ولکن ... [illegible]

پس ... [illegible] ... روحانی ... [illegible]

و ... [illegible] ... خارجی ... این چهارم ... [illegible]

... [illegible] ... القدس الکلیه ... [illegible]

روحانی ... [illegible] ... الانسان ... [illegible]

... [illegible] ... خارجی ... [illegible]

که ... [illegible] ... شده ... [illegible]

... [illegible] ...

[illegible]

شر القوی الجسمانیة و مبادی الوهمیة لکن باعتبار وجوهها النورانیة الی آنکه
الکسیر المقال چنانچه شرح و ترجمه‌اش بیان گردید

و اما ثانی محصّل آرا و اقوال در حقیقت و ماهیت جن و شیطان است
به اجماع ثابت شده که ایشان اجسام هوائیه لطیفه و قادر بر تشکل به اشکال مختلفه
هستند و ایشان را عقول و افهام و ایشان را قدرت بر افعال شاقه اما حقیقت جن و
کیفیت تکوّن او ما بعضی از علماء اعلام براین قرار است
که در عالم وجود نفوس ارضیه [illegible] نه در غلظ نفوس سبعیه و بهیمیه و نه
در کثافت و قوّه ادراک انسان و نه در قوّه نفوس نباتیه و استعدادات
تا تعلّق به اجسام غالبة الارضیه داشته باشند و نه در صفا و لطافة نفوس مجرده
مجرده در علو مرتبت تا اتصال به عالم علوی گیرد اگر دستشان ببعضی الاجرام — داشته باشد
السماویه [illegible] پس لابد این نفوس متعلق باجرام عنصری شده که غالب در آنها
ناریه و هوائیه در غایة لطافة علی اختلاف احوالها و [illegible]
لطف العنصریه الصور المتعلقة و علوم و ادراکات ایشان از جنس [illegible]



و بهیمیه انسانی و او را [illegible] الشیاطین است بلکه از اول فطرت بجهة غلبه ناریه در ابدان
ایشان نوعی عصبیت در کمالات داده و در ابتدای ایشان امکان ترقی بکمالات کلی
نبوده کما للانسان لان الانسان [illegible] منها لقبول الاحکام و تحمل التکالیف
العقلیة و الدینیة موجبا للدرجات و البلیات و الریاضات [illegible]
فانه [illegible] و الفقار و الموت و الحیوة و لذا [illegible] الی ادنی المنازل
الی اعلی المقامات و الصعود الی منتهی السماوات کما بینه صدر الحکماء علیه الرحمة
پس نفوس نباتیه بجهة قوة ماده ناری در صورت ایشان [illegible] عن الاستعداد
و لذا عبارات مرجوزه [illegible] و قرب لهما الاشراق
السمع عبارات مرجوزه مرجوبه من [illegible] النار و الرحمة فمن یستمع الآن یجد له شهابا
رصدا [illegible] و کلام [illegible] انس و جان [illegible]
[illegible] حال بی جان است و صاحب شرح مقاصد در مقاله [illegible] که از علماء
که قائل بوجود جن هستند که جن جواهر مجرد متعلق در اجسام عنصریه [illegible]
تعلق داشته باشند به اجسام و بعضی دیگر از فلاسفه بر آن هستند که نفوس ناطقه

[illegible]

[illegible]

که کوکب ... عبارت از ... اذا ابدال الاکبر ... جبرئیل است باید

جن عبارت از ... و شیخ در رساله ... الجن ... حیوان

هوائی ناطق ... الجرم ... شد ... تشکل باشکال مختلفه لیس ...

الاسم ... و ... الحکماء ... قرار ... قبایح ... نموده

الحق ما ذهب الیه حکماء الاسلام ان الجن ... اجسام ... ولد ... جسمانیة

... موجودات مجرده محالفه ... النفوس ... مستقله

... ناریة و هوائیة ... علی التوقف ... العالم

و بعضی از ... جن از موجودات ... و جوه

حقیقی خیالی ... انسان متمثل شده ... پس

از ... موجودات الخیالیة ... آثار مترتب ... که متوقف

... حیوانیة که سلطنت ... وارد موجود گردد خیالیه

از نفوس ضعیفه ... ظاهر شده ...

بعضی ... گردد ... از نفوس ... عنه الخیال ...



شاید مقصود الصور خارجی گشته ... در بعضی از عبارت گردد ... تمثلی

و شیخ ... کتاب ... قرآن که منسوب شیخ الاکبر محی الدین ... است

در ... سوره جن در مقام تطبیق ظاهر کلام ... مسئله ... باین ... نموده

که معانی قول ... و ان شئت التطبیق ... اذا

اذا استعد ... الوحی و کلام ... استمع الیه القوی النفسانیة من

المتخیله و الوهم و الفکر و اللطائف النظریة و العملیة و جمیع المدرکات

الباطنة الخیالیة التی هی جن وجود الانسان التی ... ابن ...

... انسانی ... قوه خیال ... تجسیم ... خارج از خیال ...

... قوه خیال ... قوه ... باشد ...

موجود خیالی ... صورت خیالی در ظاهر ... کرده ... 

و ... الظهور ... گرده ... عنه ... الخیال ...

اما ... بطلان ... وجود ...

... الاعتقاد ... فی ... و ...

والشیطان فی اضلال الانسان ما بعث بر وسوسه است سبب کمی و ضعف آن

ابراز الباطل فی صورة الحق و ارائة الاشیاء بخلاف حقیقتها و

بعضی قائل برآنند که شیطان از جن است از قبیل جن اکبر و الصغیر

را حقیقته لهب آذر که مثل ابلیس را خوفه و نزولی و مخارجی از حقیقت

را حق [illegible] ما ما این اکثر ذهب ما شرع از طریق قویم و صراط مستقیم منحرف

سازد چنانچه قال الله و ما یعدهم الشیطان الا غرورا     و بعضی از علما رحم

گفته اند که نفوس خبیثه بعد از مفارقتها عن الابدان و قطع علاقتها منها [illegible]

مشیرة [illegible] علی الشرور و المفاسد مشبهة علی الضلالة را انها [illegible] اند

نفس الشیاطین من دون تعلق بالاجسام     و بعضی دیگر نفوس مفارق

از ابدان را متعلق بر اجسام هوائیه دانند که اگر لطیف و ذکی شده [illegible]

ارادت و اگر نفوس خبیثه به ابدان کثیفه [illegible] هوائیه [illegible] شیاطین

و تفتازانی در شرح مقاصد نقل از اند [illegible] که [illegible] نمیده

که شیاطین [illegible] الهوی [illegible] ابدان الانسان [illegible] شهواتها [illegible]



الی قوة [illegible] جانب القدس و انکشاف الکمالات العقلیة الی

اتباع الشهوات و اللذات الحسیة و الوهمیة     و از کلمات [illegible]

حقه مستفاد میشود که [illegible] انوار قبلی [illegible] مخالف [illegible] رطوبات او

به سبب خاطری که داعی بر خیر باشد و منور قلب است ملک گویند

و سبب خاطری که داعی بر شر [illegible] ظلمت قلب است شیطان گویند

و این شیطان که باعث و داعی بر ظلمت قلب انسان است و دافع

رطوبه و ظلمه افراد بشر است جنی و یا جنی را [illegible] حضرت آدم

[illegible] شاکل او [illegible] ساخته [illegible] اخوان و [illegible] خود [illegible] اغوای [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] افراد انسان که از [illegible] در کمال [illegible] و [illegible]

[illegible] بر وهمیه و خیالیه [illegible] که [illegible] باشند

[illegible] اگر [illegible] خیالیه و اهیه است [illegible] شهوات حیوانیه

دنیه [illegible] و [illegible] و محارم [illegible] لهو [illegible]

حیوان [illegible] از اکثر حضرت [illegible] کرده [illegible] انسان [illegible]

امور و اسباب باطنی از ملکه البته با جنود و اعوان خود که انواع و اقسام دارند

انسان را باید از امور قریب الطبیعه بر او مسلط و لکن قوه عقل او از

دوام عمل نفس پرداخته و لکن بی‌شک بدانی از رتبه حق در عالم او

جمیع ارتباطات حیوانی حاصل و ملاحظه انواع الوان کلی اللیس

در این مقام تا به این حکمایی گشت که معین الکاملین ولایت در این باب

از ... کل ... دولی او که نفس لطیفه خیر بمعنی ذکر ...

حکایتی درکیفیه ملکه شیطان رحمانیه او در ملک انسان و ولی الله انسانی

را در نفس خود حکایت بکنید می‌فرماید که بعد از آنکه بعد بنوع عمری کار

و... زمین و به اندازه ... تعالی خود از آداب و رسم ... نفس خود

بهر مرتبه کلام و از علوم کسبیه و نظریه حاصله و علیم ... شغول او رسد

کرده ... با امورات تا نمونه و فایده در دنیا بجا ... بوده و

اعمال و تکالیفی که با کتاب ... شرع ... واجب بوداند در دنیا ...

و منافات و عبادات علمیه ... علی قدر الطاقة ... قوه انتقال در ...



در نفس من پیدا گشته حظها در سعه که و مهلکه مر فقار را جوانان طریر دوست دارید

مکن مشغول کلیه آنچه که کتاب الله کدام آیاتی که دال بر شیطان برای

ظاهر و ... حکایت که در آیات قرآنی کلام الله تعالی ان الشیطان لکم عدو

فاتخذوه عدوا. وان الشیطان لکم عدو مبین. وقوله من شر الوسواس الذی

الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس. وقوله انا زینا السماء الدنیا

بزینة الکواکب و حفظا من کل شیطان مارد و امثال این آیات که تماما

بر ظاهر شیطان و انسان و بعض مثل بر بودن ابلیس در نفس انسان موجب

و حتی از نفس خود و نیتهای برای خود آمده. منتهی به نقل از اخبار رسول

و غیره از کدام اخباری نظر آورده تا شاید تمام منظور فهم ... ان الشیطان یجری

من الانسان مجری الدم. وقوله ... ایاکم الله ... وقوله ان الشیطان

اعاذنا الله منه ... وقوله لکل صدر شیطان ... و اعدی عدوک

نفسک التی بین جنبیک. و غیر ذلک من الاخبار که صحیح ... از افراد

انسان ... و خطابات ... ظهور ... از افراد ... موجب ... در آن

و قوله: ولقد خلقنا الانسان ونعلم ما توسوس به نفسه ونحن اقرب الیه من حبل الورید

بر تمام [illegible] اولین نقطه و مرکز کمال فرا ظهور نمودم و انوار حقیقیه
شیطان را که نفس [illegible] و مخالفه و وساوس ایشان حجت انسان
امورات باطنه و اسرار [illegible] حقیقیه و حقیقه این احکام [illegible] و ان
[illegible] اصول [illegible] نفسیه [illegible] عبادات [illegible] و احکامات
[illegible] که نفس الفعل [illegible] کرده [illegible] تقدسات حجاب
[illegible] انسانی مرتبه الزام و استخدام نفس ناطقه رحمانی شده تا از توجه [illegible]
[illegible] نسبت الهیه و القاء ای اسباب عالیه اولا معرفت [illegible]
الحقائق العلویات [illegible] کان حق ازل الی الابد [illegible] العالم
والدوام لا بدایة له ولا نهایة و ان کان لها بدایة ذاتا و تمام [illegible]
علی هذا [illegible] شیطان النفس [illegible] حیوانی [illegible] و خود [illegible] قوی [illegible]
[illegible] که [illegible] و قبایح افعال انسان شده از ظلمت
[illegible] و استخدام [illegible] خیال [illegible] شده اما [illegible]
نظر انسانی [illegible] مشهورات [illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible] در حکمت [illegible] و نفس [illegible]
[illegible] شیطان با جسمانی است با معنوی و جسمانی یا خارجی
و یا صوری و معنوی یا داخلی و یا خارجی اما شیطان جسمانی خارجی
با آن احاطه و تصرف که [illegible] عام [illegible] اخبار [illegible] است
نقد ثابت گشته [illegible] است [illegible]
و اما جسمانی صوری [illegible] شیطان که در [illegible] انسان
و خلاقیت [illegible] ظاهر شد که [illegible] ظاهر [illegible]
در [illegible] شیطان است چنانچه [illegible] مخالفه نفس که شیطان [illegible]
[illegible] کرده [illegible] حسی [illegible] که [illegible] نمودند
اما شیطان معنوی [illegible] جهل [illegible] که [illegible] و جهل [illegible]
[illegible] که [illegible] شده [illegible] شیطان
[illegible] روحانی [illegible] شیطان
معنوی داخلی که [illegible] شیطان است

[illegible]
[illegible]
[illegible]
در دل [illegible]
[illegible]
[illegible]

و در فن کمونت سابقه محقق کردید ... [illegible] ... جواب داد

از قوای و طبایع [illegible] ... احاطه ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... سنبلات و ... [illegible]

[illegible] ... و [illegible] ... آتش [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... از این عالم

طبیعی [illegible] ... صور ... که قائم ... [illegible]

[illegible] است ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... عبارت ... [illegible]

از عالم مثال ... [illegible] ... عالم ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]



محل رابع: الموضوع الموجودات علی الخصوص نفس انسانی و ذات

و همین که جوهر بر جنبه عالیه و ناحیه مقدسه الهیه است و جوابه الداخلی

من جهة ذاته الی عالم الملکوت و الملک و جوهر بر طرف سافله [illegible]

من جهة السفلی ملحوظات الی عالم الملک و کل من الملک و الملکوت موثر

در نفس [illegible] تا آثار آنها [illegible] و الکمال و الکلمه لهذا محفوظ [illegible]

از علی بجانب شیاطین [illegible] ادنی منهم هر زمانی کو [illegible] باید شد

آن [illegible] که از [illegible] هر زمانی کو [illegible] دان که [illegible]

[illegible] النفس که سلطان مملکت بدن است [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... خانجه [illegible]

این دو جهت [illegible] یکی از فروع و [illegible] النفس [illegible]

و قرآن مجید [illegible] الاصول کیفیه خلقه حضرت آدم [illegible]

[illegible] اخبار [illegible] [illegible]

مطابق قواعد [illegible] التحقیق [illegible] و مضمون [illegible] است

[illegible]

[illegible]

اما بنوا .. مجملا اصلا آدم یعنی افراد انسان در تمام ادوار و اکوار

دانا با تاریخ بوده و با ترتیبکه خدا انه مصنوعات للظهور و بروز آمده قدم

بقدم و جود می کذارند حق خبر است مراد اینکه چنانچه عارف محقق

در فتوحات از حضرت محمد بن حسن حوادث و حکایتی نقل فرموده که حق تعالی گفته

باری حضرت ادریس .. الفتوحات ادای و نظیر این مضمون

از حضرت ادریس .. کوم که من در طواف بیت الله بودم

شخصی .. نموده بمن گفت که از احداد من هستم و بابان اعشق

مرد از دیرت و تشن پرسیدیم گفت چهل هزار سال است ترک دار

دنیا که .. انتقال نمودم از وقت و به حضرت آدم .. ازل

کوم بطوریکه در تواریخ .. همان قرار است گفت من نمیدانم از آدم

آدم مرسی از آدم قرب .. آدم است و گفت برای آدم و عالم

هرگز ابتدا .. آدم و عالم بهمین قرار بوده فقال ادریس علیه السلام

صدق انی ابی آنه ولدادری للعالم .. ..

سرک



ازل فقال ولا زال دنیا و آخرتنا والله قابل غیر المخلوق بانتهاء الذی

لا غیر الخلق والخلق مع الله فافهم تجدد فاعلمنا علمنا ذلك بیطون

بلی من عند الله ایات بشارتی کوم بظهور حیات .. نماند فقال

اقتربت الساعة اقترب للناس حسابهم وهم فی غفلة معرضون

گفتم شرطی از شروط قیام ساعت بیان فرما فقال وجود آدم

من شروط الساعة گفتم قبل از دار جسمانی دنیوی داری بوده

قال دار الوجود واحد و الدار ما کانت دنیا و آخرتنا الا بکم والله

ما تمیزت الا بکم .. الا من اجسام الوان و اعمالکم و ایمان

و دانست که ازل ولا یزال چنانچه از غفلت المتاخرین ما یکر ..

در قطره .. ازان قبیل بیان فرموده ان تقولوا ان .. الدوار

تکون بهما و دیعة التکرار پس افراد بشر مترتب و تدریجی از عالم

معنوی و مقام علم قدم بعرصه وجود گذاشته بعالم ترکیب آمده

الی انقضاء ادوار و تکرار و در هر فردی از افراد انسان جمع بیک

علوی و عقل عملی مخمر گشته تمام کمالات روحانیه که از مقام علی اعلی ورود بجسم خاکی نمود

چنانچه در اصل اول بیان کردید و هم چنین شیطان کلی وجود او در روح نباتی

از جمادات نوع انسان موجود و مقرر است. مثل جهل کلی طبیعت گفته

و نفس مرات و وهم غالط مغالطه با جنود کثیره که قوی طبیعیه و نفس بهیمیه

باشند و بعض از خلطه ترکیبی و [illegible] حیوانی هر فردی از جمادات

ارواح بود و مقصود خالق سبحانی از خلق انسان خلیفه و مطاع کردن نفس

ناطقه انسانیت که نفس کلیه افراد داشته آدم حقیقت تا از او

[illegible] ترکیبی و دارائی جمیع قوی و شاهد طبع و نفاذ [illegible] گشته

از قرار طبیعت گذشته بمقام اصلی خود عود نمایند و از جمله وجه [illegible]

که در اصل [illegible] ثابت کردید بتسلیم اسماء و جمالی [illegible] در عرش [illegible].

الهی با [illegible] خود نفس ناطقه [illegible] روحانی اشتغال داشت

[illegible] روحانی مجرده و شعشعه لقدیر [illegible] باب الله [illegible]

الهی نفس ناطقه [illegible] گشته ادراک جمیع قوی و شاهد و [illegible] اعلی نظر



و عقل عملی با قتضای و جبر [illegible] طبیع و نفاذ کرده بود بفقواله [illegible] ابن ادم

نفس حیوانی و وهم غالط سرار از امتثال امر سجده ملاحظه تکبر [illegible]

خود نموده امتناع از سجده نمودند و استنباطات از احوال خود که [illegible]

نفس بهیمی آدم حقیقی [illegible] از [illegible] والفعال [illegible] خود [illegible] که

مجبور کنیم لذا [illegible] از [illegible] و محروم گذاشته [illegible]

پس مادام الکون فی دار الترکیب [illegible] و منازعه در [illegible] که

او [illegible] همواره موجود بود [illegible] غلبه از نفس ناطقه بود به اصل [illegible]

خود که [illegible] غلبه بر نفس بهیمی که [illegible] حضرت [illegible].

[illegible] گشته [illegible] شیطان [illegible] حضرت رحمان [illegible]

و خطاب [illegible] جهنم [illegible] و ما غلبه از شیطان [illegible]

در ناطقه [illegible] از عوالم علوی [illegible] قرب [illegible]

داده [illegible] نفس ناطقه میشود [illegible]

مطاروه [illegible] انسان بود در عالم ترکیب الی یوم یبعثون [illegible]

[illegible]

و اما با خصوص واژه در این خصوص که گفتیم و ما نحن نسبح [illegible] تو اینها

عقیده است [illegible] که حضرت حق عز و جل بجهت خود فرموده

و اذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة از خلافة خلیفه مراد

مطلق از ذات انسان [illegible] پس ملائکه [illegible] که در جواب اتجعلها

علی سبیل الانکار و الاعتراض بلکه بر اولویت خود باین رتبه به مقام عرض کردند

اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک

حضرت واجب در جواب [illegible] فرمودند انی اعلم ما لا تعلمون

پس خلقت آدم علیه السلام فرمود بعد از نفخ روح و تعلیم اسماء و حقایق بر او القاء

خواص اشیاء که بوده حقایق [illegible] و مقارنات آنها بر آدم

که عرض بر ملائکه فرمود انبئونی باسماء هؤلاء [illegible] سبحانک لا علم

لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم حضرت سبحان ملائکه را امر

به سجده آدم نمود فسجدوا الا ابلیس ابی و استکبر و کان من الکافرین

[illegible] و [illegible] که [illegible] وارد است [illegible] تخلف [illegible]



المعلول از علة تامة و عدم جواز التخلف المعلول عن العلة [illegible]

[illegible] که آدم در عالم [illegible] بوده و [illegible]

[illegible] مطلق [illegible] مظهر [illegible] قول حق عز و جل انی جاعل ۲ و اذ قال ربک للملائکة

فی الارض خلیفة تعلق اراده و مشیت حق [illegible] مطلق [illegible] از [illegible]

[illegible] من الازل الی الابد [illegible] لفظ اذ اشاره [illegible]

عالم امکان [illegible] دارد چنانچه در تفسیر تأویل الآیات [illegible] عبدالرزاق [illegible]

[illegible] و لفظ خلافة مطلق [illegible] این معنی [illegible] مشیت حق [illegible]

[illegible] او [illegible] ذات [illegible] مرتبه [illegible] ارواح [illegible]

که [illegible] بعد [illegible] در عالم کون [illegible]

در عالم ارواح الذی هو عالم [illegible] چنانچه در [illegible]

[illegible] در عالم قلب الذی هو قلب العالم المسمی باللوح المحفوظ ثم در عالم النفس [illegible]

النفس الکل الذی هو لوح المحو و الاثبات [illegible] وارد

کما قال [illegible] و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم

اسکن است در دو جنت الجنة و اهل النفس را در جنة سماء عالم الروح که در او جوار

از زمای جنة در دس نبی الو ما سماء الروح و کلما سنها رضوان حب خشنما

در کمال و سعت و تفتیح اند معانی حقایق و معارف لطایف که الوان

قلبیه و فواکه روحیه است نموده علی ای وجه و سنای مرتبه و مقام

شمنا پس این قسم نعیم دائمی بهشت منقطع است و اشتغال به لذاید

دائمی در عالم روحی و ما ظفرتها به او در رضای حق است دائما و الله تعالی بهره

الشجرة فتکونا من الظالمین یعنی از شجره که وضع شده در جنة

که ۲ فازلهما الشیطان عنها یعنی از جنة روحی انسان را دور کند به جانب

طبیعه و لهو به تبدیل و تحلیل اینکه لذاید جنة دوامی داشته و غیر از شهوات

نفسانی رتبه و مقامی نیست فاخرجهما مما کانا فیه از نعیم و صال و قرب

دو اکمال نه در سماء روح بهجه که از اهل انسان خطاب

جنت اهبطوا بعضکم لبعض عدو رسید اهبطا بجهة سفلیه طبیعه به عالم جسمانی

نمود و نزل بمقام شهوات طبیعیه گردند ما عداوت بعضی و بعض

و چون هر یک از این ۲ دکر و بعد از آن کت جسمانی در عالم شهود و حصول ازواج و ائمه نفس بر ترکیب این

هیکل انسانی و جنس این عالم به دور خلقت هر عضوی از اعضا داین

سنخیه تعلق گرفته حیات نفس ناطقه را به ادراک موجودات محسوس ذات انسان

عرضه نموده تا بمقام تسبیح و اطاعت نمود تا امتثال که الله ابلیس به سجده از آن

استکبار امتثال کرده مردود گردید فقال ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی استکبر

ملائکه حیوانی از ملک ارضی صرف نموده تا بسبب ادراک محسوس انسان را

معانی محجوب کرده و به احکام و اوامر الهی بالعکس اذعان نماید یعنی نفس اذان نفی

و ساير القوی المسخرة و نه از املاک سماویه حقیقیه که بالتمام او را ادراک نموده

و موافقت جنس که بالجنة اذعان کنند و طلب مرضات در امتثال نماید و کان

جانا نفسی از جمله ملکوت سفلی و قوای ارضی بهجه که در حیوانات عالم است

حصر در ان آنها اتفاق داد از جنس ناطقه کرده به حفظ خلقت طبیعی هیکل انس ناطقه که

تورق مارتبه خود که از روح حیوانی ما ری خلق شده بود به او داده و کان

من الکافرین المجوبین من ادراک عالم الانوار العقلیه و قلنا یا آدم لانا ناطقه

۲ دکر از این هیکل سوانه تنفخوا فیه
بنیح شدند و تحقق ساری قوای
مرتبه نهجه جنین نطفه مجمعیه حقه
در ذات خود داشته و بتوان
خود محجوب به انفصال از خود تا به اه
الحقائق خلیفة الالهیه در نفس
خود زعم نموده مقام اعراض او
بعد از الزام الهی بان ابلیس علیه
توبیخ فرموده

بالسجنی دائم در ک حقیقت
خود نموده

در بطالت و بمقاصد دنیوی خوش بوده در ضیق مایه محصور است و بجهت
بسته که نداره اگر بعض از افراد نائل بعضی از مطلوبات مطلوبه گردد همراه با
دیگری محروم خواهد ماند فیقع بینها المعاداة و البغضا بخلاف عالم الملکوت
بس هبوط بر ارض طبیعت که و لکم فی الارض المجة الفلکیة مستقر و متاع
و متاع و تمتع الی حین بحکم و بما نالموت الارادی او الانقطاع عن ظلمات عالم
الطبیعی و تمام انواع العیاشه الکیفیه ملکوتی

نتیجه و مزیت شعور و اشراف و اقوام که دو قت اراده و را ابدی
خاصه آنان بلا بجهت که مقربان اکثر مایه مارا ازاولیات خاکی آمده که
مادی و طبیعت آدمی سرشته اولا تعلق گرفته اظهار عدم امتثال و از او پیرو
کون ابلا نموده و بعدا مثل معهود برکشش خوی و عدم قدرت حرص که
از این امتثال محروم شدند او ملکت قابض ارواح که امتثال امر کرد
خاکی آورده بایست برابطه ارواح و ابدان کردید لهذا قبض ارواح را صله او شد
داستان با وجدان شکوه گفت مولوی که بسم الله روشنم



که مرا جهل واپس خلقان کنم | جابجا بر آری از مثوی مفضلان بیان کنم
چونکه صانع خواست ایجاد بشر | از برای ابتلای خیر و شر
جبرئیل صدق را فرمود رو | مشت خاکی از زمین بستان گرو
او میان بست و بیامد تا زمین | تا گزارد امر رب العالمین
دست سوی خاک برد آن مؤتمر | خاک خود را در کشید و شد حذر
پس زبان بگشاد خاک و لابه کرد | کز برای حرمت خلاق فرد
ترک من گیر و برو جانم ببخش | رو بتاب از من عنان خنگ رخش
جبرئیل برگشته خطاب بمیکائیل در رسید | گفت میکائیل را تو رو بزیر
مشت خاکی در ربا از وی دلیر | چونکه میکائیل شد تا خاکدان
دست کرد او که تا برباید از آن | خاک لرزید و درآمد در گریز
گشت او لابه کنان و اشک ریز | میکائیل محروم برگشت الغیاث الامان
شد مخاطب حضرت اسرافیل را | گفت اسرافیل را یزدان ما
که برو از خاک پر کن کف بیا | آمد اسرافیل هم سوی زمین باز آغاز

باز آغاز ید ز گستاخ خبیث    اسرافیل برگشته خطاب سلطان [illegible] شد

گفت یزدان زود عزرائیل را    که ببین اشکال پر تخییل را

آن ضعیف سائل ظالم لوا یاب    سنگ خاکی را بیاید این شتاب

عزرائیل رفته بعد از ادراک جواب حق که در مثنوی نقلاً بیان فرموده، خاکی را

از زمین آورد بر عرش مجید این خبر شاهنشاهی سنا خاکی با قوله مذکوره بعد دوشنبه

تا زمین و [illegible] بدین قرار است    مدرکه معقول [illegible] ز [illegible] معقول

و انا و [illegible] از [illegible] است    ایشان شرع [illegible] ابدان [illegible]

[illegible] جهت تکثیر ماده طینه افراد آدمی و اشراع و [illegible] و تتمه [illegible]

در آن [illegible] شده، بمقتضای ذات [illegible] و [illegible]

[illegible] از [illegible] اما [illegible] که [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] فی [illegible] الاول [illegible]

[illegible] مگر [illegible]

[illegible]



بهیم لذت دوانیم و [illegible] چنانچه در مثنوی از قول زبان مروج [illegible]

بیان فرموده    تو [illegible] آمدی    وا جا با حق [illegible] آمدی و [illegible]

شوق [illegible] و [illegible] با وحی و الهام [illegible]

هم [illegible] خاکی شدی    و [illegible] جان روی [illegible]

از [illegible] و تصرف در [illegible] بالذات [illegible]

[illegible] طبیعت کلی که به [illegible] عامل طبیعی [illegible]

[illegible] رقیق ارواح است و [illegible]

[illegible] ابدان کرده به بمقتضای تصرف طبیعه و [illegible]

[illegible] طبیعی [illegible] ابدان [illegible] طبیعی است [illegible]

طبیعه کل [illegible] طبیعه [illegible] کرده [illegible]

[illegible] تصرف و تدبیری در [illegible] و ارکان بدن انسان نموده

[illegible] الارکان [illegible]    [illegible] مزاجی [illegible]

[illegible] حاصل شده [illegible] از [illegible] بر آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

تعلق گرفته و بعد از تجلی رتبه جمادی و نباتی بنفس حیوانی که پایه [illegible]

[illegible] انسانی از جسم [illegible] علاقه گرفت [illegible] قول [illegible] خطاب

رب الارباب انی خالق بشرا من طین فاذا سویته و نفخت فیه من روحی

فقعوا له ساجدین فسجد الملائکة کلهم اجمعین [illegible]

[illegible] در مجمع ذات انسان [illegible] آدم حقیقی

اعنی نفس ناطقه [illegible] الا ابلیس ابی

[illegible] سلطنت در [illegible] و [illegible] از [illegible] نعمت و  بعد از طلوع عزازیل

[illegible] خطاب رب العزه در رسید یا ابلیس ما منعک

ان تسجد لما خلقت بیدی [illegible] ذات [illegible]

استکبرت ام کنت من العالین [illegible]

از صفحه [illegible] آدم [illegible] در [illegible]

[illegible] ابلیس [illegible]

ابلیس [illegible] ذات [illegible] انا خیر منه خلقتنی من نار



روح الحیوانی [illegible] خلقته من طین

که از نار [illegible] آدم [illegible]

از [illegible] [illegible]

من ز آتش [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

از مصدر جلال خطاب [illegible] فاخرج [illegible] رجیم [illegible] حضرت رب العزه  منها

فرمود وان علیک اللعنة الی یوم الدین [illegible]

تا یوم یبعثون [illegible] شیطان رجیم [illegible]

[illegible] در بارگاه رب العزت عرض کرد

قال رب فانظرنی الی یوم یبعثون قال انک من المنظرین

الی یوم الوقت المعلوم [illegible] عرض نمود  رب بما اغویتنی لازینن لهم

فی الارض ولاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین [illegible]

[illegible] تا یوم [illegible]

رسیده بمقام درک کلیات و اوامر بی‌سبب بیابد از این جهت
و افراد عام را محل گردد زیرا که با لطف و درک بیگانه‌اند بمعانی اوامر از
کلیات ... اوامر بی‌سبب‌اند بمحض بر طرف مطلب نافع و رفع مضار
می‌کنند و به تقلید اما بر دستور عمل نموده در حفظ خود
که در امورات صعب و به‌سبب شبیه استعمال می‌نمایند و بقدر
اهل اندازه از معلومات مقدماتی حاصل که به ادراک مبادی و معاش
فی الجمله نافع است ... از این مرحله اگر تا یافتی الهی رسیده
استعداد دانی گشت قوه مدرکه انسانی قانع به نتایج تقلیدیه
و معلومات عادتیه نشد طالب ترقی گردد از حضیض جهالت
به اوج نظریات سیر کرده و از مرتبه تقلید بمقام تحقیق رسیدن
آرزو نمود اول امری که بر انسان لازم است تمیز دادن
نوع انسان است از سایر انواع و بواسطه ادراک مابه‌الامتیاز
این نوع از سایر انواع و تعقل مابه‌الاشتراک جمیع انواع



... به طبیعت نفس ناطقه شده به اعلی مرتبه ... شود
یا ... حیوانی گشته به اسفل مرتبه ... گردد
مصداق ... لقد خلقنا ... ثم رددناه
~~...~~ سافلین

سؤال

افراد انسان ... که ... و بلوغ صوری رسیده و ...
حسن ... عقلی ... باندازه ادراک ... تکالیف ...
... و ... او ... کدام ... سکون
... و ... نزول از ... بیان ... تفرع ...
... که افراد نوع انسان چون
چون در عالم ترکیب ... جسمانی رتبه جمادی و نباتی ...
و از مقام حیوانی ... محض و ... اراده
ترقی نمود ... منتهای ... گشته ... صوری

برای معنی کلمه [illegible] صرف این نوع از مسائل در رتبه طبیعیه
زوده اختصاص یافت در صنع خلقت با تکوین اشیاء آنچه نتیجه
تکلیف بکدام نوع علاقه گرفته و مقصود از کشف چیست پس بعد از آنکه
مشخص گشت و فرق انسان از حیوان در خواص انسانی داد
دانسته شد خلقت و تکوین را بحسب استعداد خود درک کرد [illegible]
مقصود حاصل گشته سکون قلبی پیدا خواهد شد لهذا آنچه از
اوایل و بعد منتفی شد تقدیم حاصل [illegible] از مسائل [illegible] نتیجه
دوره [illegible] بود آنچه الان است طائفه‌ای قایل بر اینکه در عالم
وجودی الاده والمادیات موجودی نبوده احدی را امانت
طبیعت بود و تکوین ما اتفاقی و طائفه دیگر معتقد بوجود وجودی
بودند مستقل که ذاتاً مجرد بود از جمیع الجهات امکان مبرا و منزه باشد البته
واجب است و کلیه عالم وجود را بفیض رحمانی خود ایجاد نموده
مثل افلاطون وارسطو و سقراط و فیثاغورس اما در این اول
[illegible]



که اساس آنها مادیین گویند و طبیعیین بنامند مانند حکمای یونانی [illegible]
ظاهر گردیده هر وقتی کسی پیدا شد و مبنی مبانی بودند جمیع اینها فلسفه [illegible]
بعد از آنکه از حکما [illegible] اسم حکما و اسم الحکماء گذاشته الفارابی و ابن سینا
تفرقه انسان بر سایر انواع حیوان و هرکس که مقصود درک کرده بود [illegible]
در این جماعت در این العلم که جنت و فضیلت نفس و تجربه میدان کشف کنند و اما
که در مغرب ظاهر شده چون اساس اسم [illegible] کهنه مانی میدان در اجتماع
احداث کار بیار فاده داده و جهد بیان و الجمیه که در آن قرب ظاهر گشته چون [illegible]
طلوع خیر الدینیه یوم گذاشته و طلب [illegible] کهنه [illegible]
در کمال جهد بود [illegible] ابطال با حجه [illegible]
[illegible] و اخوان [illegible] داده به اطفال آن را ابطال
اروپای متول بهند و در بعضی از [illegible] انسان خارج نظر [illegible]
که عهدی قبلی این نفیس به اصلاح اینها در قرن ما غیر از [illegible]
[illegible] در اروپا دولتیر و روسو ظاهر گردیده بزعم آنکه خود [illegible]

حکایه از فرقه‌ای که نغمه بر قلم [illegible] عنوان نموده [illegible] تقابل طبیعیه [illegible]

دعوت می‌کردند در روایت [illegible] شان را [illegible] اقوال [illegible] شده [illegible]

[illegible] داده [illegible] حکم [illegible] تنقیح کنند تا [illegible] نیز [illegible]

[illegible] و در [illegible] اطراف عالم منتشر گشت [illegible] های

[illegible] از اقوال [illegible] گردید و [illegible]

[illegible] احکام [illegible] نوشته [illegible] ساخته [illegible] اقبال [illegible]

[illegible]

[illegible] این فرق [illegible]

[illegible] حقوق [illegible]

[illegible]

[illegible] عقل [illegible]

[illegible] عقول [illegible]

[illegible]



که قوه تشخیص غریزی [illegible] در مسائل الهی [illegible]

[illegible] ادای [illegible] طوایف [illegible] از

تا [illegible] مذهبی [illegible] جامه‌های مختلف ظاهر گشته [illegible]

[illegible] ظاهر گشت [illegible] در لباس [illegible] عرفانی [illegible]

[illegible] سیرت [illegible] که [illegible]

[illegible] رواج [illegible] بعضی [illegible]

[illegible] اسم [illegible] سیرت [illegible] طبیعی [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] معتقد به [illegible]

[illegible] علماء

[illegible] ایشان [illegible] این [illegible] که غیر از موجودات

محسوسه در عالم وجود موجودی نبوده [illegible] اشیاء [illegible]

[illegible] حواس ظاهره محسوس گردد چنانچه در علم فیزیک [illegible]

[illegible] محسوس بودن یکی از حواس خمسه ظاهری نموده‌اند [illegible]

از کوه و دریا به شکل آن گردد . و بعضی جوانات . و انسان و نباتات
از اجسام جدیده مختلف گردند که تفرق گردیده اند مثل بخارها ابرها و غیره
قطره‌ها و دریا که قائل شده اند که وجود کائنات عوالم و [illegible]
و بسیار سموات کلاً بحث بحث [illegible] که سماوات و ارضیات
در کل اجزاء مختلف [illegible] بسنده که بالطبع تحرک کرده به [illegible]
استعدادهای و نباتیه شکلی پیدا کرده [illegible] بعضی احجام شکل
و کائنات شناس پیدا کردید و بعضی از [illegible] اجسام [illegible]
[illegible] این ذرات [illegible] تجاذب و تحرک [illegible]
[illegible] واحد والدوران [illegible] بعضی احداث صورت [illegible]
گردند متمیز [illegible] الاخر و برخی دیگر [illegible] اجسام [illegible]
در این تجاذب [illegible] مقتضای طبیعت [illegible] علی حسب [illegible]
والاتفاق بعضی دیگر از طبیعیون برایند که اجسام
سماویه و کرات ارضیه [illegible] قدیم [illegible]



تو گوئی استوانه نباتات و حیوانات از ازل بهمین حالتی که الآن هستند بوده
اند [illegible] هم چنین بعد الی غیر النهایه لکن [illegible] و البروز
[illegible] که در هر [illegible] و تخم نباتی مندرج است و در هر نباتی مندرج
[illegible] آن هزار [illegible] نباتی حاصل بعد آن [illegible]
الی غیر النهایه [illegible] در حیوان در هر تخم [illegible] از حیوان حیوانی
تام المخلقه [illegible] که آن حیوان [illegible] نوع
و آن [illegible] حیوانی [illegible] الی غیر النهایه لکن در [illegible]
افراد بتدریج بار گشته ظاهر می شوند بنابراین مذهب در [illegible]
[illegible] بوجود آمده و آن [illegible] [illegible]
عند العقل [illegible] من [illegible] والایراد
و هم [illegible] دیگر در خصوص نوع حیوان و نبات قدیم بعد [illegible]
زمان و تقلب ادوار [illegible] حیوان و نبات [illegible]
حرارت و تغییر [illegible] حاصل شده [illegible] گردیده تا به این [illegible]

و از اینکه گذشت قبلی از این کرده اند هم قائل بکون است که هر
در نقاط بعض یا خط استوا و مت استداد موارد مسکون میشود و قوی
از اینجا ملی که به جوانیم و شد در تره ارض موجود نه قبل از انفصال و رخی
عجیب بسم احراق بجوانیم و عدم خانه انبوه مشکل بود اشعه الشمسیه
و در بحث بطلب دوی اختلاف او قول در خصوص ترقی و صعود این را
نه از حضیض نقصان به اوج کمال بحوصله خود کرده عملی تجربه نموده اند
و قوی از آنها به تحدیث رفته اند تو انستم که انه نه اصل جمیع انواع عضوی نوع
حیوان تمام بر جوهر به بیست و در حقیقت تباین ذاتی نداشته است
لهذا قائل به همه اثر که انفصال فردی و بقای ترانه و امکان و حکم عادات
و اتن ازمره نوعیه خود بعد نوعیه دیگری جایز نبه حمل و لوازم خارجیه اهل نظر اقوام
داد ورا اصل ورا بیشتر اصلی دوی و اعلی اردی نه و لغایه دراب
انفصال انواع عضوی نوشته و از آنجا و گرگه نه داشتن دروغی سیمون و نسبت
تجردی از حرارت
مهرورد را نظر انفصال موجود کرده و بروز سانی ذوات منقضی شده است او لی و ثانیه انسان اند که بعد بیم و ساتر انواع
بشناسند سیمو … قیام اوراع
و اذکر نشانه رسیده

و مورد که حال ارض را دارد است رسیده قائل این قول را قسیم اشیعور نامی دارد
قلاده دیو جانس کلبی به و از بعض از اجله معقولات و نعمانی رفتعی و با دیگر
الهی … و بعضی از اعلام مثل صدر و غیره دسته را لیدی نه بو ما بکیفیت علما
منقول … اکه … … رسیده که در حال … و حجاعتی از علما
… استقراری را رسیدیم لو ول حرکات … وجه بعضی از علوم
… با سایر ساحات بخیر تحقیق و تکمیل که قائل بحدوث است ذر
و در و بطلب … کرده … از تکوین ذرات و دیگری در ک ذرات عضویات
کمال … بحث اول … تل … صادرات … ارض از دوی ص
نقصان … در کمال النهایه است … ایم انتقال و انقلاب و تقابل
گذاشته در حالت نقصان طوار … انحلال … و بنا نهاده از ار
و از انشقاق و انفجار … ذرات … آل نتیجه … آنه جبال … کرده
و از انجذاب و غیره انفعال ذرات حاصله از دست انفعال … و ساحات
جبال
به هر کرده … در نقطه این طور از حرکات قطع کرده طبع … سایر قوالد
دار

الزام مقدمات ... اثر ... باین صورت که حال مشاهده است رسیده

و از جمله واجبات و مسائل ... آنچه روایات که در آن کتاب که

جاهلی از ... کلمات ... امتحان و ... طبیعی ... تنهای ... ظرفیت

در این عمل کند تا ... کلمات ... از ... کلمه و مقصود او از این بیان

آنست که وقتیکه طبیعیات ... کلمات ... بدم ... گفت ... عطای دم

می کند پس تمام اشکال ... اقتضای طبع ... این حکم ... عقد

سکون ... شده ... طوایف ... گردد ... محقق

... وقت طبیعیات ... الحرکت

... در علمی ... اعجاز ... طایفه ... 

... اول ... 

... که ... طبیعه ...

... اشکال

... ایشان ... تحت ...

بسیط ...



و آثار ... حرکت ... خلقت ...

اشکال و تعین ... که ... است ... باشد ... و ... و الا

و ... که ... است و ... که ... عطا

در این صورت اشکال و ... که در وقت ظهور ماده با قوه و ادراک جمیع

... انواع ... حفظ نوع ... ولادت

و ... کتاب ... طبیعیه ... علائق

... و هر ... در ... اشیاء ... جمیع ...

... حق ... آنچه ... حقیقت ... محقق ...

... تفصیل اقوال و تحقیق ... کتب ...

... اقوال ... طبیعیه ... اشکال ... بیان

... که ... و ...

علمای ... کرده اند و ... حکمه طبیعی و ... اسرار ...

نبوة مقدسه در ... نموده اند ... است که ذکر میشود

گذشته و اراده وجود واجب الوجود چون تعلق گرفت بخواست
افاضه فیض وجود بر موجودات محسوسه عالم جسمانی نماید و شأن [illegible] حق
کند و افراد و انواع موالید ثلاثه در عالم حسی متناسب ظاهر ساخته
منصوب وجود عناصر بر موجودات بتدریج از شأن و کون علی که تماما در اینجا
بطور تسلسل بعد و حسب آن استعداد ذاتی هر فردی مرتبه از مراتب تعین جسمانی
اقتضا داشته با او اعدا حق تنزل داده از عالم عقول و نفوس کلیه از ره
مقام هیولی و افاضه صورت بر هیولی که ماده المواد است رسانیده بعد از آن
العلیم و از ترکیب ماده و صورت اجسام مطلق و بسائط ارکان [illegible]
[illegible] وجود جلوه ظهور در نور داد که تا ماده ثانوی برای مرکبات [illegible]
گردد و اجسام بسیط از اندر وی که هستند با یکدیگر مساوی بعد در رتبه
یکی بالا بر دیگری شرف و فضیلتی نیست به یک حد تسوی همه با سایر [illegible]
یک صورت جسمی و هیولی ولی حیث مقوم تعینی تمام موجودات جسمانیه
و ترکیب هیولی و صورت کننده را تعینات هستند به دون شرف و فضیلت



که برای یکی از اجسام باشند و اول اختصاص که در آنها ظاهر شد [illegible]
تنوع در انواع بسائط عنصریه که صورت ارکان از یکدیگر تمیز ساخت [illegible]
شرف بعضی بر بعضی نیست بلکه مستوی در موقف تکافو در رتبه [illegible]
[illegible] هستند و همین در میان عناصر امتزاج و اختلاط بعد از افتراق [illegible]
فعل و انفعالی در صورت و کیفیت هر یک حاصل شده بسبب [illegible] کیفیات
ارکانی یعنی هر یک دارای کیفیتی بودند [illegible] دیگری [illegible]
[illegible] هر یک شکسته حالت متشابه در وسط کیفیات [illegible] گردیده [illegible]
[illegible] وسط حقیقی که آن محال است بلکه قریب [illegible] حقیقی که بحسب [illegible]
[illegible] آن وسط مرتبه و خسته دارد و واسطه همان مزاج [illegible]
[illegible] فیاض افاضه شده و افراد بتدریج هر یکی در رتبه ظاهر گشت [illegible]
[illegible] با این و اختلاف در شرف در میان [illegible] مرکبات [illegible]
ظاهر گردید و اگر آن کیفیت متوسط در وی [illegible] که مستحق فیضان [illegible]
[illegible] مستقلا تامه گردد ارواح [illegible] تام گرفته [illegible]

[illegible] (marginal notes)

و از آن است که در طغیان امطار و جریان انهار و امواج نباتات چوبی

و کوتاه بعض از ساقه ها نصیب دارد و نوک بام اگر موریانش حفظ از

که بعد آثار زندگی کرده و حفظ اجزاء از تشتت و تفرق نمود بعد از آن که منفعل

نفس نباتیه را ~~بعد از وسط نبات چیزی دارد و اگر با وجود همه این آثار حس و حرکت~~

این اثر مقصد ما و اعضاء و توالد تناسل نیز بود نبات که نسبت به کلا قرب بالایم

بالنسبه بر نباتات و با وجود همه این آثار حس و حرکت ارادی نیز دارد

حیوان است و یک نوع از جنس حیوان که انسان باشد کمال و قرب

و ارتباطش نسبت به انواع دارد بیشتر است پس انواع نفوس مطلقه

یعنی معادن و نبات و حیوان پیدا کرده در مراتب انسان اختلاف

و تباین در شرف ظاهر است و هر یکی از این انواع به اسباب و احکام مزاج

و آثار صادره از قوت و ضعف او در میان افراد خود کمال و نقصان

که از این بالا نسبت به افراد داخله در تحت نوع دیگر دارد هم به حدودی از نوع که

آثار صادره از معادن تفته آتش تیز کامل تر نسبت به آن است از آن فرودگاه رنگ و نقش کرده



کمتر و ناقص تر است چنانچه در نوع حجر دیده که کمال خلقه نسبت به بیرون انگشت

انواع دارد همه کدام از افراد جمادی مانده او مشمول نور است

طالع تر است از جهت اعتدال مزاج نسبت به افراد داخله در تحت جنس

او شریف تر است از افراد دیگر و آن شرف نسبت به انواع بسیار دیگر

بیشتر است و ارتباط و نقص مزاج شخصی را غیر دیگر از حدی از ابدان

که به ترقی می کند سبب قرب و ربط تا حدی برسد که آن وقت حیوانی

قوه قبول نفس نباتی حاصل آید پس بدان نفس مشرف شود و در افراد

چند جنبه نبات چنین اعتدال و نمو و جذب ملایم و دفع غیر ملایم ظاهر شود

و این قوت در آن جوهر شریف باز متفاوت است چه بعضی بعد از

استعداد و قرب الحیه با فنی جمادات نزدیکتر باشد مانند مرجان که در او

که تنها همین نمو باشد و هر چه با فنی نبات قریب باشد به حیوان شبیه تر

مانند گیاه که بی بذر و تخم پدید آید و بر حسب عناصر در طلوع آفتاب و ابر رابیع

بروید و این کمال درجه جمادات که از نوع نباتی جماد و نبات است پس کمال

و اقوال حکماء اسلام کدام رازی سخن از جمادات گفته و مراتب ترکیب اجسام

تراکیب و صور را آثار صورت نوعیه خارجه ذکر شده و ترقی می‌کند از ادون

مرتبهٔ جمادات [illegible] جواهر کامل [illegible] تا فضل [illegible] رسیده اجسام

و خواص نوعیه را پیدا کرده حامل رتبهٔ جمادی و نباتی شود

و گذا سلسلهٔ نباتات ادنی زیر مرتبه از آن نبات [illegible] نباتی است افراد

و [illegible] که نباتی شبیه بجماد که [illegible] کاه

[illegible] و مخفی و تقسیم نوع در او بوده بواسطه استحکام [illegible]

[illegible] بتدریج اشرف گشته تا نباتهای تخم دارد و گلهای رنگ دارد و چطور دارد

در [illegible] میوه دار رسد که در آن [illegible] و [illegible] نوع [illegible]

و آثار [illegible] از صورت نوعیه نباتی بیشتر شود و در بعضی از افراد نباتات که [illegible]

باشند [illegible] ذکر کرده [illegible] که [illegible] افراد

نباتی باشند بیشتر شوند تا بدرجهٔ [illegible] رسد که فضل [illegible] نبات است حیوان

[illegible] جامع [illegible] خواص [illegible] حیوانات است [illegible]



که در مرتبهٔ او خوبی‌ها معین شده است که حرارت غریزی در او بیشتر باشد

که گفته‌اند قلب حیوان است مانند قلب انسان و سر وی را اگر ببرند [illegible]

شود مانند [illegible] و [illegible] و ماده گرفتن و مادگی و شباهتی بر نطفهٔ حیوان

دارد مثل حیوان است و همچنین در اینکه اگر سرش بریده شود و یا [illegible]

برسد و یا در آب غرق گردد خشک شود شباهت بحیوان دارد از همه عجیب‌تر

که بعضی از ارباب معرفت ذکر کرده‌اند که نخل [illegible] و محبت بنخلی دیگر دارد

که غیر از گشن دادن از نسیم درخت نر یا نخلی دیگر [illegible] الفت و محبت

که در دیگر حیوانات است و در درخت خرما فرق از حیوان همین است

که درخت خرما حرکت ارادی از محلی بمحلی نکند بطلب غذا نمی‌رود و اغلب

خواص حیوانات را دارا است و در اخبار نبوی وارد گشته که درخت خرما

عمهٔ نوع انسان است و از این جهت فرموده اکرموا عمتکم النخلة فانها خلقت

من بقیة طین آدم گویا اشاره بدین معانی باشد و این معانی [illegible]

نباتات و سبب اتصال [illegible] حیوان و در مراتب نباتات [illegible]

و جهت زوال اختلال شخصی و ابقای در افراد تقاضاهای اسبابات و جنس از این جهت
که در مراتب نوع حیوان بود که هست و آن مانع حیات بوده است بجهت
عرض و نقص [illegible] و انواع کلی حیوانی مراتب کمال و نقص در افراد و انسانی
بسیارات مرتبه اولی و مانع حیوان مانند حیواناتی که جوانی که برای
ازدواج و ابقای حفظ نوع و شخص عاجز مانند جنس خواطین و بعضی از حشرات
مفید که در فصلی از فصول سال پیدا آمده در فصلی دیگر تولید آن زمانی که توند
و شرایط [illegible] برای [illegible] مانع قدرت حفظ انسانند و رحم و چه که
ازدواج الطلب [illegible] و غذا و قوت از نما ملایم و موذی تکلف . مراتب و
و کمال و نقصان کمال نوع حیوانی در افراد بجهت عرض انواع توی نسبت این
بیشتر ابقای شخص از نوع محفوظ است. در بسا و قرب مناج و ادبار عادی و
از موت ترقی کند با تحولات [illegible] که قوت غضب و [illegible] ان
شود تا از منافی و منافرات احتراز کند و آن قوت نیز در انسان
متفاوت افتد تا بجایی برسد که از مراقب صدور نفسانی تمکن کند



نوع نمایند و بعضی از ادراکات حیوانی را در حفظ شخص و ابقای نوع
بکار دارند و آن را شخصیتی بر ترکیب موافق قدرت و صلاح او تعلقات
کمالیه حرکت طلب و حافظ طبیعی مهیا و حاضر ساخته که بمنزله آلت
انسانی است که به افکار صنعتی خود ساخته باشد مثل بعضی را آن آلات متشابه
بر اندام مثل شاخ و سم و بعضی بمنزله کارد و خنجر چنانکه دندان و مخلب
و بعضی بمنزله تیر [illegible] چون [illegible] سبحان الله العلیم القدیر و بعضی بمنزله [illegible] و غیر از آن
خنجر [illegible] بعضی چنین بعضی بمنزله خفتان و دراب
و در هر حیوانی که اسلحه داشته باشد از استعمال آن حفظ و دفع دشمن و
احتراز از منافی بجهت آنکه چنین که کلمن و تدبیر دیگر بنمایند آنها در [illegible] و دیگر
تا کمال شود اکثر از اسباب و آلات که محتاج الیه نوع حیوانی
در حفظ شخص و نوع که در این مرتبه [illegible] و کذا استعمال آن را در کمال حیوانی
به طبع و به الهام در مرتبه کمالات در حفظ شخص و طلب نسل و تدبیر منزل
و اجتماع با افراد نوع خود و اعراض از غیر نوع و انس با قرین و اتخاذ مسکن

در بعضی از نباتات و اجزای از هر نوع در اماکن [illegible] و محبت نفس [illegible]

و حب ولد و اختیار بعد اختیار و کیاست و زیرکی و فراست در امر [illegible]

که از آن [illegible] دندان [illegible] و حکمت و غرائب صنع [illegible] شده

سبحان الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی و اختلاف در اصناف و افراد

حیوانات از تفاوت و اختلافاتی که در نباتات [illegible] بجهة

کثرة صدور آثار و ادراکات حیوانی که در [illegible] افراط و تفریط مزاج نقص

نسبت باصل نوع بعضی بعد از [illegible] بعضی اشرف حیوانات در کمال

افرادی هستند که قوه [illegible] و آثار [illegible] باشند که قبول ادب

و تعلیم نماید تا کمالی که در او مقدور بوده حاصل شود مانند اسب [illegible]

و کلب معلم و حراس [illegible] این قوه در او زیاد شود رجحان بیشتر پیدا کند تا

رسد که بعد از افعال انسانی حکایات [illegible] نماید [illegible]

و نطق که بر انسان رسد [illegible] و [illegible] مرتبه حیوان

بود و در مرتبه اولی انسان [illegible] مرتبه متصل باشد و [illegible] انسان [illegible]



کوه‌ها اشجار که در اطراف عمارات عالم ساکن [illegible] کمال [illegible] ایشان

دانسته [illegible] حیوانات [illegible] [illegible] اداء [illegible]

و [illegible] و [illegible] و [illegible] این مقام هر رتبه و تفاوت [illegible] در میان

انواع و افراد هر نوع اتفاق افتاده با [illegible] طبیعیه [illegible] انواع

افراد [illegible] نسبت باصل نوع و بجهة آثار صادره از نفس حیوانی [illegible]

انواع کمالات [illegible] اسیح [illegible] بهمان [illegible] افاضه حق

و در افراد نوع انسان [illegible] تفاوت و کمالات در میان [illegible] چنانکه [illegible] — *[margin:]* [illegible] استعداد و [illegible] برای [illegible] استعداد [illegible]

[illegible] گشته [illegible] که [illegible] حیوانات [illegible] — *[margin:]* [illegible]

که از [illegible] و [illegible] که [illegible] انتظام [illegible]

مقام [illegible] از [illegible] [illegible] طالب [illegible] خانجه [illegible]

و [illegible] از این کمال [illegible] [illegible] هر فردی [illegible]

انسان که قوه ادراک و جودت حدس داشته باشد [illegible]

[illegible] که [illegible] رسانند [illegible] و تلطیف [illegible] [illegible]

و اگر استخراج مقامات شریف و ترتیب حسنه ایشان دقیق و الدقیق

کوشش کرده و تعداد و سبب را تکرار نشود تا ای در شرح دیگران مرتب ساخته گردد

و اداء اصلی شود او در منابع در میان علوم مستحکم گشته به استقلال همان است

در جهان منابع به نوار است و لاجرم عمر خود صرف کرده مردان آنکه استخراج جوهر

و الدقت صبر نمایند و ما بعد از این از این استخراج هستند که استقلال عقل نظری

و عملی را در نزهات نفس انسانی به معقول و افکار و تاملی بسیار در علوم و معارف که

در اقتدار نظام بر خوض نمایند و ممیزی علوم عقلی کنند تا قوات عقل نظری او از

مقام هیولانیه تا عقل فعال می که متصل بعالم مجردات شود از منبعات خبر باشند

و در حساب تشریف نمایند و اکثر اشرف تر ازآنها کسانی باشند که در

دلیل سوز حقایق و احکام از نور آن حضرت علوم کمال با نشاط اعلام

تعلق کنند و در تکمیل حسن و تنظیم امور معاش و معاد سبب ساحت و سعادت

هر امانیم و ادوار لزوم را این مراتب کمالات نوع انسانیت و لقا ابدی و داد

این نوع به حضرات و حسن و بر شرف الهی فایز گشته ابتدای انتقال یافته



تمام اشرف و وصول مراتب بلند که معارض و عقول و نفوس

مجرد نا تمت بت لکه مقام وحدت بود در آنجا دائره وجود باسم

مانند خط مستدیر که از نقطه ابتدا کند تا بدان نقطه رجعت نماید و در نقطه

منتهی شود و ترتیب و تفاوت بر حسب درجه حقیقه الحقایق و نهایت

النهایات که آن حق مطلق باشد تا نماید و بقی وجه ربک

ذو الجلال والاکرام پس با بدین تقریرات شرف رتبه انسان

و فضیلت او بر دیگران و خصوصیتی که در مشار از زانی فرموده اند معلوم شود

حصول شرف کسانیکه مطلع انوار الهی و مظهر فیض رحمانی

عماران ایشانست و غایة الغایات موجودات گشته مقصود از

خلقت اشیاء وجود ایشانست از انبیاء کرام و اولیاء ذوی

العز والاحترام است که ملازمه موجودات نقطه زنده تا غایت دو ارحق نظام افراد در فنی

باین نکته اولی اشیاء لله علیک بیان فرموده چنانچه در حدیث

اگر نبودی افراد انسانی اعیان الکمال در دوره الوجود اشاره

این معانی نیز ادراک نماید که تا ملتفت آن نباشد که    پس شرف
و کمال افراد هر نوعی از انواع در فطرت و صورت است او تقدیم مانند به ما معانی
طبع داراد حق آن نوع است که تا به اندازه که شرکت با سایرین
دارد شرف در فطرت و طبع او است    از آن مرد گذشته حیوانیت
کمال انسان در رتبه او که بیشتر و زیادت حیوانات که نفس از جانب خالق افاضه
است را در معانی با صرف خواهند    لهذا کمال سعادت و زیادت سعادت انسانیش برای
بت است تا او را زیاده از ما قسمت نماید او در کمالات انسان هر نوع
بالطبع و الارتقاء نمایند و از سبب الاسباب ایشان آن که به جمیع سایر [illegible]
او را فیض او است از طبع    بنا بر این اگر در او را است معانی
در فوق مراتب مقوله و صفت که مرتبه از روی اراده است بر ما و دیگر نیز
سعادت انسان که برای ما است و دو معانی در برای افراد نوع خود برکت
که امور معاش نظم شد و کمالات در این حال خود است برای که از آن
سعادت باشد با پرورش مجموع در حق همگان باقی [illegible]



نیز انسانی که بعضی عالم حیوانی است از جنس و نوع است نسبت با افراد انسان هیچ برتری
داده اند که تمام افعال و اعمال که تا مکان عوض است هیچ نوعی حیوان
بر که شخص جنبنده و حیوانی که در آن بوده از حیوان هیچ فرقی ندارد است
مثلا اعتبار کن که این نوع انسان برای زینت و دولت حکمت علوم
و معارف    و داد و این تفاوت که انسان در این صنف و خواص دیگر این
کمالات و صفت میدان است که یکی عاقل و طبیب با هر نوعی از نوعی دیگر برتر
سبب بیشتر آن فرد شود حتی بسیار از آنها که از غیر علوم و معارف است اکثر جاهل
ظاهر شده مزایای را داشته بطور یکسان نقش نکنند که در جوهر و نیز زیاده از [illegible]
[illegible] که داشته است که مقامات معارف از اصل و فرع
[illegible] که با استعداد [illegible] در خصوص نظر و [illegible]
حکیم و صانع [illegible] آورده [illegible] معاونه می‌شود در نوع [illegible]
[illegible] موضوع بیان شود [illegible] در عالم حیوانی اکثر [illegible]
[illegible] آورده [illegible] در کلام و [illegible]

و توانم در بدو [illegible] به عرض داد و در خبر با استماع کدام [illegible] قبول فرایض
[illegible] رابطهٔ و انعام [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] قرار [illegible]
[illegible] امتحان و تدبیر در اوس [illegible] از [illegible] برای و عرض [illegible] اول [illegible]
[illegible] انس گرفتن [illegible] حسن خلق ظاهر نمودن [illegible] در [illegible] [illegible]
از [illegible] [illegible] و در این [illegible] [illegible] بنای احکام [illegible] برد [illegible]
در اسنی [illegible] [illegible] قرینه [illegible] [illegible] از [illegible] از خوف و [illegible]
[illegible] این [illegible] انصاف [illegible] [illegible] احکام [illegible] [illegible]
[illegible] دکانی [illegible] بخرید و فروش مشغول است حتی آنکه [illegible] [illegible]
[illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اقسام حبوبات در انظار [illegible]
داده [illegible] از خوش [illegible] فوق [illegible] [illegible] [illegible] اوراق [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مشغول [illegible]
[illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کمال [illegible] [illegible] [illegible]
در روای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از وجوه [illegible] [illegible]



[illegible] از این [illegible] [illegible] خواهد گردید چنانچه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] در احوال [illegible] در این محل که مراقبت نمودن [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] حتی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible]
کمال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] کمال [illegible] [illegible] بایع و مشتری این [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حیوان [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] دروغ [illegible] [illegible] [illegible] و اقوال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
در [illegible] دیگری و اظهار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

که ... و دارایی ... است ... [illegible]

از ... شده ... [illegible] ... آمده ... [illegible]

پس ... این ... [illegible] ... است ... [illegible]

[illegible] ... است ... [illegible]

و ... [illegible] ... که ... [illegible]

[illegible] ... اوقات ... [illegible]

کنج معارفه ... [illegible] ... معاش ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

شخصی از افراد ... از ارباب ... [illegible]

[illegible] معارفه و مکاتبت داخل ... معاش کرده ... [illegible]

باشند و با ... دیگری ... [illegible] ... استقلال ... [illegible]

و ... [illegible] ... و از جمله معاش ... [illegible]

صدق ... ارباب مکاتبت و معارفه عمده رکنی است که ... [illegible]

[illegible]



[illegible] ... گرفته ... منقطع شود و بعضی از اشخاص ... [illegible]

[illegible] ... معاش شده باشند ... [illegible]

[illegible] ... گرفته ... ملاحظه می‌شود که ... [illegible]

[illegible] ... معلوم است که ... یکی از ارکان ... [illegible]

[illegible] ... در حدود ... آمده اطلاع ... [illegible]

[illegible] ... ترتیب ... [illegible] ... اسباب

[illegible] ... استقلال ... [illegible]

[illegible] ... اعمال ... [illegible]

[illegible] ... که ... [illegible]

[illegible] ... تام ... است که ... [illegible]

مسوده [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... معاشیه ... [illegible] ... و مساعدت

[illegible] ... موقوف ... [illegible]

و تواحد رفع [illegible] داوری باشد به اختصاص نوع انسانی [illegible]

قابل [illegible] باشد [illegible] از انواع [illegible] نیست [illegible]

نفع دیگری که [illegible] شخص [illegible] گردد افراد دیگر [illegible]

[illegible] کلی بر افراد نوع خواهد شد و [illegible] باشد [illegible]

[illegible] خود داشته باشد [illegible] کلی با مجاهده و هجوم [illegible]

[illegible] اجتماع افراد و رواج [illegible]

[illegible] خواهد آورد و علت افتراق [illegible]

[illegible]

[illegible] حقوق نگاه کرده [illegible]

باشد که [illegible] نفس حیوانی [illegible] تمام [illegible]

[illegible] محرمات [illegible]

[illegible] افراد [illegible]

[illegible] اجتماع [illegible]



[illegible] اوصاف محبوبیت که مخصوص نوع بشر باشند

[illegible] و مسابقه جستن میدان داری [illegible]

[illegible] اگر در فردی هیچ [illegible] از این اوصاف یافت نشود [illegible]

[illegible] برادر گذاشته [illegible] استعمال می کنند [illegible]

[illegible] در این افراد آن کمالیست که اگر فاقد آن کمال باشد [illegible]

[illegible] مستحق [illegible] مخصوص نوع [illegible]

[illegible] به ادراک [illegible] دانند اگر فردی از [illegible]

[illegible] بیرون

[illegible] و ادراک [illegible] دست گرفته به احترام [illegible]

[illegible] اگر آن کمال [illegible] نشود [illegible]

[illegible] اگر [illegible]

[illegible]

[illegible] از این نوع باشد [illegible] حال [illegible]

که ادعای او را در حین لشکر و بیشتر مات همین زودها منقلب کنند که مقتول الحرف

وقت بشود در افراد انسان این معانی اطوار شده مجتمع باشد [illegible]

مسئله که غیر از شرکت شاید برای انواع کمالات [illegible]

از کمالات ظاهری و باطنی انسان و خواص آدمی [illegible] که بیشتر [illegible]

عموم باشند بالطبع [illegible] و با دیگه که [illegible] که تمیز [illegible]

از [illegible] نخواهد [illegible] برای او است که با او [illegible] که از خود [illegible]

و با اینکه [illegible] خود را [illegible] انسان [illegible] آدمی [illegible]

در حق خود از دیگری توقع نباشد بلکه [illegible] حبش [illegible]

که ملاحظه شود در این [illegible] خواص [illegible] کدام [illegible]

[illegible] بالطبع و با [illegible] کدام [illegible]

همان [illegible] البته شخص که [illegible] خود [illegible]

[illegible] از [illegible] در اول [illegible]

[illegible] را [illegible] از خود این شخص [illegible]

[illegible]



[illegible] سؤال که اگر قوه [illegible] کلام [illegible] مطابق

[illegible] که [illegible] نفس [illegible] از اشخاص انسان می‌داند [illegible]

[illegible] بالجبر المبین [illegible] اختیاری در [illegible]

[illegible] که [illegible] این [illegible] علوم [illegible]

از [illegible] ممکن [illegible] شود [illegible]

[illegible] قابلیت [illegible] در اول [illegible] اراد الله [illegible]

[illegible] السلوک [illegible] والحمد لله [illegible]